

مؤلف : حاج شیخ مرتضی احمدیان

فضلیت بسم الله و ثواب عظیم آن

پاداش معلمی که به کودک بسم الله ، یاد دهد

سبب توبه بشر حافی

خواص و فائده بسم الله بر سر سفره

گفتن بسم الله ضرر غذاها را دفع می کند

داستان بسم الله گفتن حضرت رسول (ص) و دفع سم

در هنگام جماع باسم الله بگوئید تا شیطان نطفه شما شریک نشود

برخی از مزاحهای پیامبرص و امیرمؤمنان ع

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

قصه برده سخن چین

مذمت سخن چینی

بهشت بر سخن چینان حرام است

سعدی گوید

اسلام آوردن مجوسی

لطیفه

معما به اسم علی

حکایت

مطایبه

فائده

باز گویند

فایده طبی و بهداشتی

معما به اسم مسعود

دفع سرعت انزال

شعر

لطیفه

لطیفه

معما به اسم مسعود

حکایت

حکایت

امتحان مردم بعد از پیامبر

لطیفه

لطیفه

عمرهای بعضی از پیامبران به سالهای شمسی

سکوت عرب

قطرات سیل شد

ده خیار به یک درهم

مرد زشت روی

باید کار کرد و خورد

عاقبت نکو خواهد بود

به این روایات دقت کنید؟!

راه رفتن با سرعت بهاء مؤ من است

در سه جا دروغ خوب است

همنشینی با سه کس دل را می میراند

حکایت عجیب !!

لطیفه

لطیفه

لطیفه

آرامش درد مار گزیده و عقرب گزیده

رضا شاه و الفاظ عربی در زبان فارسی

و نیز گویند

حیله

لطیفه

برای رفع هر گونه گرفتاری

لطیفه

لطیفه

لطیفه

اگر محرم روز شنبه باشد

اگر روز محرم روز یکشنبه باشد

اگر روز محرم روز دوشنبه باشد

اگر روز محرم روز سه شنبه باشد

اگر روز محرم روز چهار شنبه باشد

اگر اول محرم روز پنجشنبه باشد

اگر اول محرم روز جمعه باشد

ناکس کس نمی گردد

جامی گفته

لطیفه

گریه رکن الدوله

لطیفه

اشعار متصل

مرحوم نراقی در خزائن گوید

مصرع

لطیفه

شعر

بهائی

باز شیخ بهائی گوید

نفاعل به دیوان حافظ

دفع فقر و فاقه

لطیفه

نظیرش این حکایت است

و نیز نظیرش این است

کسی که میخواهد بداند حاجتش برآورد می شود یا نه

داستانی عجیب از کرامات عسکریین علیهماالسلام

کرامت دیگری از روضه متبرکه عسکریین ع

نور باران شدن حرم کاظمین ع در اول ماه رجب

شعری از عراقی یاصاحب الزمان

لطیفه شعری از ابن یمین

لطیفه

شعر بدون نقطه

مقلوب نمودن

قلب یا مقلوب بودن در قرآن مجید

مقلوب بی نقطه در اشعار عربی

مقلوب در اشعار فارسی در هر مصرع

مقلوب در یک بیت عربی با نقطه

باز در این اشعار

لطیفه

لطیفه

شناختن ماههای رومی

لطیفه شعری

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

حضرت زینب چشمهای او را به اذن خدا شفا داد

درخت عجیب در سر اندیب

چگونه حج این زن مورد قبول خدا واقع شد

اشعار عربی از شیخ عبدالرحیم حائری درباره حج

بخل آن مرد و سخاوت ابو دحداح و نتیجه سخاوتش

علت بی تابی نوزاد

ارزش دنیا

حسد از هر صفت و گناهی بدتر است

ای دل

لطیفه

دفع بی اختیار بودن ادرار در مردان پروستات

جهت باز شدن مجرای ادرار

جهت قبض البول

اشعاری از ابو سعید ابوالخیر

جهت گشایش کارها به اسم یا فتاح

به اسم افوض امری الی الله بخوانید

جهت وسعت رزق و دفع عسرت

جهت وصول مهمات به اسم یا کافی المهمات

جهت گشایش کارها

جهت وسعت رزق به عدد اسم علی که صدوده است

جهت گشایش به اسم یا خالق الخلق

رباعیات مناجات از ابوسعید ابوالخیر

رباعیات مناجات از خواجه عبدالله انصاری

عیب کس مکن

مزاحهای نعیمان

باز از شوخی های نعیمان

مزاح دیگر نعیمان

باز مزاح دیگر نعیمان

انسان باید خندان باشد

در قیامت علوم فایده ای ندارد

خود سازی و نیل به مقامات معنوی

اسلام آوردن مجوسی

لطیفه

هارون الرشید و هوای صبح

رباعی از شیخ بهائی

از رشید و طواط

وای بر ما که با این همه گناه آرزوی بهشت داریم

همه باید در این سه آیه تامل کنند مخصوصا علماء

سعدی گوید: شکم بی هنر

شیخ بهائی در جوابش گوید

ابوذر کیسه درهم را قبول نکرد

عید

شاعری در مورد بخت بد گوید

دیگری گوید

لطیفه

امان از فقر

امان از ترس

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

خنده بلند

راه غلبه بر شیطان

حضور شیطان در وقت مرگ

قصه زن در حال احتضار و محبت به مال دنیا

صبر کسائی دانشمند و شهور ادبیات عرب

بر آورده شدن حاجات یا مسخره کردن دل کسی

برای تسخیر دلها و حیوانات و اسم اعظم

سفارش پیغمبر اکرم ص

نگاه به چهار چیز عبادت است

مراحل نفس خودیت

کوثریه سید رضا هندی

جملات نامانوس ، هر که بدون لکنت بخواند فصیح است

افسوس

شاعر افغانی

از بیژن ترقی

جناس لفظی از پدر نیر صاحب کتاب معادن

جناس لفظی فارسی از نیر صاحب کتاب معادن

جناس خطی

معا یا چیستان به نام محمد

معا به اسم علی

معا به نام یوسف

معمای دیگر به نام یوسف

معا به اسم قاسم

معا به نام مریم

معا به اسم کمال

معا به نام خسرو

ایهام

ایهام در لطیفه

باز ایهام دیگری در شعر عربی

ایهام از حافظ

اشعار

بوسه از صائب

اشعار برای نامه نگاری

از دهقان

اشعاری دیگر برای نامه نگاری

از حافظ

اشعاری از محتشم

از مقصود

از شوکتی

از خواجه زاده هندی

از عزیزی

از ذوقی

از مفلح

چرا می گریزی ؟

من از اعمال خود بسیار می ترسم

باز اشعار نامه نگاری

خیانت زن و وفای سگ

از کلاغ سه خصلت بیاموز

نظامی گنجوی گوید

هفت سین قرآنی

لطیفه

حمد امام صادق علیه السلام

برادری مؤ منان

شعری در تقسیم اشیاء

اشعاری از علامه جلیل فیض کاشانی

لطیفه

حکیم سنائی گوید

عهد و پیمان شکنی این کنیزک زیبا را بنگرید

چنین دوستی باید به فریاد دوست برسد

لطیفه

فضیلت سوره والفجر

خواب عجیب و صحیح

چگونه خدا به فریاد این بیچاره رسید

ذکر یا قدیم الاحسان او را نجات داد؟

لطیفه

نتیجه مخالفت با هوای نفس

از رحمت خدا ماء یوس نشوید:

هر کس صورت مادر را ببوسد...

این هم نتیجه انفاق

رحم به سگ باعث نجاتش شد

بشارت به ریش سفیدان

باز مژده به ریش سفیدان

شعر

لطیفه

لطیفه

برادران دینی خود را با دو خصلت آزمایش کنید

در مذمت و بدی غیبت و سخن چینی

اخلاص در نیت و عمل

دعای کفن که انسان بوسیله آن بهشتی می شود

آمرزش گناهان

تعجب از کسی که از چهار چیز می ترسد و به چهار چیز پناه نمی برد

شمع و پروانه

اشعار سعدی در مورد اهل دنیا

جناس لفظی در مورد کتاب

رباعی

ازدواج موقت و ثواب آن

خواندن صیغه عقد موقت

خواندن عقد موقت طبق نظریه مراجع

خواندن عقد دائم

شیعه علی گفتارش با عملش یکی است

به سوی مدینه

مرثیه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

مرثیه سینه زنی امام حسن مجتبی علیه السلام

عجله کار شیطان است مگر در چند مورد

احترام به مادر

احترام به پدر و مادر

ادب

آدم

معا

لطیفه

لطیفه

لطیفه

حج خانه خدا و حج صاحب خانه

تربت امام حسین

لطیفه

بهلول و ابوحنیفه

لطیفه

سلمان فارسی و تکلمش با مردگان

چشم و نظر حق است

لطیفه

ای خوشا

تن آدمی از سعدی

شرف نفس از سعدی

پند از سعدی

فرصت نگهدار

تو گوئی هر گز از مادر نزادند

به یاد مرگ از نراقی

حسرت عمر از دست دادن

نصیحت

زن

حلم

مدارا

ذم عجب

تواضع

خواهش نفس

فقر

قناعت

سخاوت

حسود

بی خبران از خلق خدا

افسوس

گذشت عمر

نظامی

صبحی

خورشید گرفتگی

در حسرت پلو

در حسرت پول

درمان ضعف اعصاب

خوشا آنکس که ...

این هم از تمدن اروپا

عدد جنگهای پیامبر اسلام

همسران پیامبر که بعد از او زنده بودند

نامه‌های فرزندان پیامبر

سوره هائی که در مدینه نازل شده

نامه‌های قاریان هفتگانه قرآن

ماههای رومی

ماههای فارسی

ماههای عربی

نام سالهای ترکی

لف و نشر مرتب

لف و نشر مشوش

صفت مشبیه

اقسام پانزدهگانه اسم

شش چیز مقتضی صدر کلام است

اقسام ترکیب

جمله هائی که محلا معربند هفت تاست

حروف ابجد

معنی کلمات ابجد

زکات شتر به حروف ابجد

زکات گوسفند به حروف ابجد

عمر پیامبر اسلام به حروف ابجد

علی به شماره حروف ابجد از هر لفظ

و یا اینکه

در چهره هر کس نام علی مکتوب است

بحث حجیت قطع رسائل در یک رباعی

احکام حج و عمره در یک بیت

گریه بی حاصل

گر حق طلبی

اجابت نکنم

می باید رفت

بخواب رفتم ، از تنهائی از سبحانی

او حدی

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

گر غم نبود

یار در کنار من

سرود زیبای امام زمان

برای صاحب فرزند شدن

نسخه نوشتنی برای فرزند دار شدن

پاداش زیارت حضرت علی علیه السلام

این هم حرف ملوک خانم

دختر از گدا بستان

پیرامون اشعار مؤلف

انقلاب ظهیر ملت‌ها

غزل

غزلی دیگر

یا علی بن موسی الرضا علیه السلام

در مصیبت جواد الائمه علیه السلام

بهاریه

تضمین اشعار مشفق

رباعی

یک رباعی دیگر

در جواب نامه ای که نوشته بود تو به یاد من نیستی

مذمت رباخواری

مثنوی

مناجات با خدا

عید سعید غدیر خم

مبعث خاتم الانبیاء

در مدح حضرت حجّه

مدح امام رضا

اغتنم شبابک قبل هر مک

در مدح استادم آقای صادقی

درباره حجیت خبر واحد

انتخاب دوست

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

تهدید گدا

از سخنان علی علیه السلام پند بگیریم :

خواص نماز شب در دنیا

خواص نماز شب در عقبی

اشعار در مورد نماز شب از عارف برغانی

کیفیت نماز شب

اگر می خواهید دزد را در خواب ببینید

چرا پدری با پسرش چنین می کند

دانشمندی در میان نادانان

امام صادق فرمود: من به سه کس رحم می کنم

قدر علم به مال است

قضیه میرزای قمی

اگر کسی این سه خصلت را داشته باشد شایسته رهبری و امامت است

سه چیز موجب قساوت قلب است

در روز قیامت از چهار چیز پرسش شود

تصوف ماده اش از سه حرف است ؟

معما به اسم اسفند

معما به اسم نمک

معما به اسم شمع

معما به اسم چراغ لامپا

معما به اسم ذرت

معما به اسم منقل

آنچه که قبل و پس از مرگ مسلمانی باید بداند:

انسان از دو چیز بدش می آید

زیاد به فکر مرگ باشید

یاد مرگ شما را به عمل وامی دارد

وصیت از نظر قرآن

وصیت از نظر روایات

کسی که وصیت نکند گناهکار است

وصیت در مورد دیون و بدهی به مردم واجب است

کسی که خوب وصیت نکند عقل او ناقص است

در مراسم عزای میت باشتاب باید شرکت کرد

وصیت باید متضمن این نکات باشد

احکام وصیت

برای خود خیرات بفرستید

شش چیز پس از فوت مؤ من ثوابش به او میرسد

احکام محتضر

احکام محتضر غسل واجب و حنوط میت

نماز میت

نماز وحشت

نقل چند روایت در ترغیب و تشویق به استخاره

استخاره

تفاءل به قرآن یا استخاره قرآنی

استخاره به قرآن نقل از امام صادق

استخاره برای زن گرفتن

لطیفه

لطیفه : استخاره برای قرض گرفتن

طریقه دیگری برای استخاره با قرآن

استخاره با تسبیح

استخاره با تسبیح به نقل از امام زمان

تفاءل به قرآن با حروف

ختم آیه مبارکه بسم الله

به جهت رهائی از دست ظالم

ختم سوره توحید

ختم سوره انا فتحنا

سوره واقعه جهت وسعت رزق

فضیلت خواندن سوره نباء

جهت باز شدن در بسته

کرامت حضرت معصومه ع نسبت به این حقیر

طلاب عزیز مواظب باشید امام زمان ناظر اعمال شماست

مؤمن و علمی که از خود به یادگار می گذارد

لطیفه

لطیفه

لطیفه

لطیفه

فر شش ماهه

فراموشی

لطیفه

اشتباه خوانی

امان از سادگی

اشتباه نویسی

فراموشی

غلط خوانی

مواظب قرائت نماز خود باشیم

جز زفضل خدا دوا نطلب

خاصیت سوره والضحی و سوره واللیل

خداوند هنگام خشم ، اگر عذاب نازل نکند، هفت بلیه بجایش بفرستد:

اشتباه فهمی

بهاریه در میلاد ولی عصرعج

اشعار فارسی اطراف ضریح ابالفضل بن امیرالمؤمنین ع در کربلا

لطیفه

اشتباه دزد

عوضی انداختن

وضع آبادان در سال ۱۳۴۹ شمسی

لطیفه

خاطره تبلیغ و دیدن شیطان پرستها

کلام حضرت امیر المؤمنان که به فاطمه فرمود

جامعیت اشعار عربی

کندن در خیبر

طلبه و دانشجویان علوم دینی سه دسته اند

کیفر کسی که زنش را در چهار چیز اطاعت کند

دعای چهار کس رد نشود

اگر این سه گروه نباشند خدا عذابش را بر ما می فرستد

لطیفه

تقلید کور کورانه

شوخی و خنده

از شوخی های پیامبر صلی الله علیه و آله

شوخی حضرت رسول ص با امیرالمؤمنین علی ع

مزاح و شوخی حضرت رسول ص با امام حسن مجتبی ع

شوخی حضرت رسول ص با امام حسین ع

از خلق خوش پیامبر درس بیاموزیم

لطیفه

و ای به حال ما، در آخرت

کار را به خاطر خدا کنید نه به خاطر دنیا

مستثنیات غیبت

فضیلت بسم الله و ثواب عظیم آن

بسم الله الرحمن الرحيم

((الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنه الله على اعدائهم اجمعين .

عن سيف بن هارون مولى آل جعده قال :

قال ابو عبدالله عليه السلام :

اكتب بسم الله الرحمن الرحيم من اجود كتابك ،

و لا تمد الباء حتى ترفع السين .)) (١)

سیف بن هارون گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم را با بهترین خط خود بنویس ، و بآه را نکش تا سین را برداری (بلکه سین را با دندان بنویس).

قال رسول الله صله عليه و اله و سلم :

من قرا بسم الله الرحمن الرحيم بنى الله له فى الجنة سبعين الف قصر...

حضرت رسول خدا(ص) فرمود: کسیکه بسم الله الرحمن الرحيم را بخواند، خدای متعال هفتاد هزار قصر (کاخ) از یاقوت سرخ در بهشت برای او بسازد، در هر قصری هفتاد هزار خانه از در سفید و...

و در حدیثی طولانی در مورد خلقت و آفرینش قلم از نور محمد(ص) خدای متعال فرموده: به عزت و جلال، هر کس از امت

محمد بسم الله الرحمن الرحيم بگوید: در کتاب حسناتش عبادت هفتصد سال را برای او می نویسم .

و نیز حضرت رسول الله (ص) فرمود: کسی که بسم الله الرحمن الرحيم را بگوید: خدای متعال برای هر حرفی از آن چهار هزار

حسنه (پاداش نیک) برای او بنویسد، و چهار هزار سیئه و بدی از او محو نماید، و چهار هزار درجه و مقام برای او بالا برد.

و در حدیثی سؤال سایر امتها را از پیامبرانشان در روز قیامت ذکر می کند، و از کثرت حسنات این امت سؤال می شود، حضرت

می فرماید: این امت (من) قائلند که برای خدای متعال سه اسم است، که اگر در کفه میزان گذاشته شود و همه حسنات و سیئات

(خوبیها و بدیهای) فرزندان آدم را در کفه دیگر قرار دهند، آن کفه ای که سه اسم خداوند در آن است از همه آنها سنگین تر

خواهد بود و آن سه اسم بسم الله الرحمن الرحيم است .

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چون (آیه) بسم الله الرحمن الرحيم نازل شد حضرت رسول (ص) فرمود: نخستین

مرتبه این آیه بر (حضرت) آدم نازل شد، آن حضرت فرمود: ذریه و نسل من از عذاب در امان هستند مادامی که قرائت و خواندن

بسم الله را ادامه دهند، پس از آن به آسمان رفت و سپس بر حضرت ابراهیم (ع) نازل شد و آن حضرت در حالی که در کفه

منجیق بود قرائت کرد، خدای متعال آتش را برای او سرد و سلامت گردانید باز به آسمان رفت و دیگر نازل نشد مگر برای حضرت

سلیمان، در این هنگام ملائکه به او گفتند: به خدا سوگند ملک و سلطنت تو تکمیل شد.

باز به آسمان رفت و پس از آن بر من نازل شد، پس روز قیامت امت مرا می آورند و آنها در این هنگام می گویند: بسم الله الرحمن

الرحيم پس وقتی اعمال آنها را در ترازو قرار دهند حسنات و خوبیهای آنها زیادتیر از بدیهایشان می شود.

و حضرت رسول (ص) فرمود: وقتی مؤمن بر صراط عبور کند و بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم شعله های آتش جهنم خاموش

می شود و شعله های جهنم می گوید: بگذر (از روی من) ای مؤمن، چون نور تو شعله مرا خاموش کرد.

و حضرت امام رضا(ع) فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم خداوند نزدیک تر است از مردمک چشم به سفیدیش .

پاداش معلمی که به کودک بسم الله، یاد دهد

و حضرت رسول صلی علیه و اله و سلم فرمود: وقتی معلم بسم الله الرحمن الرحيم را به بچه تعلیم داد خدای متعال آزادی (از آتش جهنم) را برای بچه و پدر و مادرش و برای معلمش بنویسد.

و روایت شده که پیامبری از پیامبران خدا بر قبری که صاحبش عذاب می شد مرور کرد سپس مدتی بعد از آنجا گذشت ، او را در عذاب ندید، اصحابش از سبب بر طرف شدن عذاب از او سؤال کردند، آن حضرت فرمود: او بچه ای را از خود به یادگار گذاشته و مادرش او را پیش معلم آورد و معلم بسم الله الرحمن الرحيم را به او تلقین کرده ، پس من حیا می کنم مردی را عذاب کنم که بچه اش بگوید بسم الله الرحمن الرحيم (و نام مرا به عنوان رحمانیت و رحیمیت ببرد و از رحمانیت و رحیم بودن من نیست که کسی را عذاب کنم که فرزندش نام مرا به این عنوان ببرد).

و از حضرت رسول (ص) نقل است که فرمود: کسیکه کاغذی را که بسم الله در آن نوشته برای احترام به پروردگار از مصدقین و تصدیق کنندگان به حساب می آید، و عذاب از پدر و مادرش تخفیف داده می شود اگر چه مشرک باشند.

و فرمود: کسی که در اول وضویش بسم الله بگوید جمیع بدانش طاهر شود و از این وضو تا وضوی بعدی کفاره گناهانش می گردد، و کسی که بسم الله نگوید بدنش (از گناهان) پاک نشده مگر همانجا که آب به آن رسیده است .

سبب توبه بشر حافی

و اینکه بشر حافی از خوردن عرق و شراب و ساز و آواز و معصیت توبه کرد و با زهد و تقوا به آن مقامات رسید سببش این بود که در راه قطعه (کاغذی) را دید که در آن نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحيم و زیر پای مردم افتاده بود پس آن را برداشت و با پولهای که همراه داشت عطر خرید و آن کاغذ را پاک و معطر کرد و در وسط سوراخ دیواری گذاشت پس در خواب دید که گوینده ای به او می گوید: ای بشر، اسم مرا پاک و پاکیزه کردی ، من هم قطعا نام تو را در دنیا و آخرت پاک و پاکیزه گردانم ، پس چون صبح شد، توبه کرد.

خواص و فائده بسم الله بر سر سفره

حضرت رسول صله علیه و اله و سلم به حضرت علی علیه السلام فرمود: یا علی وقتی غذا خوردی بگو بسم الله و وقتی از غذا خوردن فارغ شدی بگو الحمد لله ، زیرا دو فرشته (موکل) تو پیوسته برای تو حسنه و ثواب می نویسند تا وقتی که آن غذا هضم شود.

و باز حضرت فرمود: هیچ مردی جمع نمی کند اهل و عیالش را و سفره را پهن نمی کند که در اول آن بسم الله و در آخرش الحمدالله بگوید و سفره را جمع کند مگر اینکه خدا او را بیامرزد. (یعنی هر که اول سفره بسم الله و در آخرش الحمدالله بگوید خداوند گناهان او را ببخشد و بیامرزد).

و در بحار از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که علی علیه السلام می فرمود: کسی که طعامی را بخورد، پس در اولش بسم الله و در آخرش الحمدالله بگوید خدا از آن نعمت (روز قیامت) پرسش نکند هر چه می خواهد باشد.

و در قرآن که خداوند می فرماید: ((التسئلن یومئذ عن النعیم)) شامل نعمت های ظاهری می شود ولی مشروط است به بسم الله نگفتن و الحمدالله نگفتن و اگر گفتی سؤال نشود و منافات ندارند تاویلش در بسیاری از اخبار به ولایت، چون ولایت از عظیم ترین نعمتها است. (۲)

گفتن بسم الله ضرر غذاها را دفع می کند

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: من برای کسی که بر سر سفره بنشیند و بسم الله بگوید ضامن هستم که از (ضرر زدن غذا شکایت نکند، ابن کوا گفت: یا امیر المؤمنین من دیشب بسم الله گفتم و غذا خوردم در عین حال غذا به من اذیت و آزار رساند، حضرت فرمود: شاید تو چند نوع غذا خورده ای و برای بعضی بسم الله گفته ای ولی برای بعضی نگفته ای ای لکع (و در کتاب دعائم این جمله را زیاد کرده عرض کرد: بلی، چنین است به خدا قسم ای امیر مؤمنان) لکع به معنی پست و برده و احمق آمده. (۳)

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: من هیچ وقت دچار تخمه نشدم، به او گفته شد چطور؟ فرمود: چون لقمه ای به دهان نگذاشتم مگر اینکه نام خدا را (بر زبان) جاری ساختم (و بسم الله گفتم) و باز امیر المؤمنین به کمیل فرمود: ای کمیل: هر موقع غذا خوردی بگو ((بسم الله الرحمن الرحیم) باسم الذی لایضر مع اسمه و فیه شفاء من کل الا سواء. (۴)) (به نام خداوند بخشنده مهربان) به نام کسی (غذا خوردن را شروع می کنم) که با اسم و نام او هیچ ضرر و آسیبی (به من) نمی رسد و در (نام) نمی رسد او شفاء هر بدی و دردی است.

داود گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه و چطور بسم الله بگویم؟ حضرت فرمود: هنگامی که ظرفهای مختلفی (سر سفره) است برای هر ظرفی یک بسم الله بگو، عرض کردم: اگر فراموش کردم که بسم الله (برای هر کدام) بگویم، حضرت فرمود: میگوئی ((بسم الله علی اوله و اخره.)) به نام خدا بر اولین و آخرین آنها.

داستان بسم الله گفتن حضرت رسول (ص) و دفع سم

در مفتاح النبوة روایت شده چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسلام را در مدینه آشکار کرد و مردم را علنا به اسلام دعوت نمود، حسد عبدالله بن ابی (رئیس منافقان) بر پیامبر خدا شدت یافت پس آن حضرت را با اصحابش بر طعام مسمومی دعوت نمود تا او را شهید نماید پس جبرئیل نازل شد و آنچه او اراده کرده بود به حضرت خبر داد. پس وقتی بر سر سفره نشستند، پیامبر اکرم (ص) به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ((یا علی تعویذ و دعای مفید را بر این طعام بخوان، پس آن حضرت این دعا را خواند.

بسم الله الشافی ، بسم الكافی ، بسم الله المعافی ، بسم الله الذی لایضر مع اسمه شیء و لاداء فی الارض و لافی السماء و هو السميع العليم .))

پس حضرت رسول صلی علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و هر که با آنها بودند از آن غذا خوردند تا سیر شدند، و سالم از سر سفره بر خواستند، پس چون عبدالله بن ابی این قضیه را مشاهده کرد، خیال کرد و غذا را مسموم نکرده ، پس با دوستان خود بر سر سفره نشستند و بقیه طعام را خوردند و همگی هلاک شدند.(۵)

در هنگام جماع با اسم الله بگوئید تا شیطان نطفه شما شریک نشود

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که مرد نزدیک به زن شد و با او خلوت نمود شیطان در آن هنگام حاضر می شود پس اگر او بسم الله گفت و نام خدا را برد، شیطان از او دور می شود، و اگر جماع کرد و بسم الله نگفت شیطان هم با او در عمل وارد می شود، پس عمل از هر دو سر می زد ولی یکی است ، راوی می گوید: (گفتم) این به چه چیزی شناخته می شود، حضرت فرمود: به دوستی با ما و به دشمنی علیه ما.

حلبی می گوید امام صادق علیه السلام فرمود: مرد هنگامی که پیش عیال خود می آید و می ترسد که شیطان با او شریک شود (همانطور که خدای متعال در قرآن مجید می فرماید: ((و شارکههم فی الاموال و الا و لاد))) یعنی شیطان در اموال و اولاد انسانها شرکت می کند) بگوئید: بسم الله و پناه ببرد به خدا از شر شیطان .

و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: وقتی کسی از شما خواست مجامعت کند بگوئید: ((بسم الله و بالله اللهم جنبنی الشیطان ما رزقتنی .

سپس حضرت فرمود: اگر خداوند بچه ای به شما عطا کرد، شیطان به هیچ وجهی نمی تواند به او آسیب و ضرری برساند. و روایت شده که در هنگام لباس بیرون آوردن از بدن و هنگام سوار شدن بر مرکب (ماشین) و وارد شدن به منزل بسم الله بگوئید و روایت شده هر امر مهمی و هر کار مهمی که با بسم الله شروع نشود ناقص خواهد ماند (۶)

برخی از مزاحهای پیامبرص و امیرمؤمنان ع

روایت شده که حضرت رسول صلی علیه و آله از پشت سر بعضی از اشخاص می آمد بطوری که او نفهمد و دستهای مبارک خود را بر چشمان او می گذاشت که او را امتحان کند و بدینوسیله مزاح می نمود.

و نیز نقل شده است که آن حضرت با پسر عمویش امیر المؤمنین علی علیه السلام رطب می خورد و هسته های رطب را پیش

حضرت علی علیه السلام می گذاشت ، پس وقتی از خوردن فارغ می شدند، همه هسته ها در پیش حضرت

علی علیه السلام بود، آن حضرت می فرمود: یا رسول الله علیه و آله پرخور آن است که ، رطب ها و هسته ها را با هم بخورد.

و از مزاحهای آن حضرت است که پیره زنی از انصار گفت : یا رسول الله برای من دعا کن که خدا مرا پیامرزد، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی دانی که پیره زنهای داخل بهشت نمی شوند؟ پیره زن فریاد کرد، پیامبر خدا صلی علیه و آله تبسم فرمود و به آن پیره زن فرمود: آیا فرمایش خدا را در قرآن نخوانده ای ؟

((انا انشاننا هن انشاء فجعلنا هن ابکارا عربا اترابا)). ((۷))

یعنی ما آنها را (زنهای دوباره) ایجاد می کنیم و آنها را باکره می گردانیم ، و آنها را شوهر دوست و همسال قرار می دهیم .
و نیز روایت شده : که زنی به پیامبر اکرم (ص) رسیده ، و حاجتی مربوط به شوهرش داشت ، حضرت فرمود: شوهر تو کیست ؟ آن زن گفت : فلانی است ، آن حضرت فرمود: آنکه در چشمش سفیدی است زن گفت : نه ، حضرت (ص) فرمود: چرا، پس آن زن با شتاب به پیش شوهر خود رفت و در چشمش دقت می کرد، شوهرش گفت : چه کار داری ؟ زن گفت : پیامبر خدا(ص) به من خبر داده که در چشم تو سفیدی است شوهرش گفت : آیا نمی بینی که سفیدی چشم من بیشتر از سیاهی آن است ؟.

و نیز نقل است ، که مردی زنی داشت که با هم نزاع و دعوا می کردند وقتی زن دعوا را شروع می کرد مرد، بلند می شد و با او...
زن گفت : وای بر تو، هر وقت دعوا کنیم ، شفیی را می آوری که قدرت بر رد او ندارم (۸)

و روایت شده که مردی به خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید، و به او عرض کرد: زنی دارم که هر وقت به نزدیک او می روم ، می گوید: مرا کشتی مرا کشتی ، حضرت فرمود: او را با این کارت بکش ، گناهی به گردن من .

لطیفه

روزی عبدالرحمن جامی شعری سرود: بس که درجان فکار و چشم بیدارم توئی هر که پیدا می شود از دور پندارم توئی شخصی به او گفت : اگر خری پیدا شود، جامی به او گفت : پندارم توئی . (۹)

لطیفه

عربی نماز خود را بسیار طول داد، مردم او را مدح و تعریف کردند، وقتی از نماز خود فارغ شد گفت : روزه هم هستم .

لطیفه

شیخ بهائی در کشکول نقل کرده مردی که نامش آزاد مرد بود، پیش حجاج از او باد صداداری خارج شد، پس شرمندگشت ، حجاج خواست خجالت او را رفع و جبران کند، گفت : مالیات را از تو برداشتم ، آیا حاجت او را حجاج یک عربی را احضار کرده بود که او را به قتل برساند، آن شخص گفت : این عرب را به خاطر من ببخش و او را نکش ، حجاج هم عرب را ببخشد، آن عرب بیرون که آمد، مقعد این شخص را می بوسید و می گفت : پدرم به فدای مقعدی که مالیات را بردارد و یک اعدامی را از مرگ نجات بخشد، مدح و ثنا بر هیچ کس سزاوار نیست جز بر این مقعد. (۱۰)

لطیفه

ابوبکر از واعظی که روی منبر بود مسئله ای را پرسید، واعظ گفت : نمی دانم ، به او گفته شد که منبر جای انسانهای جاهل و نادان نیست ، واعظ در جواب گفت : من به قدر علمم بالا رفته ام ولی اگر می خواستم به اندازه جهلم بالا بروم باید تا به آسمان بالا می رفتم . (۱۱)

لطیفه

عالمی مسئله ای سؤال شد، او در جواب گفت : نمی دانم ، سائل گفت : اینجا جای جهال نیست عالم در جواب گفت : اینجا جای آن کسی است که مقداری می داند و مقدای نمی داند، ولی آنکه همه چیز می داند، مکان ندارد.

قصه برده سخن چین

مردی بنده ای را فروخت و به مشتری گفت : عیبی ندارد جز سخن چینی ، مشتری گفت : باشد، من راضی هستم ، پس او را خرید، بنده و غلام مدتی را آنجا ماند، بعد رفت پیش همسر مولایش و گفت : شوهر تو، تو را دوست ندارد و می خواهد مخفیانه تو را رها کند پس یک تیغی بگیر و از پشت سر او چند تار موئی بتراش و بیاور تا من سحر و جادو کنم تا او تو را دوست بدارد، سپس رفت پیش مولایش و گفت : زن تو، برای خودش دوست گرفته ، و می خواهد تو را بکشد پس خود را به خواب در آور، تا بفهمی ، پس مرد خود را به صورت خواب در آورد، زن با تیغ آمد، مرد خیال کرد زن می خواهد او را بکشد، پس بلند شد و زنش را کشت ، پس خویشاوندان زن آمدند و این مرد را کشتند و جنگ بین دو طائفه در گرفت و ادامه پیدا کرد.

مذمت سخن چینی

در کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی علیه و آله (به اصحاب) فرمود: آیا شما را به بدترینتان آگاه نکنم ؟ عرض کردند: بله یا رسول الله ، فرمود: آنان که سخن چینی کنند و میان دوستان جدائی افکنند،

و برای مردمان پاک عیب جوئی کنند.

بهشت بر سخن چینان حرام است

((عن ابی جعفر علیه السلام قال : محرمة الجنة علی القتاتین المشائین با لنمیمه .)) ((

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بهشت بر دروغ پردازان و سخن چینان حرام است .

سعدی گوید

میان دو کس جنگ چون آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است .

کنند این و آن خوش دگر باره دل

وی اندر میان کور بخت و خجل .

اسلام آوردن مجوسی

حضرت ابراهیم علیه السلام یک مجوسی را به میهمانی دعوت کرد، و به او گفت : به شرط اینکه اسلام آوری ، میهمانت می کنم ، مجوسی رفت پس خدا وحی کرد به حضرت ابراهیم علیه السلام ، که من پنجاه سال است او را بر کفرش رزق و روزی می دهم چه می شد که لقمه ای به او بدهی بدون اینکه دینش را تغییر دهد، حضرت ابراهیم علیه السلام به دنبال مجوسی رفت ، و از او عذر خواهی کرد، مجوسی سببش او هم وحی خدا را به او فرمود، مجوسی هم اسلام اختیار کرد. (۱۲)

لطیفه

جاحظ از علماء ناصبی بود و بسیار زشت رو بود بطوری که شاعر عرب در باره او گفته : ((لو یمسخ الخنزیر مسخا ثانیاً ما کان الادون قبح الجاحظ.))

(اگر خوک دوباره مسخ شود زشت تر از قبح و زشتی جاحظ نخواهد شد بلکه جاحظ زشت روتر از او است).

روزی جاحظ به شاگردانش گفت : مرا شرمگین نساخت مگر یک زنی که مرا پیش زرگر برد، و به زرگر گفت : مثل این در کلام او حیران ماندم ، وقتی آن زن رفت از زرگر پرسیدم او چه گفت ؟ زرگر گفت : از من خواست تا عکس و صورت یک جن را برای او حکاکی و زرگری کنم ، گفتم : نمی دانم صورت جن به چه شکلی است ، از این رو تو را پیش من آورد تا مانند تو برایش تصویر کنم . (۱۳)

معما به اسم علی

چون نام او گذرد بر صوامع ملکوت به قدر مرتبه هر یک زجا بلند شوند. یعنی هر یک از حروف ((زجا)) که (ز) و (جیم) و (الف) است بقدر مرتبه خود ترقی کنند یعنی از آحاد به عشرات روند، پس ((ز)) عین می شود و ((جیم)) لام و ((الف)) ی و از جمع مجموع اسم علی حاصل می شود.

حکایت

اصمعی گفت : داخل بادیه شدم و کیسه ای پر از دینار برداشتم ، پیش زنی از اعراب به امانت گذاشتم پس چون طلب نمودم ، انکار کرد، پس آن زن را بردم به نزد شیخی از خود آن طائفه ، پس شیخ عرب گفت : او جز قسم راه دیگری ندارد و من می دانم تا او منکر شد فوری قسم می خورد که پول پیش من نبوده ، پس به او گفتم : ای شیخ عرب گویا تو این آیه را نخوانده ای .

(((و لا تقبل لسارقه یمینا و لو حلفت برب العالمینا)).))

پس شیخ عرب گفت : راست گفتمی و آن زن را تهدید کرد، او هم اقرار کرد و دینارهایم را برگرداند.

اصمعی گوید: پس شیخ عرب رو کرد به من و گفت : آن آیه که خواندی در کدام سوره است ؟ گفتم : در قول خدای متعال که می فرماید: ((الاهی بصبیحک فا صبحینا و لا تبقی خمور الاندرینا.))

پس شیخ عرب گفت : سبحان الله ، من خیال می کردم این آیه در سوره انا فتحنا لک فتحا مبینا است .

مطایبه

راغب در محاضرات نقل کرده که یکی از امراء بغداد که نامش کوتکین بود، قولنجی او را عارض شد و طبیب دستور داد که باید حقنه (اماله) کنی ، گفت : حقنه چیست ؟ طبیب حقنه را تعریف کرد که باید لوله را داخل در ماتحت (مقعد) کند تا رگها باز شود. آثار غضب و خشم در صورت امیر ظاهر شد، لوله را در مقعد چه کسی داخل کند؟ طبیب ترسید و گفت : داخل مقعد من ! (۱۴)

فائده

یکی از شعرا در کتابی که در علم عروض تاءلیف نموده است گفته است هر که به سرعت تمام چند مرتبه پشت سر هم بگوید: ((خواجه تو چه تجارتی داری ؟ به تو چه که چه تجارتی دارم)).

باز گویند

هر که پشت سر هم با سرعت تمام بگوید: ((سر شیر و سرکه هر سه سیر، سیری سی شاهی)) و اشتباه نکند فصیح است .

فایده طبی و بهداشتی

سر بعد الطعام و لو خطوة ،

نم بعد الحمام و لو لحظه

بل بعد الجماع و لو قطرة .

بعد از طعام راه برو اگر چه به یک گام باشد، پس از حمام بخواب اگر چه به یک لحظه باشد، و پس از جماع و آمیزش ادرار کن و لو به یک قطره باشد.

معما به اسم مسعود

دانه ها بهر نثار افشانند و دل بر سر نهاد

شمع در بزم تو و دودش ز سر بگذشته بود

مقصود از ((دانه ها)) نقطه های شین شمع است و مراد از ((دل)) میم شمع است و مراد از ((سر)) دودال اول است ، و بقیه هم واضح است .

دفع سرعت انزال

بدان که از جمله چیزهایی که رفع سرعت انزال می کند و از جمله مجربات است تخم انجره را کوبیده و با پیه بی نمک ممزوج کنند، و چند مرتبه بر قضیب بمالند، کاملاً مفید و نافع خواهد بود.

شعر

دردا که دوی درد پنهانی ما

افسوس که چاره پریشانی ما.

در عهده جمعی است که پنداشته اند

آبادی خود را زویرانی ما.

گیرم که فلک همدم هم راز آید

ناسازی دهر بر سر ساز آید.

یاران گذشته از کجا جمع شوند

وین عمر گذشته از کجا باز آید.

تو نام نیک حاصل کن در این بازار ای زاهد

که در کویی که ما هستیم نام نیک بد نامی است .

لطیفه

راغب در محاضرات گوید: در قزوین دهی است شیعه نشین ، شخصی در آن ده رفت ، مردم آنجا نام او را پرسیدند، گفت : نام من

((عمر))است ، او را کتک زیادی زدند، آن شخص گفت : اشتباه کردم نام من ((عمران))است او را بیشتر زدند، و به او گفتند این

حکمش از اولی سخت تر است زیرا دو حرف ((ان)) از عثمان را هم دارد.

لطیفه

روزی مجمعی آراسته شد و در آن جمعی نشسته ، یکی از آنان که بر صدر مجلس نشسته بود، آغاز نصیحت و موعظه کرد، در

اثنای گفتگو گفت که به جان آمدم ، از بس که زحمت کشیدم و کار کردم و شکم خورد یکی از حاضرین که در پایین مجلس

نشسته بود، گفت : آقای من ، حالا مدتی امر را بر عکس گذشته کنید، گفت : چه کنم ؟ گفت : شکم کار بکند و شما بخورید.

معما به اسم مسعود

ای قاصر از ادراک تو تقریر بیان

روشن به تو نور دیده عالمیان .

خورشید سر اندازد و گل دل بازد

هر گاه که عشقت آورد سر به میان .

مراد از سر خورشید شین شمس است و مراد از دل گل راء ورد است و مراد از سر عشق عین است و مابقی آن هم واضح است .

حکایت

گویند موری حضرت سلیمان را با جمیع لشکرش به مهمانی دعوت نمود و گفت وعده گاه کنار فلان دریاست ، بعد از آمدن سلیمان و جمع شدن لشکر در کنار دریا، مور حاضر شد، و پای ملخی که با خود داشت در دریا انداخت ، و عرض کرد سلیمان ((کل ان فاتک اللحم فلم یفتک المرق)) یعنی بخورید آب این دریا را اگر گوشت نیست آبگوشت هست .

حکایت

زنی از دست شوهرش پیش قاضی رفت و شکایت کرد و گفت : می خواهم طلاق بگیرم ، قاضی گفت : به چه علت ؟ زن گفت : چون او هر شب در رختخوابش ادرار می کند، قاضی گفت : آیا حیا نمی کنی که هر شب در رختخواب ادرار می کنی ؟. مرد گفت : آقای قاضی عجله نکن ، تا داستان را برایت تعریف کنم من در خواب دیدم که در جزیره ای در دریا هستم و در آن جزیره کاخی بود و بالای کاخ مناری بسیار بلند و بالای منار یک شتر نری بود و من بر پشت آن شتر بودم و شتر بسیار تشنه بود، سر خود را پایین نمود تا از دریا آب بخورد، من هم از ترس در رختخواب خود ادرار کردم ، قاضی چون این داستان را شنید از ترس در لباس خود ادرار کرد، قاضی به زن گفت : ای زن من از شنیدن داستانش از ترس ادرار کردم تا چه رسد به این بدبخت ، پس از او عذر بخواه و برو با او زندگی کن .

امتحان مردم بعد از پیامبر

از حضرت پیامبر صلی الله علیه آله مروی است که فرمود: ((یا علی ان القوم سیفتنون بعدی باموالهم و یومنون بدینهم علی ربهم و یتمنون رحمته ، و یامنون سطوته و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الالهواء الساهیه ، فیستحلون الخمر بالنبیذ و السحت بالهبة و الرباء بالبیع .)) (۱۵)

ای علی مردم پس از من به اموالشان امتحان شوند، و به دینشان بر پروردگارشان منت گذارند و آرزوی رحمت خدا نمایند و ایمن از هیبت او هستند و حرام خدا را به شبهات دروغین و هواهای فراموشی آورنده حلال می نمایند پس شراب را به شبهه نبیذ حرام را به شبهه هدیه و ربا را به شبهه بیع حلال می کنند.

لطیفه

گویند ابن الجصاص روزی با وزیر به طرف دجله رهسپار شدند و ابن الجصاص با وزیر سوار بر مرکب و موکب عظیم شد و وزیر او را زیاد استهزاء و مسخره می کرد و در دست ابن الجصاص سیبی بود او خواست سیب را به وزیر دهد و در دجله تف بیندازد، اشتباه نموده تف را در صورت وزیر انداخته و سیب را در دجله .

نقل است که شخصی زنی داشت حور نام او به جهاد رفت ، و بعد از آن که دید جمعی شهید شدند، آن شخص فرار کرد، دیگری او را دید، گفت ای فلانی از جهاد فرار می کنی و حال آنکه اگر کشته شوی به وصال حورالعین می رسی ! آن شخص گفت : ای نادان حور را که خودم دارم آیا برای یک عین خود را به کشتن بدهم .

عمرهای بعضی از پیامبران به سالهای شمسی

آدم ۹۳۰ سال ، حوا ۹۳۷، شیث ۷۱۲، ادريس که به آسمان رفت ۳۵۰ سال ، نوح ۹۵۰، هود ۸۰۰ سال ، صالح ۱۳۶ سال ، حضرت ابراهيم ۱۷۵ سال ، اسماعيل ۱۳۷، اسحق ۱۸۰ سال ، حضرت يعقوب ۱۴۷، يوسف ۱۱۰ سال ، موسی ۱۲۰ سال ، هارون ۱۱۷ سال ، سليمان ۵۲ سال ، حضرت داود ۱۰۰ سال ، حضرت زکریا گفته اند ۹۷ سال .

سکوت عرب

به عربی که همیشه سکوت می کرد، گفتند چرا سکوت کرده ای و در جمع مردم نشسته ای و سخنی نمی گوئی گفت : با گوش دادن انسان برای خود بهره ای می برد، و بهره زبان برای دیگری است .

قطرات سیل شد

شیر فروشی شیر را با آب مخلوط می کرد و می فروخت ، پس سیلی آمد، و گوسفندانش را برد و فریادش بلند شد و جزع بسیار کرد یکی از عرفاء او را دیده و به او گفت : آن قطره ها جمع شد تا اینکه سیل شد.

ده خیار به یک درهم

یکی از صوفی ها در بغداد می گذشت که دید یک بازاری می گوید ده خیار به یک درهم ، صوفی محکم بر صورت خود زد و گفت : وقتی ده تا خیار فقط یک درهم ارزش دارد پس اشرار چند قیمت دارند. (خیار یعنی نیکان و اشرار یعنی بدان)

مرد زشت روی

محمد ابن ابراهيم موصلى گوید: در بعضی از سفرهایمان به محله ای از محله های عربها رسیدیم ، پس مرد زشت روی و لوچی را دیدیم که دارای ریش بلند و سفیدی بود کنیزک زیبا روی و سفیدی که مانند ماه شب چهارده می درخشید را دیدیم که برای او می زند و می رقصد ما او را از زدن منع کردیم و گفتیم مانند همچون توئی برای این پیرمرد زشت روی میزنی ؟ گفت کاری نداشته باشید، او حسنه ای بجای آورده و من گناهی کرده ام خدا مرا برای کار ثواب او قرار داده و او را برای عقاب من .

باید کار کرد و خورد

از امير المؤمنین صلوات الله عليه و آله نقل شده است که فرمود: روزی در مدینه گرسنه شدم ، پس به دنبال کار در اطراف مدینه رفتم ، دیدم زنی دلوهای را جمع نموده ، گفتم : هر دلو آبی که برایت آورم یک خرما باید بدهی و با او این چنین قرار داد بستم ،

پس شانزده دلو آب برای او آورم تا اینکه دستهایم را باز کرده و شانزده خرما گرفتم و آمدم و به پیغمبر خبر دادم ، و با هم تناول کردیم .

عاقبت نکو خواهد بود

یکی از افراد صالح و شایسته اباسهل زجاجی را با یک شکل و قیافه بسیار زیبایی در خواب دید در حالی که او معتقد بود به وعید به و ترس ابدی و عذاب الهی ، پس او در خواب از اباسهل سؤال کرد، حالت چطور است ، گفت : ما کار را بهتر از آنچه خیال می کردیم یافتیم ، و چه خوب گفته شیخ عارف ابوسعید ابوالخیر:

گویند بحشر گفتگو خواهد بود

و ان یار عزیز تندخو خواهد بود

از خیر محض جز نکوئی ناید

خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

به این روایات دقت کنید؟!

(((روی فی الکافی عن بعض اصحابنا، قال : قال ابوعبدالله ، اصبروه علی الدنيا، فانما هی ساعة ، فما مضی منه لاتجد الما و

لاسرورا، و ما لم تجی فلاتدری ما هو؟ و انما هی ساعتک التی انت فیها، علی طاعة الله و اصبر فیها عن معصیة الله)) . ((

مرحوم کلینی (ره) از بعضی از اصحاب ما روایت کرده که گفت : حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: بر (سختیهای) دنیا صبر کنید، زیرا دنیا ساعتی بیش نیست ، زیرا آنچه که گذشت (دیگر) درد و رنج و سرور و خوشیش را نمی یابی ، و آنچه که نیامده است پس تو نمی دانی آن چیست و فقط دنیای تو آن لحظه ای است که در آن هستی ، پس صبر کن در آن بر اطاعت خدا و روگردان از معصیت خدا.

((و فی الفقیه قال : قال علی علیه السلام : ما من یوم یمر علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم ، انا یوم جدید، و انا علیک شهید و قل

فی خیرا او اعمل فی خیرا، فانک لن ترابی بعدها ابداء.))

در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است که علی علیه السلام فرمود: هیچ روزی نمی گذرد بر فرزند آدم ، جز اینکه آن روز به او می گوید: من روز جدید هستم ، و من بر تو شاهد و گواه هستم ، و در من حرف خوب بزن ، یا کار خیر انجام بده زیرا تو پس از من مرا هرگز نخواهی دید.

راه رفتن با سرعت بهاء مؤ من است

((و فی الخصال عن الصادق علیه السلام قال : سرعة المشی بهاء المؤمن .))

در کتاب خصال از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: تند راه رفتن بهاء و ارزش مؤ من است .

((و فيه عن ابي جعفر عليه السلام قال : اذا احب الله عبدا نظر اليه ، فاذا نظر اليه ، اتحفه من ثلاث بواحدة ، اما صداع ، اما حمى ، و اما رمد.))

باز در کتاب خصال از امام صادق عليه السلام روايت شده که فرمود: وقتی خداوند بنده ای را دوست بدارد به او نظر می کند پس وقتی به او نظر کرد یکی از سه چیز را به او هدیه می دهد، یا سر درد و یا تب و یا چشم درد

((فى الخصال عن النبى صلى الله عليه و آله قال : ثلثة ان لم تظلمهم ظلموك السفلة ، و زوجك ، و خادمك .))

یعنی سه دسته اند که اگر به آنها ستم نکنی به تو ستم کنند، ۱- افراد پست ۲- همسرت ۳- خدمتکارت
در سه جا دروغ خوب است

خصال : عن على عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : ثلاث يحسن فيهن الكذب ، المكيدة فى الحراب ، و عدتك زوجتك و الاصلاح بين الناس ، و قال : ثلاثة يقبح فيهن الصدق ، النميمة ، و اخبارك الرجل عن اهله بما يكرهه ، و تكذيب الرجل عن الخبر.))

از على عليه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: در سه مورد دروغ خوب و پسندیده است ، مکرر حيله در جنگ ، وعده به زوجه ، و اصلاح و آشتی دادن میان مردم . و در سه مورد راست گفتن زشت است : سخن چینی ، خبری که اهل و عيال تو را ناراحت کند، و باید تکذيب کند کسی را که خبر بدی را (برای همسرش) آورده باشد.
همنشینی با سه کس دل را می میراند

((و قال على (ع) ثلاثة مجالستهم يمت القلب ، مجالسة الاراذل ، و الحديث مع النساء، و مجالسة الاغنياء. (۱۶)))

از حضرت على عليه السلام روايت شده است که فرمود: با سه کس مجالست و همنشینی دل را می میراند، همنشینی با اراذل و افراد فرومایه ، و سخن با زنان ، و نشست و برخاست با ثروتمندان .

حکایت عجیب !!

شیخ بهائی در کشکول نقل کرده : که در بعضی از تواریخ معتبر دیدم که نوشته شده بود جماعتی بر حجاج خروج کردند، حجاج با آنها به جنگ برخاست و امیرشان را اسیر کرد و آن امیر عابد و شجاع بود حجاج دستور داد دستهای او را از منکب جدا کنند، و نیز پاهای او را ببرند دستها و پاهای او را قطع نموده و او در خون خود غوطه ور بود، و هنگامی که صبح شد آواز سرداد که برایم آب بیاورید می خواهم غسل کنم زیرا من دیشب جنب شده ام و این خیلی عجیب است که شخصی را که دست و پایش را قطع کرده اند در خواب محتلم شود.

لطیفه

روباهی در هنگام سحر به کنار درختی رفت ، دید بالای درخت خروسی اذان می گوید، روباه به او رو کرده ، گفت : آیا پایین نمی آیی تا با هم نماز جماعت بخوانیم ؟ خروس گفت : امام جماعت در زیر درخت خوابیده است ، او را بیدار کن تا با هم نماز جماعت بخوانیم ، روباه نظر کرد سگ را دید پا به فرار گذاشت خروس به او گفت : آیا نمی آیی با هم نماز جماعت بخوانیم ، روباه گفت : می روم تجدید وضو کنم و بزودی بر می گردم .

لطیفه

از طرف خلیفه اعلام شد که هر که چهار تخم دارد او را دستگیر نموده بیاورید، روباه پا به فرار گذاشت رفیقش او را دیده گفت : با تو کاری ندارند برگرد، روباه گفت : می ترسم اول تخمها را بکشند و بعد بشمارند.

لطیفه

عربی بیابانی کیسه ای پر از پول را دزدید، سپس داخل مسجد شد که نماز جماعت بخواند و اسم او موسی بود، امام جماعت این آیه را در نماز خواند: و ما تلک بیمینک یا موسی یعنی ای موسی در دستت چیست ؟ موسی که اقتداء کرده بود نمازش را شکست را جلوی او انداخته و گفت : به خدا قسم که تو ساحر و جادوگری . (۱۷)

آرامش درد مار گزیده و عقرب گزیده

گویند کسی را که مار یا عقرب گزیده اگر مقداری نمک داخل مقعد و ما تحتش کنند دردش ساکن می شود.

رضا شاه و الفاظ عربی در زبان فارسی

نقل شده است که رضا شاه دستور داد الفاظ عربی باید از فارسی محو شود و روزنامه ها و نامه های اداری فقط با الفاظ فارسی نوشته شود، روزنامه ها می خواستند در عنوان و تیترشان بنویسند اعلی حضرت از مازندران حرکت کرد به طرف تهران ، دیدند حرکت لفظ عربی است با خط درشت نوشتند گنده آقا از مازندران جنبید به تهران .

و نیز گویند

جمعی از رؤ سای ادارات و بعضی از وزراء در جلسه دیر آمد شاه به او گفت : چرا دیر آمدی ؟ (او می خواست به شاه بگوید قربانت گردم در جلسه وزراء شرکت کرده بودم) دید که قربانت عربی است لفظ جلسه عربی است و شرکت هم عربی است ، در جواب گفت : برخیت گردم در نشیمنگاه بار برداران انباری می کردم .

حیله

بن مزاحم به یک نصرانی گفت : ای کاش اسلام اختیار می کردی ، نصرانی گفت : من اسلام را دوست می دارم ، جز اینکه به خمر و عرق و شراب علاقه زیادی دارم ، ضحاک گفت : مانعی ندارد تو اسلام بیاور و شراب هم بخور، پس چون مسلمان شد، به او

گفت : اکنون مسلمان شدی اگر عرق و شراب هم بخوری تو را حد می زنیم ، و اگر از اسلام به دین خود برگردی مرتد می شوی و تو را می کشیم ، پس او عرق و شراب را ترک کرده و مسلمان خوبی شد (۱۸)

لطیفه

محدثی با یک مسیحی در کشتی نشسته بودند، آن مسیحی از شیشه ای که همراهش بود شربتی ریخته و خورد، سپس شربتی را ریخته و به آن محدث داد، محدث هم از آن شیشه شربت تناول کرد، آن شخص مسیحی به او گفت : این که به تو دادم خوردی خمر و شراب بود محدث به او گفت : از کجا فهمیدی خمر است ؟ مسیحی گفت : چون غلام من آن را از یک یهودی خرید، محدث با عجله و شتاب بقیه آن را هم خورد، و به آن مسیحی گفت : من از تو احمق تر ندیدم ، چون ما اصحاب حدیث در روایاتی مثل حدیث سفیان بن عیینة و سعید بن جبیر تاءمل می کنیم ، حالا بیاییم قول یک مسیحی را از یهودی را تصدیق کنیم ؟ به خدا قسم آن را نخوردم جز برای ضعف اسناد و سندهای روایت .

برای رفع هر گونه گرفتاری

((عن الامام ابی عبدالله علیه السلام قال : اذا عسر عليك امر فصل عند الزوال رکعتین ، تقرء فی الاولى بفاتحة الكتاب و قل هو الله احد و انا فتحنا الی قوله و ينصرک الله نصرًا عزیزا و فی الثانی بفاتحة الكتاب و قل هو الله احد و الم نشرح .))
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی امر مشکلی به تو رو کرد پس در هنگام زوال دو رکعت نماز بخوان در اولی ((حمد و قل هو الله احد و انا فتحنا را تا و ينصرک نصرًا عزیزا)) می خوانی و در رکعت دومی حمد و قل هو اله و الم نشرح را می خوانی و نماز را تمام می کنی انشاء الله گرفتاری و مشکل تو حل می شود.

لطیفه

یک گبری مسلمان شد، پس روزه گرفتن برای او خیلی سنگین بود داخل سرداب منزلش شد و روزه خود را افطار کرد و مشغول غذا خوردن شد، فرزندش که صدای او را حس کرد گفت : کیست ؟ پدرش در جواب گفت : پدر بد بخت تو است که دارد نان خودش را می خورد و از مردم می ترسد.

لطیفه

شخصی گفت : دیدم موذن را که اذان خود را ترک کرده و با سرعت می دود به او گفتم کجا با این سرعت می دوی ؟ در جواب گفت : می خواهم بدانم که صدای اذانم تا کجا می رسد.

لطیفه

زنی به پیش معلم آمده از فرزندش شکایت کرد معلم رو به پسر کرده و گفت : اگر دست از کارهایت بر نداری با مادرت چنین و چنان خواهیم کرد! زن به معلم گفت : ای معلم ؛ این بچه است و حرف تو را نمی فهمد، هر کار خواستی با من بکنی در جلو چشم او بکن شاید او با چشم خود ببیند و توبه کند.

اگر محرم روز شنبه باشد

قطب راوندی در کتاب قصص با سند خود از صدوق و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده حضرت صادق علیه السلام فرمود: در کتاب دانیال است که اگر اولین روز محرم شنبه باشد، زمستان هوا بسیار سرد و یخبندان خواهد بود و بادهای سردی می وزد و گندم گران خواهد شد، و وباء و مرگ کودکان و تب در آن سال زیاد خواهد شد و عسل کم خواهد بود و دنبلال زیاد خواهد بود، و زراعت و کشاورزی از آفات سالم می ماند و به بعضی از درختان آسیب رسد و به بعضی از درختان مو آفت رسد و در آن سال ، فراوانی نعمت باشد و در روم (اروپا) دو جنگ واقع شود و عرب با ایشان بجنگند و اسیر و غنیمت از ایشان بسیار به دست عرب افتد و پیروزی در جمیع این امور با سلطان است به خواست خداوند.

اگر روز محرم روز یکشنبه باشد

زمستان شایسته و نیکو گذرد و باران زیادی ببارد و به بعضی از درختان آفت رسد و عسل کم شود و دردهای مختلف و مرگهای شدید و صعب العلاج شایع گردد و در هوا طاعون و وبا زیاد شود و مرگ و میر فراوان شود و در آخر سال بعضی از خوراکی گران شود و در آن سال پیروزی از آن سلطان شود.

اگر روز محرم روز دوشنبه باشد

هوای زمستان مناسب و خوب باشد ولی در تابستان هوا بسیار گرم می شود و باران زیادی می بارد، و گاو و گوسفند و عسل فراوان شود و غذا و میوه ها زیاد گردد در شهرهای کوهستانی و در بین زنها مرگ و میر واقع شود و در آخر سال در نواحی مشرق یک خارجی بر سلطان خروج کند و به بعضی از اهل فارس غم و اندوه وارد شود و زکام در سرزمین اهل جبل زیاد شود.

اگر روز محرم روز سه شنبه باشد

هوای زمستان بسیار سرد شود و یخ و یخبندان در سرزمین جبل و ناحیه مشرق واقع شود و گوسفند و عسل فراوان گردد و به بعضی از درختان و انگور آفت رسد و در ناحیه مشرق و شام حادثه ای در آسمان ظاهر شود که خلق بسیار بمیرند و یک خارجی قوی به سلطان بر او غالب گردد، در سرزمین فارس به بعضی از غلات آفت رسد و در آخر سال قیمت ها گران شود.

اگر روز محرم روز چهارشنبه باشد

هوای زمستان متوسط باشد و در بهار باران مفید و نافع و با برکت بارد و میوه جات و غلات در همه سرزمین جبال و مشرق فراوان گردد و در آخر سال مرگ و میر در مردان واقع شود و در سرزمین بابل و جبل به مردم آفت رسد و نرخها ارزان شود مملکت عرب در آن سال آرام باشد و غلبه و پیروزی بر سلطان باشد.

اگر اول محرم روز پنجشنبه باشد

زمستان ملایم باشد و گندم و میوه و عسل در تمام سرزمین مشرق فراوان گردد و در اول و آخر سال تب بسیار حادث شود و نیز در همه سرزمین بابل در پایان سال تب به وجود آید و رومیها بر مسلمین پیروز گردند و سپس عرب بر ناحیه مغرب بر آنها غلبه کنند و در سرزمین سند جنگهایی واقع شود با ملوک عرب خواهد بود.

اگر اول محرم روز جمعه باشد

در آن سال زمستان سرما نباشد و باران کم بارد و آب رودخانه کم شود و در اطراف جبل صد فرسخ در صد فرسخ غلات کم شود و مرگ در جمیع مردم فراوان گردد و قیمت ها و نرخها در ناحیه مغرب بالا رود و به بعضی از درختان آفت رسد و روم بر فارس غلبه سخت و شدیدی کند.(۱۹)

ناکس کس نمی گردد

من از روئیدن خار سر دیوار فهمیدم

که ناکس کس نمی گردد از این بالا نشینی ها.

جامی گفته

آنکه ناکس بود به اصل سرنوشت

بتقالیب دهر کس نشود

سگ مگس را اگر کنی مقلوب

قلب او غیر سگ مگس نشو.

لطیفه

گویند: عربی در بیابان گربه ای را شکار کرد و نفهمید چیست ؟ کسی او را دید و گفت : این سنور چیست ؟ و دیگری او را ملاقات

کرد و گفت : این هر چیست ؟ و سومی او را دیده و گفت : این قط چیست که به دست گرفته ای ؟ و چهارمی او را دید و گفت :

این ضیون چیست ؟ و پنجمی با او برخورد کرد و گفت : این خیدع چیست ؟ و ششمی او را دیده و گفت : این خیطل چیست ؟

هفتمی او را دید و گفت : این دمه چیست ؟

عرب بیابانی گفت : آن را می برم و می فروشم شاید خدا به وسیله آن مال کثیری به من بدهد آن را به بازار آورد، کسی به او گفت : چند می فروشی ؟ گفت به صد درهم ، به او گفتند آن بیش از نیم درهم ارزش ندارد، گربه را انداخت و گفت : خدا لعنتش کند چقدر اسمهای زیادی دارد ولی پولش کم است . (۲۰)

گربه رکن الدوله

گویند: رکن الدوله گربه ای داشت ، و بعضی از دوستانش وقتی می خواستند با او ملاقات کنند و ملاقات با رکن الدوله برایشان مشکل بود حاجت خود را در کاغذی می نوشتند و به گردن گربه آویزان می کردند، پس رکن الدوله می دید و می گرفت و می خواند و جواب را می نوشت و به گردن گربه می بست ، و گربه جواب را برای صاحب نامه بر می گرداند تا آن را بخواند.(۲۱)

لطیفه

در نجف اشرف عربی فقیر گربه ای را گرفته پیش طلبه ای آورد و گفت : به من کمک کن و این گربه را از من بگیر و به اندازه یک وعده غذا به من کمک کن ، طلبه گفت : من گربه نمی خواهم اما مقداری به تو کمک می کنم ، فقیر گفت : نه نمی شود من گدا نیستم ، پس این گربه را در عوض بگیر، طلبه هم گربه را گرفت و مقداری به او کمک کرد فردا دید که عده ای از عربها پشت حجره او صف بسته اند و هر کدام گربه ای را در دست دارند و به طلبه می گویند: شنیده ایم که تو گربه می خری گربه ما را هم بخر و به ما پول بده .

اشعار متصل

پیشلطیفطلعتشقیمتمهشکستهشد

پیشبنفشهخطشگلچمنهفتهشد.

شبعیشمنمگینمحتنتصبجگشت اما

بلطفگهگهینتمیشکییدقلبعمزارا.

مرحوم نراقی در خزائن گوید

شبعیشمنهفتهگشبنغم

گلعیشمنهفتهگشتبخار.

منعمنکمکنکهمستستمیقین

منعمفلسفصفتهمستمیقین .

یک یهودی مسلمانی را دید که در روز ماه رمضان در حال نهار خوردن (غذای بریان) است با او نشسته مشغول خوردن شد،
مسلمان گفت ذبیحه ما (یعنی گوسفندی را که مسلمین میکشند) برای تو حلال نیست یهودی گفت : من در میان یهودیان مانند تو
ام در میان مسلمین که در روز ماه رمضان داری غذا میخوری

شعر

یکجوغم ایام نداریم و خورشیم

گه چاشت گهی شام نداریم و خورشیم

چون پخته بمامیرسد از عالم غیب

از کس طمع خام نداریم و خورشیم

بهائی

عهد جوانی گذشت در غم بود و نبود

نوبت پیری رسید صد غم دیگر فزود

کارکنان سپهر بر سر دعوی شدند

و آنچه بدادند دیر باز گرفتند زود

نام جنون را بخود داد بهایی قرار

نیست چه او عاقلی زیر سپهر کبود

باز شیخ بهائی گوید

حالی دارم زمان زمان درهم تر

هر لحظه قدم زبار عصیان خمتر

یارب بگناهم ارنسوزی چه شود

یک مشت بخاکستر دوزخ کمتر

تفاءل به دیوان حافظ

مگس خان افغان بر سر قبر خواجه حافظ آمد، به جهت تشنیه خواست مقبره او را خراب کند، جمعی او را ممانعت کرده قرار بر

تفاءل از دیوان خواجه گذاشتند این شعر نمودار شد.

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما میداری .

دفع فقر و فاقه

برای از بین رفتن فقر و فاقه سوره آل را سه مرتبه بخواند و با احدی از مردم صحبت نکند و وقتی رسید به آخر قل اللهم مالک الملك ، این دعا را هفت مرتبه بخواند ((اللهم یا فارح اللهم و یا کاشف الغم و یا صادق الوعدہ و یا موفی العہد یا لا اله الا انت فرج همی و خوفی ، واقص عنی دینی و اغنی من الفقر و الفاقه برحمتک یا ارحم الراحمین .)) ملا احمد می گوید: اینطور به خط بعضی از بزرگان دیدم .

لطیفه

و همچنین در خزائن است که شخصی بعد از دعائی سر به سجده نهاده و میگفت : شکرالله شکرالله تا صد دفعه آنرا تکرار کرد پس گفت : اقلش اقلش و آن را نیز تا ده مرتبه تکرار کرد از او سؤال شد که این چه معنی دارد؟ گفت : نمی دانم ولی در دعا وارد شده ، و کتاب دعائی را گشود و آن دعا را نشان داد در آن نوشته شده بود که فلان دعا را بخواند و بعد از آن صد مرتبه شکرالله شکرالله بگوید و اقلش ده مرتبه است یعنی کمتر از ده مرتبه نگوید.

نظیرش این حکایت است

که شخصی مرده ای را دفن کرده و پس از آن گفت کمی پهن تازه بیاورید و مقداری پهن بر روی مرده ریخت ، فردی به او گفت این چه معنی دارد؟ گفت : نمی دانم ولی در رساله است رساله را آورد دیدند نوشته است که مستحب است قبر را کمی پهن تر کنند یعنی وسیعتر نمایند.

و نیز نظیرش این است

در احادیث وارد شده که موسی علیه السلام عرض کرد: ((الهی اقریب انت فاناجیک ام بعید فانادیک ،)) طلبه ای آن را چنین می خواند فاناجیک . جیک یعنی حیوان کوچکی که در حمامها است و صدای باریکی دارد و دیک به معنی خروس است و توضیح می داد که معنی حدیث مس شود خدایا اگر تو نزدیکی پس من جیک هستم و صدای خود را باریک می کنم و اگر تو دوری پس من دیکم و صدای خروس می کنم و آواز بلند سر می دهم . (۲۲)

کسی که میخواهد بداند حاجتش برآورد می شود یا نه

از دانیال پیغمبر نقل است که گفت : وقتی کسی خواست بداند که حاجتش برآورده شده است یا نه یک مشت از دانه ها را بردارد (مانند اینکه یک مشت نخود یا چیز دیگر بر می دارد یا یک قبضه از تسبیح را بگیرد) و حاجت خود را در دل پنهان دارد و هشت تا هشت تا از دانه ها بگیرد، پس اگر در دستش یکی ماند پس آن برای زهره است و حاجتش برآورده می شود و اگر در دستش دو

تا ماند پس آن برای مریخ است و حاجتش برآورده نمی شود و اگر سه تا ماند پس آن برای ستاره دنباله دار است و نحس است و حاجتش برآورده نمی شود، و اگر چهار تا ماند پس آن برای زحل است و حاجتش برآورده نشود و اگر پنج عدد ماند آن برای مشتری است و سریعاً حاجتش برآورده شود و اگر شش عدد ماند برای قمر است و حاجتش روا گردد، و اگر هفت عدد ماند برای عطارد است و حاجتش به خوبی برآورده شود و اگر هشت تا باقی بماند پس به وجهی از وجوه حاجتش بر آورده نشود.

داستانی عجیب از کرامات عسکرین علیهماالسلام

مرحوم حاج شیخ ملا احمد نراقی در خزائن می نویسد: شیخ جلیل القدر شیخ محمد جعفر نجفی قدس سره که از مشایخ اجاره این حقیر است در سفری که به جهت زیارت عسکرین و سرداب مقدس به سر من راءى (سامراء) مشرف می شدیم ، با جناب ایشان همسفر بودیم ، روزی حکایت کرد که مرا از اهالی سامراء یک آشنا وی بود که هرگاه به زیارت می آمدم به خانه او می رفتم ، وقتی آمدم آن شخص را رنجور و نحیف و زار و مریض دیدم که مشرف به مرگ بود، از سبب ناخوشی او پرسیدم ، گفت : چندی قبل از این ، قافله ای از تبریز به جهت زیارت به این مکان مشرف شدند، و من چنانکه عادت خدام این حرم و اهل سر من راءى (سامراء) است به دنبال قافله رفتم که مشتری برای خودم پیدا کنم و برای او زیارت نامه بخوانم و پولی از او دریافت کنم ، در میان قافله جوانی را دیدم در زى و لباس اهل صلاح و نیکان ، در نهایت صفا و طراوت با لباسهای نیکو، برخاست و به کنار دجله رفته و غسلی به جا آورد و جامه های تازه پوشید، در نهایت خضوع و خشوع روانه روضه متبرکه شد با خود گفتم : از این می توان بسیار منتفع شد (و پول زیادی گرفت) پس دنبال او را گرفته و رفتم ، دیدم داخل صحن مقدس عسکرین شد و بر در رواق ایستاده ، کتابی در دست دارد، مشغول خواندن دعای اذن دخول شد و در نهایت آنچه تصور می شود از خضوع و اشک از دو چشم او بر زمین جاری بود نزد او آمدم گوشه ردای او را گرفته ، گفتم می خواهم به جهت تو زیارت نامه بخوانم ، او دست به کیسه کرده و یک دانه اشرفی به کف دست من گذاشت و اشاره کرد که برو و دیگر بر نگرد، من که چند روز استادی می کردم به ده یک این شاکر بودم آن را گرفته مقداری راه رفتم و طمع مرا بر آن داشت که باز از آن اخذ کنم و پول بیشتری به جیب بزنم ، برگشتم دیدم در غایت خضوع و گریه مشغول دعای اذن دخول است باز مزاحم او شده گفتم : باید من تو را زیارت تعلیم دهم این مرتبه نیم اشرفی به من داده و اشاره کرد به من که برو و دیگر پیش من نیا، من رفتم و با خود گفتم خوب شکاری به دست آمده دوباره برگشتم در عین خضوع به او گفتم : کتاب را بگذار من البته باید به جهت تو زیارتنامه بخوانم و ردای او را کشیدم ، این مرتبه نیز یک عدد ریال به من داده و مشغول دعا شد من رفتم و باز طمع مرا واداشت که برگردم و همان مطلب را تکرار نمودم . این دفعه کتاب را در بغل گذارد و حضور قلب او تمام شد و بیرون آمد من از عمل خود پشیمان شدم و به نزد او آمدم ، گفتم : برگرد و به هر نحوی که می خواهی زیارت کن و من با تو کاری ندارم گریه کنان گفت : مرا خال زیارتی نماند و رفت من بسیار خود را ملامت کرده مراجعت نمودم از درب خانه داخل فضا شدم ، سه نفر بر لب بام خانه من روبروی درب خانه ایستاده بودند آنکه در میان بود، جوان تر بود و

کمانی در دست داشت ، تیر در کمان نهاد و به من گفت : چرا زائر ما را از ما باز داشتی و کمانی رازه کشید و ناگهان سینه من سوخت و آن سه نفر غائب شدند، و سوزش سینه من شدت یافت بعد از دو روز مجروح شد و به تدریج جراحت آن زیاد شد اکنون تمام سینه مرا فرا گرفته است و سینه خود گشود دیدم تمام سینه او پوسیده بود و چند روزی نگذشت که او از دنیا رفت .

کرامت دیگری از روضه متبرکه عسکرین ع

و باز مرحوم نراقی در خزائن می نویسد: حاجی حرمین شریفین حاج جواد صباغ که از معتبرین تجار و مورد اطمینان بود و در سامراء مشغول کار و تعمیر روضه متبرکه عسکرین علیهماالسلام و سرداب مقدس بود از جانب جعفر قلی خان خوئی در سال هزار و دویست و ده که حقیر به عزم زیارت بیت الله الحرام به آن مکان مشرف شدم به زیارت سر من راءى (سامراء) رفتم او در آنجا بود. حکایت کرد که سید علی نامی بود که سابق بر این از جانب وزیر بغداد حاکم سامراء بود حقیر او را در سال یکهزار و دویست و پنج هجری قمری که مشرف شده بودم دیدم و او گفت : من از زوار عجم هر نفری یک ریال می گرفتم ، و به آنها اجازه زیارت و ورود به روضه می دادم ، و به جهت اینکه پول دادگان از نادادگان مشخص شوند مهری بر ساق پای هر فردی که پول داده بود می زدم که به جهت دفعات دیگر که داخل حرم می شوند با نشان باشند

روزی بر در صحن مطهر نشسته بودم و سه نفر ملازم من هم ایستاده و چوبی بلند در پیش خود نهاده و قافله زواری از عجم وارد شده بود، پای هر یک را مهر می کردم و پول را می گرفتم و اجازه ورود می دادم و جوانی از بزرگان عجم آمد و زنش نیز همراهش بود از جمله اهل شرف و ناموس و حیا و جمال بود و دو ریال داد سید علی گوید من ساق پای آن جوان را مهر کردم و گفتم : آن زن نیز بیاید تا ساق پای او را مهر کنم آن جوان گفت : هر مرتبه که این زن می آید یک ریال می دهد و این افتضاح ضرورت ندارد سید علی گوید من گفتم ای رافضی بی دین عصبیت و غیرت به خرج می دهی ؟ که ساق پای تو را نبینم ، جوان گفت : اگر در میان این جمعیت مردم من غیرت داشته باشم غلطی نکرده ام سید علی گفت : ممکن نیست ، تا ساق پای همسرت را مهر نکنم اجازه ورود نمی دهم .

آن جوان دست زن رات گرفته ، گفت : اگر زیارت است همین قدر کافی است و خواست برگردد سید علی شقی گفت : ای رافضی گفته من بر تو شاق و گران تمام شد همین طور که زن این جوان داشت می گذشت سر چوبی بر شکم زن زد که افتاد و لباس او پس رفته بدن او نمایان شد، آن مرد جوان دست همسرش را گرفته و او را بلند کرد و روبه روضه مقدسه کرد، و عرض کرد که اگر شما بپسندید بر من نیز گوارا است و به منزل خود باز گشت .

حاجی جواد گفت : من در خانه بودم ، بعد از اینکه سه چهار ساعت گذشت با عجله فردی نزد من آمد که مادر سید علی تو را می خواهد، من داشتم روانه می شدم که دو سه نفر دیگر آمدند من با عجله رفتم ، مرا بردند به داخل خانه ، دیدم سید علی مانند مار

زخم خورده بر زمین می غلطد و امان از درد دل می طلبد و اهل عیال او بر دور او جمع شده ، چون مرا دیدند مادر و زن و دختران و خواهرانش بر پای من افتاده و به عجز و زاری افتادند،

که برو و آن جوان را راضی کن و سید علی فریاد می کند که بار خدا غلط کردم بد کردم من آمدم تا منزل آن جوان را یافتم از او خواهش کردم که از او خشنود شو و دعا به حال سید علی کن .

جوان گفت : من از او گذشتم اما کو آن دل شکسته من و آن حال ، آنوقت ، مراجعت کردم وقت مغرب بود آمدم به روضه عسکریین به جهت نماز مغرب و عشاء دیدم مادر و زن و دختران و خواهران سید علی سرهای خود را برهنه کرده و گیسوهای خود را بر ضریح مقدس بسته و دخیل آن بزرگوار شده اند و فریاد سید علی از خانه او به حرم می رسید من مشغول نماز شدم در بین نماز صدای شیون از خانه سید علی بلند شد، و بستگان او به خانه رفتند آن شقی مرده بود، او را غسل دادند و چون کلیدهای روضه و رواق در آن وقت در دست من بود و به جهت مصالح تعمیر، از من خواهش کردند که تابوت آن را در رواق گذارده ، چون صبح شود در آنجا دفن نمایند، جنازه را آنجا گذاردند و من اطراف رواق را چنانکه متعارف است ملاحظه کردم که مبادا کسی پنهان شده باشد و چیزی از حرم مفقود شود و درب را سه قفله کردم و کلیدها را برداشتم و رفتم و چون سحر شد آمدم و خدمه را گفتم شمع ها را افروخته درب رواق را گشودم ، دیدم یک سگ سیاهی از رواق بیرون دوید و رفت من خشمناک شدم به خدامی که بودند، گفتم چرا اول شب درست رواق را ندیده اید، گفتند ما نهایت تفحص را نمودیم و هیچ چیز در رواق نبود پس چون روز شد آمدند و جنازه سید علی را برداشته تا او را دفن کنند، دیدند کفن خالی در تابوت است و هیچ چیز در آنجا نیست .

نور باران شدن حرم کاظمین ع در اول ماه رجب

مرحوم نراقی گوید شخصی مورد و ثوق نقل کرد از شیخ محمد کلیددار حرم مقدس کاظمین علیهماالسلام و شیخ مذکور خود مرد متدینی بود و من خود او را ملاقات کرده بودم ، که شیخ مذکور گفت : در هنگامی که حسن پاشا بعد از زمان سلطنت نادر شاه در ایران او پادشاه عراق عرب بود در بغداد و دارای قدرت بود، روزی در ایام ماه جمادی الثانی در وقتی که جمعی از امرا و افسدایان و اعیال آل عثمان در مجمع او حاضر بودند، پرسید که سبب چیست که اول ماه رجب را شب نور باران گویند، یکی از ایشان گفت : که در این شب بر قبور ائمه دین نور فرو می ریزد.

پاشا گفت : در این مملکت محل قبور ائمه بسیار است ، و البته مجاورین این قبور ائمه مشاهده خواهند نمود، پس کلیددار ابوحنیفه را که امام اعظم ایشان است و کلیددار شیخ عبد القادر را طلبیده ، مطلب را از ایشان استفسار نمود و ایشان گفتند: ما چنین چیزی مشاهده نکرده ایم ، حسن پاشا گفت : موسی بن جعفر و حضرت جواد علیهماالسلام نیز از اکابر دین هستند، بلکه جماعت روافض آنها را واجب الاطاعه می دانند، سزاوار آن است که از کلیددار روضه ایشان نیز بپرسیم ، و همان ساعت ملازمی که به عرف اهل بغداد چوخلدار گویند به طلب کلیددار کاظمین بودیم علیهماالسلام آمد شیخ محمد گوید: که کلیددار در آن وقت پدر من بود و من

تقریباً در سن بیست سالگی بودم و با پدرم در کاظمین بودیم که ناگهان چوخادار به احضار پدرم آمد و او نمی دانست ، که با او چه کار داشت ، روانه بغداد شد، و من نیز به اتفاق او رفتم و من در خانه پاشا ماندم و پدرم را به حضور بردند بعد اینکه پدرم به حضور پاشا رفت پاشا از پدرم سؤال کرد که گویند شب اول رجب را شب نور باران گویند به جهت نزول نور از آسمان بر قبور ائمه دین ، آیا تو هیچ آن را در قبر کاظمین مشاهده کرده ای ؟

پدرم خالی از ذهن و بی تامل گفت : بلی چنین است ، و من مکرر دیده ام پاشای مذکور گفت : این امر عجیب و غریبی است ، و اول رجب نزدیک است ، مهیا باش که من در شب اول رجب در حرم مقدس کاظمین به سر خواهم برد، پدرم از شنیدن این سخن به فکر افتاد که این چه جراتی بود که من کردم ؟ و این چه سخنی بود از من سر زد؟ و با خود گفت که احتمال دارد نور ظاهر مشاهده نشود و من نور محسوسی ندیده ام ، و متحیر و غمناک بیرون آمدم، و من چون او را دیدم آثار تغیر و ملال در چهره او یافتم ، و از سبب آن پرسیدم گفت : ای فرزند من خود را به کشتن دادم ، و با حال تباه روانه کاظمین شدیم و در بقیه آن ماه پدرم و داع و امور مربوط به وصیت خود را انجام می داد، و خورد خواب او تمام شد و روز به گریه و زاری مشغول بود و شب ها در روضه مقدسه تضرع می کرد و به ارواح مقدس ایشان توسل می جست و خدمتکاری خود را شفیع قرار می داد تا روز آخر ماه جمادی الاخر، چون روز به نزدیک غروب رسید.

کوکبه پاشا ظاهر شد و خود او نیز وارد شد و پدرم را طلبید و گفت : بعد از غروب روضه را خلوت نمایید و زورا را بیرون کنید، پدرم بنابر امر او چنان کرد، هنگام نماز شام پاشا به روضه داخل شد،

امر کرد که شمعهای روضه را که روشن بود خاموش کنند، و روضه مقدسه تاریک ماند، خود چنانکه طریقه سنیان است فاتحه خواند و به عقب سر ضریح مقدس رفت و مشغول نماز و ادعیه شد و پدرم در سمت پیش روی ضریح مقدس را گرفته بود و محاسن خود را بر زمین می مالید و روی خود را در آنجا می سائید و تضرع و زاری می کرد، مانند ابر بهار اشک از دیده او جاری بود و من نیز از عجز و زاری پدرم به گریه افتاده بودم و بر این حال تقریباً دو ساعت گذشته و نزدیک بود که پدرم قالب تهی کند، که ناگهان سقف محاذی بالای ضریح مقدس شق شد، و ملاحظه شد که گویا به یک بار صد هزار خورشید و ماه و شمع و مشعل بر ضریح مقدس و روضه مقدسه ریخت که مجموع روضه هزار مرتبه از روز روشن و نورانی تر شد، و صدای حسن پاشا بلند شد که به آواز بلند مکرر می گفت : صلی الله علی النبی محمد و آله ، پس پاشا برخاست و ضریح مقدس را بوسید، و گفت : بزرگ مخدومی داری ، خادم چنین مولائی باید بود و انعام بسیار بر پدرم و سایر خدام روضه متبرکه کرده و در همان شب به بغداد مراجعت نمود.

شعری از عراقی یاصاحب الزمان

خوشا دردی که درمانش تو باشی

خوشا راهی که پایانش تو باشی .

خوشا چشمی که رخسار تو ببیند

خوشا جانی که جانانش تو باشی .

چه خوش باشد دل امیدواری

که امید و دل جانش تو باشی .

خوشی و خرمی و کامرانی

کسی دارد که خواهانش تو باشی .

چه باک آید ز کس آنکس که او را

نگه دار و نگهبانش تو باشی .

مشو پنهان از آن بیچاره کو را

همه پیدا و پنهانش تو باشی .

مپرس از کفر ایمان عراقی

که هم کفر و هم ایمانش تو باشی .

برای آن تبرک خود مگوید

دل بیچاره تا جانش تو باشی .

لطیفه شعری از ابن یمین

واعظی بود بر سر منبر

لفظ چون در به وعظ بگشاده .

گفت مرد را بود به بهشت

چند حور لطیف آماده .

از میانه زنی به پا برخاست

دلش اندر تفکر افتاده .

گفت بهر خدای مولانا

سخنی گفته ای بود ساده .

گفت در خلد حور نر باشد

یا بود جمله همچو من ماده .

گفت خاتون فرو نشین و میپرس

که نمانی تو نیز ناگا.

لطیفه

به ابن مقله گفته شد: آیا چیزی از فارسی می دانی ؟ گفت فقط یک کلمه از فارسی می دانم و آن شاموخ است یعنی ساکت شو، مقصود او کلمه خاموش بود که این را هم درست یاد نگرفته بود.

شعر بدون نقطه

که گرد کردگار کردم مردوار در عالم

که کرد اساس مکارم ممهد و محکم

عماد عالم عادل سوار ساعد ملک

اساس طارم اسلام و سرور عالم

ملک علو و عطارد علوم و مهر عطا

سماک رمح و اسد حمله و هلال علم

سرو اهل محامد هلاک عمر عدو

سر ملوک و دلارام ملک و اصل حکم

کلام او همه سحر حلال در هر حال

مراد او همه اعطاء مال در هر دم

دم مکرم او همدم کلام و علوم

دل مطهر او مورد صلاح امم

هم او وهم دل او دار عدل را معمار

هم او همدم او درد ملک را مرهم (۲۳)

حاصل عمر مرا داس امل کرده درو

که هوا و هوس اعمال مرا داده گرو

مقلوب نمودن

و آن کلمه ای است که اگر از آخر نیز بخوانیم باز همان شود مانند سگ مگس . شاعر گفته :

سگ مگس را اگر کنی مقلوب

قلب او غیر سگ مگس نشود.

و مؤ لف در اشعاری که قافیه اش انقلاب است گوید:

کو یزید و پیروان راءى او

کاخ او مقلوب گشت از انقلاب .

که کاخ را اگر از آخر بخوانیم می شود خاک ...

قلب یا مقلوب بودن در قرآن مجید

((ارض خضرا) و (کل فى فلک) و (ربک فکبر).

که اگر از آخر بخوانیم باز همان می شود.

مقلوب بی نقطه در اشعار عربی

((ملک الکلام لكل مالک الکام

دعاک للروح و حور لک اعد.))

مقلوب در اشعار فارسی در هر مصرع

ترازوی زر طرزی وزارت

امید آشنایان شادی ما.

شو همره بلبل بلب هر مهوش

شکر بترازوی وزارت برکش .

بقا و عز و فر فوز عواقب

بها و عون زاد از نوع واهب .

امید آشنایان شادی ما

بکاس فیض نان ضیف ساکب .

کلام گنج رشحت قوت ناسک

کسانت وقت حشر جنگ مالک .

مقلوب در یک بیت عربی با نقطه

((مودته تدوم لكل هول

و هل كل مودته تدوم.))

باز در این اشعار

((اسل جناب غاشم

مشاغبا ان جلسا.))

اسكن تقو فعسى

يسعف وقت نکسا.

اسراذا هب مرا

ارم بها ذا رسا.

ارانا الاله هلالا انا.ا. (۲۴))

لطیفه

گویند حاج آقا جمال که یکی از علماء شیعه است به پدر بزرگوارش گفت : مگر قرآن مجید بنایش بر اختصار کلمات نیست ، پدرش در جواب گفت : بلی بنای قرآن بر اختصار است ، آقا جمال گفت : پس چرا قرآن درباره اینکه پسر دو برابر دختر ارث می برد می گوید: ((و للذكر مثل حظ الانثیین)) یعنی ارث پسر دو برابر دختر است . پدرش گفت : پس به نظر شما باید چطور بگوید؟ آقا جمال گفت : ((و للانثی نصف الذکر)) مختصرتر و بهتر بود پدرش در جواب گفت : آنوقت مادرت راضی نمی شد و می گفت کم است . (۲۵)

لطیفه

دو نفر شیعه و سنی با هم درباره بحث می کردند، سنی گفت : چون معاویه هم صحبت با پیامبر اسلام بوده از اهل نجات است شیعه گفت : چون وی با علی وصی پیامبر محاربه کرده است از اهل هلاکت است . شیعه این جمله را نیز اضافه کرد، که اگر خدا بخواهد معاویه را به بهشت ببرد، مردم نمی گذارند! سنی با حالت تعجب گفت : چگونه از کار خدا می شود مانع شد؟ شیعه گفت : برای اینکه خدا با آن تاکیداتی که درباره علی فرمود ولی هر چه سعی کرد علی را خلیفه کند مردم نگذاشتند و کس دیگری را خلیفه کردند. (۲۶)

شناختن ماههای رومی

نیسان سی و یک روز است و آن برج حمل است هفتم از آن طالع حوت است .

ایار: برج ثور است و آن سی و یک روز است و پنجم آن برای مسافرت دریا خوب است چون هوا معتدل است و روز یازدهم آن اول

بارح است و روز بیست و سوم آن طالع ثریا است (طلوع می کند و بالا می آید) و در آن قفاز الخیل است .

حزیران : برج جوزا است ، سی و دو روز است .

تموز: برج سرطان است ، سی و یک روز است ، روز هفتم آن ملخ می میرد.

آب : برج اسد، سی و یک روز است ، روز دوم آن سهیل در یمن طلوع می کند.

ایلول : برج سنبله ، و آن سی روز است .

تشرین الاول : برج میزان است و آن سی روز است .

تشرین الثانی : برج عقرب است ، و آن سی روز است .

کانون الاول : برج قوس است و آن بیست و نه روز است و روز یازدهم آن مریمانیه است .

کانون الثانی : برج جدی است ، و آن بیست و هشت روز است .

شباط: برج دلو است ، و آن سی روز است .

آذار: برج حوت است ، و آن سی روز است .(۲۷)

(لطیفه)

مردی که دماغش به طرف چپ کج بود وارد شهری شد، یکی از بزازهای آن شهر، وی را دید، از او تقاضا کرد که در آن شهر بماند، و شاگردی مغازه او را بنماید آن مرد قبول نمی کرد، چون اصرار از حد گذشت ، مردم او را سرزنش کردند که این چه اصراری است به او می کنی ؟ مگر شاگرد قحط است؟! وی در جواب گفت : در شاگردی این مرد نفعی است که شما متوجه آن نیستید به وی گفتند: آن نفع چیست ؟ بزاز گفت : این مرد دماغش کج است به درد کار من می خورد، چون اگر از طرف چپ متر کند و بخرد، و از طرف راست متر کرده و بفروشد، در هر روز چندین متر به نفع ما خواهد بود.(۲۸)

لطیفه شعری

گفتم صنما لعل لبانت نمکی

گفتا که چه دانی نمکی تا نمکی .

گفتم که مرخصم بکن تابمکم

گفتا که مرخصی نه خیلی کمکی .(۲۹)

لطیفه

شخصی الاغی داشت ، آن را به سوی خانه خویش با زدن زیاد هدایت می کرد، ولی الاغ نافرمانی صاحبش را می کرد و ابدًا به طرف خانه قدم بلند نمی کرد، به او گفتند: معمولاً الاغها به طرف خانه خوب راه می روند، چطور الاغ شما بر خلاف همه الاغها از

خود حرکتی نشان نمی دهد؟! وی گفت : الاغها معمولا برای خوراک به خانه خوب راه می روند، چون در خانه ما چیزی نیست ، لذا الاغ حاضر نیست به طرف خانه حرکت کند.(۳۰)

لطیفه

شخصی شب عید نوروز، به خانه یکی از دوستانش در قزوین با زن و بچه وارد شد، تا سیزده فروردین در آنجا بماند، دوستش وقتی متوجه شد، بخانه همسایه اش که تفنگ داشت رفت ، و گفت : مهمانهای من وقتی وارد خانه من شدند، تو چند تیر هوایی بزنی ، همسایه گفت : برای چه ؟ او با لهجه قزوینی گفت : تو چه کاری داری ؟ همسایه اش هم وقتی میهمانهای او وارد شدند، چند تیر هوایی زد، میهمانها ترسیدند و به صاحبخانه گفتند: چه خبر شده ؟ صاحب خانه با لهجه قزوینی گفت : چیز مهمی نیست سال گذشته موقع عید نوروز من چند میهمان از او کشته ام او هم می خواهد تلافی کند، و میهمانهای مرا بکشد، میهمانها در این هنگام از ترس ، خانه دوستشان را رها کردند و رفتند.

لطیفه

دزدی به خانه روضه خوانی وارد شد، اثاثیه او را جمع کرد وقتی که خواست آنرا از زمین بر دارد، گفت : یا علی ! روضه خوان از صدای او بلند شد، دست دزد را گرفت و به او گفت : من این اموال را یک عمر با یا حسین جمع کرده ام ، تو می خواهی همه را با یک یا علی گفتن ببری .

لطیفه

اربابی به مستراح رفت ، نوکرش را صدا زد که آفتابه را بیاور نوکر با عجله زیادی که داشت آب سماور را که جوش بود در آفتابه ریخته و فراموش کرد که قدری آب سرد در آن بریزد و همینطور به دست ارباب داد، ارباب هم بدون توجه مقداری از آب آفتابه را استعمال کرد، تمام مقعدش سوخت ، همینکه از مستراح بیرون آمد نوکرش را به باد داد کتک گرفت ، نوکر کتکها را می خورد و زیر لب می گفت : بزنی ارباب حق داری ، می دانم کجایت می سوزد.(۳۱)

لطیفه

شخصی ترک از جایی می گذشت ، دید چند نفر ترک دارند گریه ای را می شویند، با لهجه ترکی گفت : گریه را نشوید شکوم ندارد، می میرد، و رفت ، بعد که برگشت ، دید آنها دارند گریه می کنند گفت : چه شده که گریه می کنید؟ آن ترکها در جواب گفتند: گریه مرده است آن شخص گفت : مگر به شما نگفتم گریه را نشوید شکوم ندارد می میرد گفتند: از شستن که مرده ، از چالاندن (۳۲) مرده است .

لطیفه

شخصی سه روز بود دیوانه شده بود، روز چهارم سوار بر شتری شده فریاد می زد ای مردم می خواهم به مکه بروم دیوانه دیگری چوبی به سر او زد و گفت : بی حیا من چهل سالب است دیوانه ام ولی تا این امامزاده که یک فرسخی ما است نرفته ام تو چهار روز است دیوانه شده ای می خواهی به مکه بروی .

لطیفه

گویند صیادی مرغی را هدف قرار داد و تیرش به خطا رفت و مرغ پرواز کرد، شخصی که ناظر جریان بود شروع کرد به احسنت احسنت گفتن ، صیاد عصبانی شده و به وی گفت : مرا مسخره می کنی؟! فرد ناظر گفت : خیر، احسنت احسنت گفتن من به آن مرغ است که چه زیبا از دام گریخت .(۳۳)

حضرت زینب چشمهای او را به اذن خدا شفا داد

شهادت آیه الله دستغیب در کتاب داستانهای شگفت صفحه ۵۱ می نویسد: مرحوم محمد رحیم اسماعیل بیک که شخصی با تقوا و مؤمنی شایسته و در توسل به اهل بیت علیهم السلام و علاقه قلبی به حضرت سید الشهداء کم نظیر بود، و از این بابت ، رحمت و برکت صوری و معنوی زیاد نصیبش شده بود و در رمضان سال ۱۳۸۷ هجری قمری به رحمت حق و اصل شد نقل نمود:

که در شش سالگی مبتلا به درد و تا سه سال گرفتار بوده و عاقبت از هر دو چشم کور گردید، در ماه محرم در ایام عاشورا که منزل مرحوم حاج محمد تقی اسماعیل بیک ، که دائی او است روضه خوانی بود و چون هوا زیاد گرم بود به مردم شربت خنک می دادند، محمد رحیم گفت : از دائی خود خواهش نمودم که اجازه بده من به مردم شربت بدهم ، دائی گفت : تو که چشم نداری و نمی توانی ، گفتم : یک نفر چشم دار همراه من بیاید، تا مرا یاری کند قبول فرموده و من با کمک خودش مقداری به مردم شربت دادم .

در این اثناء مرحوم معین الشریعه اصطهباناتی منبر رفته روضه حضرت زینب علیهما السلام را می خواند و من سخت متاثر و گریان شدم ، تا اینکه از خود بیخود شدم در آن حال خانم مجلله و جلیل القدری که دانستم حضرت زینب علیهما السلام است ، دست مبارک بر دو چشم درد نمی گیری . پس وقتی چشمم را باز کردم اهل مجلس را دید شاد و فرحناک خدمت دائی ام مرا در اطاقی بردند و مردم را متفرق نمودند، و نیز نقل نمود که در چند سال قبل مشغول آزمایش بوم و غافل از اینکه نزدیکم ظرف پر از الکل است ، کبریت را روشن نموده ، ناگهان الکل شعله ور شد و تمام بدنم از سر تا پا تا آخر عمر چشمم درد نگیرم .

درخت عجیب در سر اندیب

صاحب عجائب البلدان نقل کرده که در سراندیب کوهی است ((بدهیون نام)) و در آن کوه درختی است که هر شب وقت صبح برگی از او بیفتد که بر روی آن کلمه ((لااله الا الله)) و بر روی دیگر آن آیه ای از آیات قرآنی نقش است ، و هر روز آیه ای است غیر از آیه دیگر (۳۴)

چگونه حج این زن مورد قبول خدا واقع شد

گویند زنی از بزرگان حبشه ، شنیده بود که خداوند در مکه ، خانه ای دارد و از اختصاص داشتن کعبه به حضرت حق چنان خیال کرده بود، که لازمه اش این است که باید آن خانه ، در جای خوش آب هوائی واقع شده است ، و مقام دلکشی داشته باشد، که چشم از دیدار آن نورانی و دل مسرور می گردد، یعنی کاخ با عظمت الهی در میان باغ دلگشا قرار دارد و دربهای آن را باز نموده اند و تختی عالی و مرصع به جواهرات الوان ، در آن نهاده و حق تعالی بر تخت نشسته و اشراف موجودات هم بر گرد او صف کشیده اند آن زن از وفور عشق و قصور عقل و ادراک که به خیال خود خدا را جسم فرض نموده ، زیارت و حضور پروردگار را لازم شمرده و تحفه ها و هدایای گرانبها و پر قیمت برای دربانان و مقربان درگاه حضرت سبCHAN برداشت و با حجاج روانه حج شد، و چون از عمران و آبادی بگذشت ، و به بیابان بی پایان رسید، دید که گل و ریحانش خار مگیلان ، و در هر گوشه یک نفر بی زاد و توشه و به هر منزل صاحب دلی جان داده ، و چون به عرفات رسید، دید که گروهی همه عریان و بریان ایستاده گفت : ای برادران صفا و مقربان وفا برای تقرب مولا، این رنج و عنا چیست ؟ و این زحمت و محنت برای چه ؟ و علاوه بر این ، درختان و جویبارها کجا است ؟ و گل و ریاحین حضرت رب العالمین کو؟ گفتند: این کوی عشق است ، آب روان اینان آب دیدگان باشد و گل سرخش خون جگر.

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن شهری است کور انام نیست .

پای طاهر در ره خانه بود

حج رب البیت مردانه بود.

و چون به کعبه در آمد، کعبه را از خداوند خیالی خود خالی دید، گفت : ای مردم صاحبخانه کجاست ؟ بانک بر وی زدند ای زن چه حرفی است که می زنی ؟ خانه ، بهانه امتحان بندگان است و حضرت عزت از مکان مستغنی ، و عرش و فرش به زلال وصال او بسی از تو تشنه تر هستند، بیچاره از شنیدن این سخن ، آهی کسید و سر بر خاک نهاده می گفت :

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول تو غائب زمیانه .

این راه دور را به شوق حضور تو پیمودم ، و به امید وصال تو شب ها نغنودم ، و روزها نیاسودم

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه .

به عزت و جلالت قسم ، که تا به سویت نرسم ، سر از آستانت بر نگیرم ، و پند خردمندان نپذیرم ، چه همراهان را روی کوی تو بود، و مرا روبه سوی تو.

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه .

در آن هنگام از دحامی شد، که در زیر لگد حاجیان کوبیده شد، و تا حرم و حشم بر سر او رسیدند، هودج نفس مطمئنه را به سدره المنتهی برده و ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه را لبیک گفته بود.

زنده همان است بر هوشیار

جان بسپارد بسر کوی یار

بزرگی که با وی همسفر بود، به نمازش اقدام نمود، و شبانگاهش بخواب دید، که به مقصد رسیده و به مقصود خود نائل گردیده است ، و حج آن سال به اقبال ، آن شهید راه و کشته درگاه قبول گردید(۳۵)

مؤلف گوید: به یاد شهیدان خونین حجاج سال ۱۳۶۶ هجری شمسی در مکه معظمه و به یاد آن حاجیه خانمی که در آن مکان مقدس شهید گشت و دیگر شهداء نوشته و تحریر شد.

آن درم دادن سخی را لایق است

جان سپردن خود سخای عاشق است .

عاشقان را کار نبود با وجود

عاشقان را هست بی سرمایه سود.

جان تلخ و شور پیش او برند

جان چون دریای شیرین را خرد.(۳۶)

اشعار عربی از شیخ عبدالرحیم حائری درباره حج

((فاز من فی الله هاجر و عن الاهواء ادبر

فرغ القلب و غسل عن سوی المولی و طهر

فاز من لبی و احرم و الی العمره اقدم

طاف سبعا ثم صلی و سعی سبعا فقصر

فاز من احرم من مکه للحج فندبا

بمنی بات بلیل التسع حتی الصبح اسفر

فاز من نال من الظهر و قوف العرفات

و اتی بعد غروب الشمس للمکث بمشعر

فاز من بعد طلوع الشمس اضحی بمناهها

فرمی ثم هدی ثم بحلق الرءاس اثر

فاز من جاء الى مکة ذاک الیوم منها

طاف للحج و صلی و سعی سبعاکما مر

فاز من طاف و هو فی حج النساء

فالی صوب منی فی آخر الیوم لینفر

فاز من بات بها فی لیلتيها و نهارا

قدر می الجمر الثلاث عند ما یرمیه کبر

فاز من فی ثانی الایام اذا و افی الغروبا

بمنی بات بها و الیوم للجمرات کرر

فاز من عاد الى مکة ان طاف و داعا

فاز ان صلی و فرنا ان دعانا و تذکر))

بخل آن مرد و سخاوت ابو دحداح و نتیجه سخاوتش

واحدی به سندی متصل مرفوع از ابن عباس روایت کرده ، که مردی درخت خرمائی داشت ، که شاخه اش در خانه

شخص فقیر و عیالمندی بود، و صاحب نخل می آمد و از درخت خود بالا می رفت تا خرما بچیند و چه بسا خرمائی از درخت می

افتاد، و بچه های آن فقیر بر می داشتند و می خوردند، و صاحب نخل از درخت می آمد پایین تا خرما را از دست بچه ها بگیرد، و

اگر خرما را در دهان یکی از بچه ها می دید، انگشتش را داخل دهان آن بچه می کرد، تا خرما را از دهان او بگیرد، آن مرد فقیر

هم به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد، و حضرت را از آنچه که صاحب نخل می کرده خبر داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((خیلی خوب حرفت را شنیدم)) برو،

پیامبر خدا صاحب نخل را ملاقات کرد و به او فرمود: آن نخلی که شاخه اش در خانه فلانی است را به متن می دهی ؟ تا من یک

درخت خرما در بهشت به تو بدهم . آن شخص گفت : من نخلهای زیادی دارم ، اما هیچکدام از نخلهایم بخوبی خرمای این نخل

نیست : بالاخره آن شخص رفت و شخص دیگری که کلام پیامبر را شنیده بود، آمد و گفت : یا رسول الله ، آیا اگر من آن نخل را

از او گرفتیم و به شما دادم ، عوض آن نخلی به من در بهشت می دهی ؟ پیامبر فرمود: بلی ، پس آن شخص رفت و صاحب نخل را ملاقات کرد، و با او مذاکره کرد در قیمت ، که اگر این نخل را به او دادم ، در بهشت نخلی به من عطا خواهد کرد؟ صاحب نخل گفت : من از خرمای این نخل خوشم می آید، ولی نخلهای زیادی دارم و هیچکدام از نخلهای من خرمایش به این خوبی نیست ، که این درخت دارد آن شخص به او گفت : این نخل را به من می فروشی ؟ گفت : نه ، مگر اینکه پولی به من دهی که باور ندارم ، آن شخص گفت :

به چقدر راضی هستی که من به تو بدهم ؟ صاحب نخل گفت : چهل آن شخص گفت : خیلی زیاد است چهل در برابر یک نخل زیاد است .

سپس خریدار کمی ساکت شد، و بعد گفت : من به تو چهل نخل را می دهم ، و خریدار به فروشنده گفت : من شهادت می دهم که تو راست می گوئی و رفت پیش مردم و آنها را شاهد گرفت ، که این نخل در قبال چهل نخل مال من شد. و رفت پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و عرض کرد: یا رسول الله این نخل مال من شد و هم اکنون آن را ملک تو کردم پیامبر صلی الله علیه و آله رفت پیش صاحب خانه (مرد فقیر) و فرمود: این نخل مال تو و زن و فرزندان شد. و در این هنگام خداوند سوره لیل را نازل کرد.

عطا گوید: اسم مردی که نخل را خرید و داد به پیامبر صلی الله علیه و آله ابودحداح بود و کسی که بخل کرد ((بخل و استغنی))) و نخل را نداد همان صاحب نخل بود و شان نزول ((و سیجنہا الاتقی)))

و همچنین شاعن نزول ((ولسوف یرضی))) هم درباره ابودحداح است ، یعنی ((ولسوف یرضی اذا دخل الجنة))

بزودی وقتی وارد بهشت راضی می شود، و پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به آن نخل می گذشت می فرمود: نخلهایی در عوض این نخل برای ابودحداح در بهشت است . (۳۷)

علت بی تابي نوزاد

دانی که چرا طفل به هنگام تولد

با ضجه و بی تابي و فریاد و فغانست .

با آنکه برون آمده از مجلس زهدان

و امروز در این عرصه آزاد جهانست .

با آنکه در آنجا همه خون بوده خوراکش

وینجا شکرش در لب و شیرین به دهانست .

زانست که در لوح ازل دیده که عالم

بر عالمیان جای چه ذل و چه هوانست .

داند که در این نشئه چه ها بر سرش آید

بیچاره از آن لحظه اول نگران است .

ارزش دنیا

شخصی به انسان زیبا و خوش سیمائی برخورد کرد، از کسی سؤال کرد، شغل او چیست ؟ به او گفته شد او ضارط (باد دهنده)

است و از این طریق مال بدست می آورد، او گفت : حقا که دنیا را باید با باد بدست آورد و هیچ کس دنیا را به آن چه که حقش

هست بدست نیاورد جز این شخص ، و در بی ارزشی دنیا همین بس .

حسد از هر صفت و گناهی بدتر است

روایت شده که شیطان ، به درگاه فرعون آمد، و در را کوبید، فرعون گفت : کوبنده درب کیست ؟ شیطان گفت : اگر خدا بودی ،

می فهمیدی چه کسی درب را می کوبد، فرعون گفت : ای ملعون داخل شو، شیطان گفت : ملعونی بر ملعونی وارد می شود، پس

داخل شد، فرعون به او گفت : چرا بر آدم سجده نکردی تا رانده درگاه خدا و مورد لعن خدا واقع نشوی ؟ در جواب گفت ۶ چون

مانند تو در صلب آدم بود، فرعون به او گفت : آیا بدتر از من و از خودت بر روی زمین سراغ داری ؟شیطان در جواب گفت : انسان

حسود از من و از تو بدتر است ۷ چون حسد عمل نیک انسان را می خورد، همچنانکه آتش هیزم را می خورد و می سوزاند.(۳۸)

ای دل

بس در زلف بتان جا کردی ای دل

ما را میان خلق رسوا کردی ای دل .

بیرون مرا از فکر فردا کردی ای دل

تا از کجا ما را تو پیدا کردی ای دل .

روزم سیه حالم تبه کردی تو کردی

ای دل بسوزی هر گنه کردی تو کردی .

ای دل بلاای دل بلا ای دل بلائی

ای دل سزاواری که دائم مبتلائی .

از مائی آخر خصم جان ما چرائی

دیوانه جان آخرچه ای کار کجائی .

مجنون شوی دیوانه ام کردی تو کردی

از خویشتن بیگانه ام کردی تو کردی .

یا کمتر اندر دام خوبان مبتلا شو

یا ناز و کم کن مرد میدان بلا شو.

با بی وفایان یا دلاکم آشنا شو

سا آشنا خواهی شدن رو بی وفا شو.

دیگر وفا ای دل خریداری ندارد

کم گو از این کالا که بازاری ندارد.

ای آبرو ریز ای دل دیوانه من

ای از قرار و صبر دین بیگانه من

ای از تو پر خون جام می پیمانه ای دل

ای از تو ورد هر زبان افسانه من

تا چند هر شب تا سحر بیدار باشی

با مرغ شب دمساز و با غم یار باشی

تاکی بزلف دلبران پابندی ای دل

تاکی به امید وفا خرسندی ای دل

تا چندی ای دل راستی تا چندی ای دل

وقت است که از بگذشته پندی گیری ای دل

هر کس که باشد همچو تو ای دل دل او

آسان نگردد تا ابد یک مشکل او

لطیفه

یک خری را به عروسی خواندند

خر بخندید و شد از قهقهه سست .

گفت من رقص ندانم بسزا

مطربی نیز ندانم بدرست .

کآب نیکو کشم و هیزم چست .(۳۹)

دفع بی اختیار بودن ادرار در مردان پروستات

در مجمع الدعوات آمده که پوست دوم گردو را آرد کرده هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر البول مفید است و پوست بیضه مرغ را بریان کرده و بخورد جهت ، تقطیر البول مفید است .

و اگر بول در هوای سرد بی اختیار آید، از سردی خواهد بود، نیم سیر سپندان با هم وزن آن قند و روغن گاو حلوا کرده و تا سه روز بخورد نافع خواهد بود.

و یا نیم سیر کنجد سیاه را با شکر سرخ یک هفته در وقت در خواب خوردن مفید است و اگر بول در هوای گرم باشد از گرمی است ، دو درم و نیم ، گشنیز خشک را، آرد کرده و دو برابر آن شکر سرخ ، یک هفته بخورد نافع باشد، و همچنین نیم درم تخم شاه اسفرم با یک مثقال شکر در شب بخورد مفید است ، و به جهت سلس البول و تقطیر بول این دواها مفید است بلوط پوست کنده حرف و مر و تخم سداب هر یک یکدرم ، کندر حب الاس ، جوز بویا، بسباسه ، قرنفل ، هلیج ، هر یک دو درم ، سعد و سونیز هل از هر یک سه درم ، انجیر خشک ، بسر شند قدر شربت از سه مثقال ، تا پنج مثقال .

جهت باز شدن مجرای ادرار

در مجمع الدعوات کبیر است : که به جهت حبس شدن ادرار به تجربه رسیده که شپش زنده را در سوراخ احلیل بدوانند بزودی مجرا باز می گردد.

و صاحب کتاب تحفه المؤمنین میر محمد مؤ من طبیب ذکر نموده که این ترکیب را دار ودا اعظم نام نهادم و از جمله اسرار، به جهت آکله و زخمهای دهان و گلو و قضیب و سایر اعضاء و قطع خون از جراحات و رویانیدن گوشت ، و منع ورم قروح ، و انصباب مواد آزموده است .

موی سوخته گلنار، شاخ گاو کوهی ، اگر نباشد استخوان سوخته ، برگ عناب ، گل ارمنی از هر یک جزء کند، و سفید آب قلعی ، توتیای شسته کرمانی ، از هر یک یک جزو کوفته ، از حریر گذرانیده و استعمال نمایند، و اگر به اندازه دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیدی تخم مرغ سرشته ، فتیله بسازد و در مجرای بول بگذارند، در مسکن درد و رفع سوزش نظیر ندارد.(۴۰)

جهت قبض البول

هر یک سیر خشت را با زهره حل کند و فتیله کرده و بصورت شیاف در آورد و در ذکر کند محل ادرار باز شود، اما باید در آنجا بماند تا آب شود، و اگر باز نشود یک بار دیگر چنین کند تا باز شود، و نیز سرگین موش را به همین طریق فتیله کند نافع است .(۴۱)

اشعاری از ابو سعید ابوالخیر

اشعاری از شاعر نامی ابوسعید ابوالخیر خراسانی که در حاشیه مجمع الدعوت است و برای هر کدام خواصی ذکر کرده است .

جهت گشایش کارها به اسم یا فتاح

ای خالق ذوالجلال ای بار خدای

تا چند روم در به در و جای به جای .

یا خانه امید مرا در بر بند

یا قفل مهمات مرا در بگشای .

به اسم افوض امری الی الله بخوانید

الله به فریاد من بیکس رس

لطف و کرمتم تمام عالم را بس .

هر کس به کسی و حضرتی می نازد

جز درگه تو ندارد این بی کس ، کس .

جهت وسعت رزق و دفع عسرت

یا رب زقناعتم توانگر گردان

بر نور یقین دلم منور گردان .

اسباب من سوخته سر گردان

بی منت مخلوق میسر گردان .

جهت وصول مهمات به اسم یا کافی المهمات

این رباعی را در هر سحر بعد از نماز شب بخواند، آنچه حاجت دارد انشاء الله روا شود به تجربه هم رسیده است .

در هر سحری با تو همی گویم راز

بر حضرت تو همی کنم رازو نیاز.

بی منت بندگان ای بنده نواز

کار من بیچاره درمانده بساز.

جهت گشایش کارها

ای آنکه بملک خویش پاینده توئی

در ظلمت شب صبح نماینده توئی .

کار من بیچاره قوی بسته شده

بگشای خدایا که گشاینده توئی .

جهت وسعت رزق به عدد اسم علی که صدوده است

ای کرده تو را خدا ولی ادرکنی

ای کرده تو را نبی وصی ادرکنی .

دستم تهی و لطف تو بی پایان است

یا حضرت مرتضی علی ادرکنی .

جهت گشایش به اسم یا خالق الخلق

ای خالق خلق رهنمائی بفرست

ای رازق رزق در گشائی بفرست .

کار من بیچاره گره در گره است

رحمی بکن و گره گشایی بفرست .

رباعیات مناجات از ابوسعید ابوالخیر

یا رب ز گناه زشت خود منفعلم

وز فعل بد و خوی بد خود خجلم .

فیضی بدلم ز عالم غیب رسان

تا محو شود خیال باطل ز دلم .

ای زلف مسلسلست بلای دل من

ای لعل لبثت گره گشای دل من .

من دل بتو داده ام برای دل تو

تو دل بکسی مده برای دل من .

جانم بلب از لعل خموش تو رسید

از لعل خموش لب نوش تو رسید.

گوش تو شنیده ام که دردی دارد

درد دل من مگر بگوش تو رسید.

افعال بدم ز خلق پنهان می کن
دشوار جهان بر دلم آسان می کن .
امروز خوشم بدار و فردا با من
آنچه ز کرم تو می سزد آن می کن .
یارب بگشا گره ز کار من زار
رحمی که ز خلق عاجزم در همه کار.
جز درگه تو کی بودم درگاهی ؟
محروم از این در نکنم یا غفار.
گر من گنه جمله جهان کردستم
عفو تو امید است که گیرد دستم .
گفتی که بروز عجز دست گیرم
عاجزتر از این مخواه کاکنون هستم .
دارم گنهی زقطره باران بیش
از شرم گنه فکنده ام سر در پیش .
آواز آمد که غم مخورای درویش
تو در خور کنی و ما در خور خویش .
ای جمله بی کسان عالم را کس
یک جو کرمت تمام عالم را بس .
من کسم و تو بی کسان را یاری
یا رب تو بفریاد من بیکس رس .
رباعیات مناجات از خواجه عبدالله انصاری
آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند.
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند.

یارب ز تو آنچه من گدابی خواهم

افزون ز هزار پادشاه می خواهم

هر کس بدر تو حاجتی می طلبد

من خود به جهان از تو ترا می خواهم

عیب کس مکن

اندر ره حق تصرف راز مکن

چشم بد خود به عیب کس باز مکن .

سر همه بندگان خدا داند و بس

در خود نگر و فضولی آغاز مکن . (۴۲)

مزاحهای نعیمان

ابن ابی الحدید میگوید: بر حسب آنچه در احادیث صحاح و آثار مستفیضه رسیده است ، رسول خدا(ص) خود مزاح می فرمود، و همه از آن حضرت روایت کرده اند که میگفت : (((انی لامزح و لا اقول الاحقا)))) من مزاح و شوخی نمیکنم و جز حق نمی گویم .

و بعد از نقل چند مثال از مزاحهای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می گوید: نعیمان بن عمر از اهل بدر بسیار مزاح میکرد و می خندید و میخنداند، حضرت رسول فرمود: (((یدخل الجنة و هو یضحک)))) نعیمان با لب پر خنده وارد بهشت میشود. نعیمان و سوییط بن عبد العزی و ابوبکر دو سال پیش از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تجارت (شام) بیرون رفتند، خواروبار آنها در دست سوییط بود و هرگاه نعیمان خوردنی می خواست ، سوییط به او می گفت : باش تا ابوبکر هم بیاید. روزی گذرشان به کاروانی از نجران افتاد، پس نعیمان آنها رفت و سوییط را به عنوان غلامی ، به ده شتر جوان به آنها فروخت و گفت : این غلام رشید و زبان آور است و بسا بگوید که من آزادم و غلام نیستم ، اگر حرف او را باور خواهید کرد از اول بگذرید، گفتند: مانعی ندارد.

پس آمدند و سوییط را با عمامه ای که به گردنش انداختند کشیدند و بردند، چون ابوبکر آمد و از کار نعیمان آگاه شد، رفت و سوییط را گرفت و شترهای نجرانی ها را به آنها پس داد، رسول خدا و اصحابش یک سال از این قضیه می خندیدند.

باز از شوخی های نعیمان

روزی عربی ظرف عسلی به نعیمان فروخت ، نعیمان آن عرب را با عسل به خانه عایشه برد و گفت : این ظرف عسل را بگیرد و عرب را آنجا گذاشت و رفت ، خانواده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم تصور که عسل را نعیمان خریده و هدیه آورده است . آن عرب که پول عسل خود را می خواست مدتی بر در حجره رسول خدا نشست و چون خبری نشد فریاد کرد که اگر پول عسل را نمی دهید، خود آن را مرحمت کنید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله قضیه را دانست که نعیمان مزاح کرده است و پول عسل را داد و بعدا به نعیمان فرمود: چرا این کار را کردی ؟ نعیمان گفت : یا رسول الله دانستم که شما عسل را دوست دارید و آن عرب هم عسل خوبی داشت حضرت خندید و او را توبیخ نفرمود.

مزاح دیگر نعیمان

ابن اثیر در کتاب اسد الغابۀ می گوید: از ربیعہ بن عثمان نقل شده که گفت : یک نفر عرب بیابانی نزد رسول خدا شرفیاب شد، شتر خود را بر در مسجد خواباند و خود به مسجد رفت ، پس بعضی از اصحاب رسول خدا(ص) به نعیمان گفتند: چندی است که گوشت شتر نخورده ایم چه خوب بود شتر این عرب را می کشتی تا گوشت آن را می خوردیم و پول آن را رسول اکرم می داد.

نعیمان شتر را نحر کرد، عرب بیابانی بیرون آمد و شتر خود را کشته دید و خانه دختر عموی خود ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب که به اشاره یکی از اصحاب که فریاد می زد یا رسول الله من او را ندیدم کجا رفت ولی با انگشت او را نشان می داد، پیدا کرد پس او را بیرون آورد و فرمود این چه کاری است که کردی ؟ عرض کرد: آقا همانهایی که جای مرا به شما نشان دادند به اشتهای گوشت ، مرا به این کار مجبور کردند حضرت رسول اکرم (ص) دست به سر و روی او می کشید و می خندید و پول شتر عرب را خود پرداخت .

باز مزاح دیگر نعیمان

در سفینۀ البحار نقل شده است که روزی مخرمۀ بن نوفل که نابینا شده بود فریاد می کرد: ((الارجل یقودنی فابول)) یعنی آیا کسی نیست که دست مرا بگیرد و به جای خلوتی ببرد تا ادرار کنم ؟ نعیمان دست او را گرفت و به کنار مسجد برد و گفت : اینجا بنشین و بول کن .

مخرمه که نابینا بود، به تصور اینکه او را از مسجد بیرون برده است ، همانجا بول کرد فریاد اهل مسجد بلند شد که چه می کنی ؟ مخرمه شرمنده شد و گفت : کی دست مرا گرفت ؟ گفتند: نعیمان ، گفت : به خدا قسم که او را با همین عصای خود می زنم ،

نعیمان شنید و نزد مخرمه آمد و گفت : می خواهی نعیمان را به تو نشان دهم ؟

مخرمه گفت : بلی ، نعیمان ، مخرمه را آورد نزدیک عثمان که مشغول نماز بود و گفت : نعیمان همین است ، مخرمه عصا را با دو دست محکم گرفت و بر سر عثمان کوبید (سراو شکافت) مردم فریاد کردند که امیر المؤمنین را می زنی ! باز شرمند شد و گفت : چه کسی مرا به اینجا آورد؟ گفتند: نعیمان ، گفت : دیگر با او کاری ندارم .

ابن حجر در اصابه جلد سوم صفحه ۵۴۰ می گوید: هیچ متاعی تازه و نوبری به مدینه نمی آمد مگر اینکه نعیمان مقداری از آن را می خرید و نزد رسول خدا(ص) می برد و هدیه می کرد و چون فروشنده طلب پول او را می کرد فروشنده را نزد رسول خدا(ص) می آورد و می گفت پولش را به این شخص بدهید، حضرت می فرمود: مگر آن را به ما هدیه نکردی ؟ می گفت : به خدا قسم پول آن را نداشتم و از طرف دیگر هم دوست داشتم که آن را میل بفرمائید، حضرت می خندید و پول آن را می داد.(۴۳)

انسان باید خندان باشد

ابن ابی الحدید در جلد یک صفحه ۱۱۶ می نویسد که در خبر آمده است که روزی یحیی علیه السلام حضرت عیسی متبسم و خندان بود، حضرت یحیی گفت : (((مالی اراک لامیا کانک آمن)))) چه شده که تو را در حال لهو و خوشی می بینم مثل اینکه تو (از عذاب خدا) ایمن هستی ، حضرت عیسی علیه السلام گفت : (((مالی اراک عابسا کانک ایس)))) تو را چه شده که تو را عبوس و غمگین می بینم مثل اینکه (از رحمت خدا) ماءیوسی ؟ لذا گفتند: ما نمی رویم تا وحی نازل شود پس خدا به آن دو وحی فرمود: (((احبکما الی الطلق البسام احسنکما ظنابی)))) بهترین شما دو تا در نزد من آن کسی است که چهره اش متبسم و خندان باشد و به من خوش گمانتر باشد.(۴۴)

در قیامت علوم فایده ای ندارد

گویند جنید (که یکی از دانشمندان است) را پس از مرگش در خواب دیدند، به او گفته شد خدا با تو چه کرد؟ جنید گفت : آن درسها غائب شد و آن عبارات از بین رفت ، و این همه علوم فایده ای نبخشید، آنچه که بما فایده بخشید همان چند رکعت نمازی بود که در سحر خواندم .(۴۵)

خود سازی و نیل به مقامات معنوی

نخستین گام متنبه شدن است و آن بیداری از چرت غفلت است ، پس از آن توبه است و توبه یعنی بازگشت به خدا، پس از آنکه از او فرار کرده ای ؟، بعد ورع و تقوا است ، لکن ورع اهل شریعت دوری از حرامها می باشد و ورع اهل طریقت دوری از شبهات و مکروهات است ، و بعد از محاسبه است و آن حساب کردن و رسیدگی و اعمالی است که از انسان صادر شده که محاسبه بین خودش و بین نفسش و محاسبه بین خودش و بین افراد بشر است ، بعد مقام اراده می باشد و آن رغبت در رسیدن به مراد و

مقصود، با زحمت زیاد می باشد پس از آن مقام زهد است و آن ترک دنیا است و حقیقت زهد دوری جستن و بیزار بودن از غیر مولی (خدا) است .

پس از آن مقام فقر است ، و آن خالی کردن دل است همچنانکه دست خود را از مال دنیا خالی کرده ای ، و فقیر کسی است که از بی پولی قادر بر هیچ چیز نیست .

و بعد مقام صدق است و آن مساوی بودن ظاهر و باطن است و بعد از آن صبر است که آن واداشتن نفس است بر چیزهائی که از آنها بدش می آید بعد مقام رضا به مشکلات یعنی راضی به قضاء و بلا خدا و آن لذت بردن از بلاهاست بعد مقام اخلاص است که آن خارج کردن خلق است از معامله حق و پس از آن مقام توکل است و آن تکیه کردن در همه امور به خداوند سبحان است با علم به اینکه خیرش در آن است که خدا برای او اختیار کرده است .

((قال فی المنازل السائرین : فاما قسم البدايات فهو عشرة ابواب : اليقظة و التوبة و المحاسبة و الانابة و التفكير و التذكر و الاعتصام و انوار الرياضة و السماع ، و قد شرحه کمال الدین عبد الرزاق القاشانی و هو من انفس کتاب الفن ، و فی البحار عن الصادق علیه السلام قال : التوبة جبل الله تعالى و مدد عنايته و لابد للعبد من مداومة التوبة على كل حال و كل فرقة من العباد لهم توبة فتوبة الانبياء متن اضطراب السر، و توبة الاصفياء من التنفس و توبة الاولياء من تلوين الخطرات و توبة الخاص من الاشتغال بغير الله تعالى و توبة العالم من الذنوب ، و تفصيل المقامات فی محله .))

اسلام آوردن مجوسی

یک مجوسی اسلام آورد، پس هنگامی که دوستانش به دیدنش آمدند به او گفتند: اسلام را چگونه یافتی ؟ گفت : تعجب کردم از این جهت که هر کسی داخل دین اسلام شد سر ذکرش را می برند و کسی که از اسلام خارج شد گردنش را می برند.(۴۶)

در کتاب بستان الادباء گفته است که در مدینه زنی بود که چشمش به هر چه می افتاد اثر می کرد و او را از بین می برد پس بر اشعب که در حال جان دادن بود وارد شد، در حالی که او با صدای ضعیف با دخترش حرف می زد و می گفت : دخترم ، اگر من مردم برای من گریه و شیون مکن ، چون تو داد و فریاد می کنی و می گویی آه پدرم ، و اگر بخواهی بگویی که برای نماز و روزه و فقه و قرآن گریه می کنم تو را تکذیب می کنند و می فهمند که دروغ می گویی ، و به من لعنت می کنند در این هنگام یک مرتبه اشعب متوجه شد و زن را دید و رو از آن برگردان و صورت خود را با آستینش پوشاند و گفت : ای فلانة ، تو را به خدا قسم می دهم که از من خوشتر نیاید مگر صلوات بر پیامبر بفرستی ! آن زن در جواب گفت : از چه چیز تو خوشم بیاید که چشم من به تو اثر کند، تو که در آخرین لحظه زندگی هستی و رمقی بیش از تو نمانده که بمیری ، اشعب گفت : من خودم می دانم ، ولی می ترسم بگوئی چه قدر آسان جان می دهد، پس جان کندم شدید و سخت شود، آن زن در حالی از پیش او رفت که به او فحش می داد همه افرادی که اطراف او بودند می خندیدند، حتی زنان و فرزندان او و در همین حال او مرد.(۴۷)

شیخ بهائی گوید: شبیه به این داستان این حکایت که از نادره عجم ملاصنوف نقل شده که در هنگام جان دادنش شخص بدی را بالای سر او آوردند که قرآن بخواند، وقتی قرائت قرآن را بالای سر او طول داد، ملاصنوف به او گفت: بس کن من مردم، و همان وقت جان داد.

این قدر این کلمات زیبا است که می خواستم فقط معنایش را بیاورم ولی حیفم آمد که متن عربی آن را نیاورم.

((من التوراة : من لم يرض بقضائي ، لم يصبر على بلائي ، و لم يشكر نعمائي ، فليخذ ربا سوائي ، من اصبح حزينا على الدنيا فکانما اصبح ساخطا على من تواضع لغنى لاجل غناه ذهب ثلثا دينه .

يابن ادم : ما من يوم جديد الا يأتني اليك من عندي رزقك ، و ما من ليلة جديدة الا و تاتي الملائكة من عندك بعمل قبيح ، خيري اليك نازل و شرک الى صاعد.

يا بني ادم : اطيعوني بقدر حاجتكم الي ، و اعصوني بقدر صبركم على النار، و اعملوا للدنيا بقدر لبثكم فيها، و تزودوا لآخره بقدر مكثكم فيها.

يا بني ادم : زارعوني و عاملوني و اسلفوني ، اربحكم عندي ما لاعين رات ، و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.

يا بن ادم اخرج حب الدنيا من قلبك ، فانه لا يجتمع حبي و حب الدنيا في قلب واحد ابدا.

يا بن ادم : اعمل بما امرتك ، و انته عما نهيتك ، اجعلك حيا لاتموت ابدا.

يا بن ادم : اذا وجدت قساوة في قلبك ، و سقما في جسمك و نقيصة في مالک و حريمة في رزقك ، فاعلم انک قد تکلمت فيها لايعنيک .

يا بن ادم : اکثر من الزاد، فالطريق بعيد، و خفف الحمل فالصراط دقيق ، و اخلص العمل فان الناقد بصير، و اخر نومک الى القبور، و

فخرک الى الميزان ، و لذاتک الى الجنة ، و کن لی اکن لک ، و تقرب الى بالاستهانة بالدنيا تبعد عن النار.

يابن ادم : ليس من انكسر مركبه ، و بقى على لوح فى وسط البحر باعظم مصيبة منك ، لانک من ذنوبک على يقين ، و من

عملک على خطر.(۴۸))

از تورات نقل شده است که : کسی که به قضاء و قدر من راضی نشود و بر بالای من صبر نکند و شکر نعمتهای مرا نکند،

پروردگاری غیر از مرا باید انتخاب کند (یعنی در این صورت من خدای او نیستم) کسی که شب را به صبح آورد در حالی که برای

دنیای خود محزون باشد، مثل این است که شب را به صبح آورده در حالی که بر من خشمگین است کسی که در برابر ثروتمند به

خاطر ثروتش تواضع کند، دو ثلث دینش را از دست داده است .

ای فرزند آدم : هیچ روز جدیدی نمی آید جز اینکه رزق و روزی تو از طرف من به تو می رسد، و هیچ شب جدیدی نیست جز اینکه ملائکه من از تو عمل قبیح و زشت را به ثبت می رسانند، خیر من همیشه به سوی تو نازل می شود و شر تو به سوی من بالا می آید.

ای فرزند آدم : به اندازه ای که من نیاز داری اطاعتم کن ، و به اندازه صبرتان بر آتش ، معصیت و نافرمانی مرا کنید، و برای دنیا به اندازه ماندنتان در آن عمل و کاری کنید و برای آخرت به اندازه ماندنتان در آخرت زاد و توشه بر گیرید.

ای فرزند آدم : مزارعه و معامله سلف با من کنید سودی دهم به شما که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده .

ای فرزند آدم : محبت دنیا را از دلت بیرون کن ، چون هیچگاه محبت من و محبت به دنیا در یک دل یک جا نگیرد.

ای فرزند آدم : به آنچه که به تو دستور داده ام عمل کن ، و از آنچه که تو را از آن نهی کرده ام دست بردار تا ترا زنده ابدی قرار دهم ، که هیچگاه نمیری (یعنی اگر هم مردی ذکر و یادت همیشه بر سر زبانها باشد.

ای فرزند آدم : هنگامی که قساوتی در دلت یافتی ، و بیماری در بدنت حس نمودی و نقصی در مالت دیدی و خود را محروم از رزق و روزی یافتی ، بدان که تو البته گفتارت بی معنی و بیهوده بوده است یعنی کلامت چرند پرند و یا مشتمل بر گناه و رنجاندن مسلمانان بوده است .

ای فرزند آدم : زاد و توشه (برای آخرت) زیاد بر گیر، زیرا راه دور است ، و بار خود را سبک کن ، چون پل (بسیار) باریک و نازک است و عملت را (فقط برای خدا) خالص کن ، زیرا که البته انتقاد کننده (حاکم در روز قیامت بسیار) بصیر و بینا است ، و خوابت را در قبر، و فخر و افتخارات را در سنجش اعمال (در قیامت) بگذار و خوشیهایت را برای بهشت به تأخیر انداز (یعنی خوابت را برای گور بگذار و این قدر زیاد خواب بلکه شب زنده دار باش و افتخارات را برای ترازوی قیامت بگذار اگر عمل خوبت در میزان زیاد باشد آنوقت افتخار کن و خوشیهایت را بگذار برای بهشت نه دنیا.

و تو با من باش من با تو هستم (یعنی تو کار خود را برای من خالص گردان تا من هم برای تو باشم) و دنیا را خوار کن و سبک بشمار تا به من نزدیک شوی و از آتش جهنم دور شوی .

ای فرزند آدم : آن کس که کشتی اش شکسته و دست خود را در وسط دریا به پاره تخته ای بند کرده ، مصیبتش بزرگتر بیشتر از تو نیست ، چون تو به گناهی که کرده ای یقین داری ، و از کارهای زشت در خطر هستی .

هارون الرشید و هوای صبح

هارون الرشید وقتی صبح نزدیک می شد، به هم خوابه اش می گفت : بلند شو برویم هوای صبح را که نسیم حیات و زندگی است استنساق کنیم ، و قبل از اینکه بکارت هوا با تعفن نفس های مردم تیره و کدر نشده ریه خود را پر از هوای روح بخش صبح کنیم .

مؤلف گوید: این حرف هارون الرشید مال زمان قدیم بود که هنوز ماشین نیامده بود ولی اکنون با دود ماشین آلات فضاء و هوا همیشه آلوده است. (۴۹)

رباعی از شیخ بهائی

گر کسب کمال می کنی می گذرد

ور فکر محال می کنی می گذرد.

دنیا همه سر بسر خیال است خیال

هر نوع خیال می کنی می گذرد. (۵۰)

از رشید و طواط

ای روی تو فردوس برین دل من

روزان و شبان غمت قرین دل من .

گفتم مگر از دست غمت بگریزم

عشق تو گرفت آستین دل من. (۵۱)

وای بر ما که با این همه گناه آرزوی بهشت داریم

جد تو آدم بهشتش جای بود

قدسیان کردند بهر او سجود.

یک گنه چون کرد گفتندش تمام

مذنبی مذنب برو بیرون خرام .

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای رو سیاه. (۵۲)

همه باید در این سه آیه تأمل کنند مخصوصا علماء

شیخ بهائی می گوید: پدرم وصیت کرد که در سه آیه تأمل کنم و در مضمون و معنای آن تدبر و تفکر کنم .

۱- سوره حجرات آیه ۱۳: ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم ،)) همانا گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست .

۲- سوره قصص آیه ۸۳: ((تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لافسادا و العاقبه للمتقین .))

آن خانه آخرت (و نعمتهای بهشتی) را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری طلبی و مقام پرستی و تکبر و فساد بر روی

زمین نکنند و عاقبت (بخیری) مخصوص متقین و پرهیزکاران است .

۳- سوره فاطر آیه ۳۷: ((اولم نعمر کم یتذکر فیه من تذکر و جائکم النذیر.

یعنی روز قیامت (خدای متعال خطاب به بندگان می کند) آیا به شما (آنقدر) عمر ندادیم که اگر می خواستید پند بگیرید و متذکر

شوید پند می گرفتید و متذکر می شدید و آیا برای شما (پیامبر) نفرستادیم که شما را از عذاب بترستند؟

مؤ لف گوید: در اواخر سال ۱۳۵۹ و اوائل سال ۱۳۶۰ هجری شمسی بود که به اتفاق دوستان از طرف دفتر تبلیغات با یک اتوبوس

ما طلاب با زن و بچه برای تبلیغ و کلاسهای تابستانی برای معلمین عشایر شیراز به آنجا رفتیم و با دوستان خدمت مرحوم آیه الله

دستغیب رفتیم یکی از دوستان گفت حضرت آیه الله ما طلاب را موعظه و نصیحتی بفرمایید، ایشان فرمودند: مرحوم شیخ بهائی در

کشکول فرموده : که پدرم مرا سفارش به تفکر و دقت در سه آیه نموده است و این سه آیه را من الان در کشکول پیدا کردم و به

یاد نصیحتهای مرحوم آیه الله دستغیب در اینجا آوردم .

سعدی گوید: شکم بی هنر

گوش تواند که همه عمر وی

نشنود آواز دف و چنگ ونی .

دیده شکبید ز تماشای باغ

بی گل و نسرين به سر آرد دماغ .

گر نبود بالش آکنده پر

خواب توان کرد حجر زیر سر.

ور نبود دلبر هم خوابه پیش

دست توان کرد در آغوش خویش .

وین شکم بی هنر پیچ پیچ

صبر ندارد که بسازد به هیچ .

شیخ بهائی در جوابش گوید

گر نبود خنگ مطلی لگام

زد بتوان بر قدم خویش گام .

ور نبود مشربه از رز ناب

با دو کف دست توان خورد آب .

ور نبود بر سر خوان آن و این

هم بتوان ساخت به نان جوین .

ورنبود جامه اطلس تو را

دلق کهن ساتر تن بس تو را.

شانه عاج ار نبود بهر ریش

شانه توان کرد به انگشت خویش .

جمله که بینی همه دارد عوض

وز عوضش گشته میسر غرض .

آنچه ندارد عوض ای هوشیار

عمر عزیز است غنیمت شمار.

مؤ لف گوید: به نظرم رسید که شعر اول را اگر خواستیم فارسی روان کنیم باید بگوییم : گر نبود اسب طلایین لگام ، و برای تمدن

امروز، گر نبود ماشین سیستم تمام .

ابوذر کیسه درهم را قبول نکرد

عثمان بن عفان کیسه درهمی را بایک غلامی برای ابوذر فرستاد عثمان به غلام گفته بود که اگر ابوذر این کیسه درهم را پذیرفت

، تو آزادی ، غلام کیسه را به خدمت ابوذر آورد، و اصرار کرد که قبول کن ، ابوذر قبول نکرد، غلام به او گفت : قبول کن چون اگر

قبول کردی من آزادم ، ابوذر گفت : بلی ، و لکن با قبول کردن آن من برده می شوم .

عید

شیخ بهائی گوید:

عید است و هر کس راز یار خویش چشم عیدی است

چشم ما پر اشک حسرت دل پر از نومییدی است .

مبارک باد عید آن دردمند بی کسی کو را

که نه کس را مبارک باد گوید نه کسی او را.

صبح عید اگر من دست آن نازک بدن بوسم

یه شادی تا به شب آن روز دست خویشتن بوسم .

شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد

خیالش می رسد من گنج قارون زیر سر دارم .

شاعری در مورد بخت بد گوید

هر کسی را که بخت بر گردد

اسبش اندر طویله خر گردد.

گر به صحرا رود پی آبی

آب نایاب چون گهر گردد.

گر بچیند بساط دامادی

شب اول عروس نر گردد.

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد.

دیگری گوید

کبوتر بچه بودم مادرم مرد

مرا بر دایه دادند دایه هم مرد.

مرا با شیر گو می پروراندند

که از بخت بدم گوساله هم مرد.

لطیفه

و در محاضرات آمده است که یحیی بن اکثم به شیخی گفت : در جواز متعه (صیغه کردن زنان) به چه کسی اقتداء کردی ؟ شیخ

گفت : به عمر بن خطاب ، یحیی گفت : چگونه ؟ در حالیکه عمر شدیداً متعه را منع کرده ، گفت : چون در خبر صحیح هست که او

منبر رفته و گفت : خدا و رسولش دو متعه را بر شما حلال کردند و من حرام می کنم و بر آن عقاب سختی می کنم ، پس من

شهادتش را پذیرفتم و تحریمش را قبول نکردم . (۵۳)

امان از فقر

ابن سبابه گفتند: که زنت از تو بدش می آید، و به کس دیگری رغبت کرده ، او در جواب گفت : زنم به بیگانه که رغبت کرده است

نه برای جمال اوست بلکه برای مال اوست به خدا سوگند اگر عمرم مانند حضرت نوح و پیری من مانند شیطان و خلقتم مانند نکیر

و منکر باشد و مال داشته باشم ، پیش او محبوب تر هستم از بدبخت و بیچاره و بی پولی که در جمال و زیبائی حضرت یوسف و

در صورت و خوشروئی مانند حضرت داود و در سن مانند حضرت عیسی و در جود مثل حاتم و در حلم مانند احنف باشد. (۵۴)

امان از ترس

در مثل ها است که گرگی و روباهی با شیری در بیابان می رفتند، یک گوره خر و آهو و خرگوشی را شکار کردند، شیر به گرگ گفت : شکار را بین ما تقسیم کن ، گرگ گفت : گوره خر مال تو و آهو مال من و خرگوش مال روباه ، شیر به خشم آمد و گلوی گرگ را گرفت و سر او را قطع کرد، سپس روبه روباه کرد و گفت : تو تقسیم کن ، روباه گفت : گوره خر برای نهارت و آهو برای شامت و با خرگوش در شب سر گرم باش ، شیر گفت : کی این تقسیم عادلانه را به تو یاد داده روباه گفت : سر گرگی که در جلوی روی تو است .(۵۵)

لطیفه

خروسی با سگی با هم حرکت می کردند تا به خشکی رسیدند، پس وقتی شب فرا رسید، به درختی رسیدند خروس بالای درخت رفته و زیر سگ درخت خوابیده پس چون سحر شد، خروس مشغول اذان گفتن شد همانطوری که عادت او بود، شغال صدای خروس را شنید، نزدیک درخت رفت و گفت : ای مؤذن بیا پایین تا با هم نماز جماعت بخوانیم ، خروس روبه شغال کرد و گفت : امام جماعت زیر درخت خوابیده است ، بیدارش کن تا وضو بگیرد شغال نگاه کرده و سگ را مشاهده کرد، پا به فرار گذاشت و رفت خروس آواز سر داد که کجا می روی شغال گفت : می روم برای تجدید وضو. نظیر این لطیفه در صفحه ۲۴ گذشت .

لطیفه

کوری با زنی ازدواج کرد، زن گفت : اگر چشم می داشتی و زیبایی چهره مرا می دیدی ، از زیبایی من تعجب می کردی ، مرد در جواب گفت : ای زن ساکت شو اگر چنین است که گفتمی و سخت درست بود، بینایان یک لحظه تو را رها نمی کردند.

لطیفه

در عهد مأمون زنی ادعائی پیغمبری کرد، مأمون او را خواست و گفت : تو چه گسی هستی ؟ زن گفت : من فاطمه پیغمبر شما هستم ، مأمون گفت : آیا به پیغمبر یعنی حضرت محمد ایمان نداری که فرموده : لا نبی بعدی نگفته است لا نبیة بعدی (نگفته پیغمبر زن بعد از من نخواهد آمد).

مأمون روبه حاضرین کرد و گفت : من که دلیلی برای حرف او ندارم ، هر که دلیلی دارد او را محکوم کند، و بطوری خنده اش گرفت که روی خود را پوشاند.(۵۶)

لطیفه

نقل است که شخصی که نامش بصله بود، داخل وضو خانه ای در کرخ بغداد شد و وضو گرفت و بیرون آمد، وقتی خواست خارج شود، آبدارچی با او گلاویز شد و گفت : زود باش پول آن را بده ، او هم یک شرطه ای خارج کرد (باد رها کرد) و گفت : اکنون مرا رها کن چون وضو خود را باطل کردم آن شخص خندید و او را رها کرد

لطیفه

شخصی آیه (((فی بیوت اذن الله ان ترفع را فی بیوت اذن الله)) خواند فردی آنجا بود به او گفت : باید به جر بخوانی چون (فی) جر می دهد، آن شخص گفت : ای جاهل وقتی خدا می فرماید: در بیوتی که خدا اجازه داده است رفع داده شود، تو برای آن را جر می دهی (۵۷)

لطیفه

مردی سوار بر الاغ بود شخصی او را دید و گفت : من را هم سوار کن ، او را سوار کرد مقدرای که راه رفتند آن شخص گفت : چقدر الاغ تو چاق و فربه است ، باز مقدرای که راه رفتند، گفت : چقدر الاغ ما چاق و چالاک است ، صاحب الاغ به او گفت : پیاده شو، قبل از اینکه بگوئی چقدر الاغ من چاق و چالاک است پیاده شو، هیچ کس را با طمع تر از تو ندیدم .

خنده بلند

فالگیری داخل دهی شد، و شب را میهمان کسی بود، او را داخل اطاقی جای دادند و پشت در اطاق سگی بود که بانگ می زد، او در نیمه شب احتیاج به دستشوئی پیدا کرد ولی می ترسید که از اطاق خارج شود، به اطراف اطاق نگاه کرد تا جائی را پیدا کند و قضاء حاجت کند، کنار اطاق یک بچه شیرری را دید که در قنذاق پیچیده شده بود، آمد بالای سر او و قنذاقه بچه را باز کرد و داخل قنذاقه بچه هر چه خواست قضاء حاجت کرد بچه با صدای بلند شروع کرد به گریه کردن ، مادرش با ترس و وحشت از خواب بیدار شد، بچه خود را متلاطم یافت ، رو کرد به فالگیر و گفت : یک فال برایم بگیر ببینم بچه ای چه شده این قدر بی تاب شده بود آورد و صفحه به صفحه می زد و این طرف و آن طرف کتاب را می خواند و در حاشیه های کتاب دقت زیادی کرده سپس گفت : این طور که من فال شما را می بینم تا وقتی که این سگ پشت در اطاق است بچه شما اینطور که من فال شما را می بینی قنذاقه اش را خراب می کند وقتی مادر قنذاقه بچه را باز کرد دید بقدری پر از کثافت است که دانه های نخود و عدس هم در آن هست در حالیکه بچه فقط شیر می خورد مادر فهمید که این کار، کار فالگیر است

راه غلبه بر شیطان

باید بدانیم که شیطان ، قسم خورده تا همه انسانها را گمراه کند و خدای متعال در قرآن مجید این مطلب را تذکر داده (((لاغوينهم اجمعين الاعدادک المخلصين)) (۵۸)) (شیطان به خداوند گفت) به عزت و ذات قسم که حتما همه بندگان را گمراه و رسوا می گردانم مگر بندگان مخلص تو را.

و برای غلبه بر شیطان رجیم باید این نکات را بکار ببریم .

اول : ذکر خدا را فراموش نکنیم ، خدای متعال می فرماید: (((و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین)) (۵۹)) و هر کسی از یاد خدا روی برگرداند شیطان را برانگیزد تا یار و همنشین وی گردد.

باز خداوند می فرماید: (((استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله)) (۶۰))

شیطان سخت بر آنان احاطه غلبه کرد پس از ذکر خدا به کلی غافل شدند.

ذکری که باید خوانده شود: ((لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم)) و صلوات و تسبیح است .

دوم : به خدا پناه بردن است ، خدای متعال در قرآن مجید می فرماید: (()) ((و قل رب اعوذ بك من همزات الشیاطین و اعوذ بك رب ان يحضرون)) (۶۱) ((

ای رسول خدا بگو پروردگار ایتو پناه می برم از فریب و وسوسه های شیاطین و به تو پناه می برم پروردگارا از اینکه شیاطین (انس و جن) به مجلسم حاضر شوند.)) (قل اعوذ برب الفلق .)) (۶۲) ای رسول خدا بگو پناه می برم به پروردگار شکافنده سپیده روشن .و در جای دیگر می فرماید: ((قل اعوذ برب الناس (۶۳))) : ای رسول خدا بگو پناه می برم به پروردگار مردم .

و پیامبر اکرم (ص) می فرماید: ((لاتسبو الشیطان و تعوذوا بالله من شره :)) به شیطان فحش و ناسزا نگوئید بلکه از شر او به خدا پناه ببرید.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: هر گاه یکی از شما را شیطان وسوسه کرد، پس باید به خدا پناه ببرد و بگوید: ((امنت بالله و برسوله مخلصاله الدین)) بخدا و رسولش ایمان آوردم و دین را برای خدا خالص نمودم .

سوم : صدقه دادن است که در روایت است که شیطان را اره کرده و می برد.

چهارم : مبارزه با نفس اماره است ، خداوند متعال می فرماید: ((و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماری)) ((

و هر کس از مقام ربوبی بترسد و نفس خود را از هوا و هوس باز دارد جایگاه او بهشت است حضرت علی علیه السلام می فرماید: ((من خالف نفسه فقد غلب الشیطان)) کسی که با نفس خود مبارزه کند بر شیطان غلبه کرده است .

و نیز آن حضرت می فرماید: (((من اتهم نفسه امن خدع الشیطان)))) کسی که نفس خود را متهم و مقصر دانست از مکر شیطان آسوده گشت .

پنجم : دنبال علم و عالم رفتن است زیرا نیروی علم مدافع عالم است از شر شیطان .

ششم : خلوت نکردن با زنان نامحرم است ، و به عکس خلوت کردن با زنان نامحرم یکی از بهترین راههای غلبه شیطان است بر انسان چنانکه شیطان به حضرت نوح و حضرت موسی گفت .

هفتم : نگهداشتن زبان از غیبت ، تهمت ، دروغ ، فحاشی ، ناسزاگویی و...

هشتم : توبه و استغفار.

نهم : تداوم محافظت بر استغفار.

آنکس که زقعر مرگ آگاه بود

حرص و املش زسینه کوتاه بود

توبه نکنی که عمر: بسیار است

رو توبه بکن که مرگ ناگاه بود

دهم : شناخت کار و گفتار شیطان .

یازدهم : دشمن ابلیس لعین و شیطان رجیم بودن .

دوازدهم : دوری از کارهای شیطان و از شیطان پرستان ، مجالس که شیطان در آن راه دارد نرفتن ، دوری از ویدئو کلپهای دارای

مفاسد اجتماعی و دوری از مجالس رقص و عرق و ورق و غیره .

سیزدهم : حرص و حسد و کبر را در خود راه ندادن .

چهاردهم : دوری از هر گونه گناه (۶۴)

حضور شیطان در وقت مرگ

مرحوم علامه مجلسی در ((السماء و العالم)) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ((ما من احد يحضره الموت الا

و كل به ابليس من شياطينه من ياءمره بالكفر و يشككه في دينه))

هنگامی که نشانه های مرگ در انسان پیدا می شود، ابلیس شیاطین خود را موکل می کند که انسان را به کفر کشاند و در آن

هنگام او را در دین خود به شک اندازد.

بزرگان نوشته اند که در سكرات مرگ بر انسان تشنگی غلبه می کند، شیطان ظرف آبی به دست می گیرد و در مقابل آن کسی که

در حال جان دادن است می ایستد و می گوید: اگر خواهی به تو از این آب بنوشانم بگو در جهان خدائی نیست ، اگر نگفت می آید

پایین پای او می ایستد و آب را به او نشان می دهد و می گوید: بگو پیغمبر دروغ گفت ، خلاصه به هر طریق که بتواند وسوسه اش

می کند تا او را به اغوا بکشد.

قصه زن در حال احتضار و محبت به مال دنیا

زنی از مؤمنه ها به حال احتضار در آمد، دور او را گرفتند و به او تلقین می کردند و او به طرف رف (طاقچه بالا) نگاه می کرد که

در آن یک بشقاب چینی از جهیزیه اش بود.

اتفاقا آن زن نمرود و خوب شد به او گفتند: ما تو را تلقین می کردیم و توبه سمت رف نگاه می کردی ، گفت : یک هیکل سیاهی

در نظرم می آمد تا می خواستم لاله الاالله بگویم او می گفت : اگر بگویی این بشقاب را می شکم .

من چون آنها را دوست می داشتم لاله الاالله نمی گفتم ، به آن زن گفتند: که او شیطان بوده است پس آن زن بشقاب ها را

شکست و گفت : ممکن است اسباب بی دینی من شود.

و نظیرش حکایت ساعتی است که حضرت امام خمینی (ره) در سخنرانشان نقل کردند که یکی از علماء در حال سكرات مرگ بود، به او گفتند: شهادتین را بگو، او سرش را بالا می زد و نمی گفت ، بعد حال او خوب شد و نمرد، به او گفتند: چرا در آن موقع شهادتین را نمی گفتی ؟ او در جواب گفت : ساعتی بغلی داشتم که به آن علاقه فراوانی داشتم ، شیطان جلوی چشمم مجسم شد و گفت : اگر شهادتین را گفتی ، ساعت تو را خرد می کنم لذا من سرم را بالا می زدم و نمی گفتم .

صبر کسائی دانشمند و شهو ادبیات عرب

کسائی که از دانشمندان مشهور ادبیات عرب است ، گفت : در ایام تحصیل روزگار را به فقر و تنگدستی می گذراندم ، هر بامداد هنگام اذان صبح لباس پوشیده به مدرسه می رفتم در رهگذر من مرد بقال فضولی بود، هر روز به من می گفت : ای هرزه گرد کجا می روی ، این شغل بیهوده را واگذار، و به کاری پرداز که قوت لایموت از آن پیدا شود، در آن مدت روزی گفت : هنوز وقت آن نشده که این کاغذ پاره ها را در چاله ای بریزی و آب بر آن بندی تا سبز شود.

من با سر زنشهای او از کار سرد نشدم به آزار و اذیت او صبر کردم تا در رشته های مختلف غلم به درجه بلندی رسیدم .

اما چنان پریشان بودم که قدرت تهیه لباسی نداشتم در مجاورت خانه ما شخصی می نشست که او هم مرا می رنجاند، روزی از خانه بیرون آمدم مشاهده کردم بر سر کوچه کوشکی (اطاق بلندی) ساخته که راه را تنگ نموده ، شخص سواره از آنجا نمی توانست عبور کند، گفتم : در این راه من هم حق دارم چرا این کوشک را ساخته ای ، گفت : عر زمان هودج تو خواست از اینجا عبور کند بگو تا خراب کنم من به این طعنه ها صبر کردم ، یک روز در منزل ایستاده بودم ، کاردار امیر بصره آمد، گفت : امیر مرا دنبال شما فرستاده ، گفتم : با من چه کاری داری ؟ با این لباس از حضور در مجلس امیر پوزش می خواهم ، کاردار رفت و بعد از ساعتی برگشت ، جامه های قیمتی با هزار مثقال طلا، برایم آورد، و گفت : این جامه را پیوش و زودتر به مدرسه امیر بیا، من به موجب دستور عمل کردم همینکه چشم امیر به من افتاد، گفت : خلیفه امر کرده برای تعلیم فرزندانش امین و مأمون تو را به بغداد بفرستم .

در همان روز وسائل حرکت را آماده کرده و مرا رهسپار بغداد کردند، وقتی وارد خدمت خلیفه شدم امین و مأمون را برای آموزش آوردند، هنگام شروع به تعلیم طبقهای زر افشاندند، در آن روز چندان طلا جمع کردم که هرگز تصور چنین مقداری را نمی کردم ، هر ماهی ده هزار دینار نیز حقوق مقرری را تعیین کردند، مدتی گذشت یک روز هارون گفت : میل دارم امین و مأمون به منبر روند و خطبه بخوانند، گفتم : در این فن آنها را یگانه روزگار کرده ام .

روز جمعه امین به منبر رفت ، خطبه نیکویی انشاء نموده ، در آن روز امراء و اعیان دولت طبق های زر افشاندند، برای من اموال نامحدودی گرد آمد هارون نیز جایزه بزرگی داد، و گفت : اینک هر آرزویی داری بخواه ، گفتم : از دولت خلیفه من را آرزویی نمانده ، اما می خواهم اجازه فرمایید به بصره روم و بستگان خود را ببینم تا الطاف خلیفه را درباره ام مشاهده نمایند و دو مرتبه باز گردم .

هارون بعد از اجازه به والی بصره دستوری نوشت که با جمیع اعیان از من استقبال کنند، هفته ای دوبار فرماندار با اعیان شهر به دیدن من بیایند، همینکه به بصره رسیدم جمعیت زیادی به استقبال آمدند، با همان جمعیت که پیاده بودند به طرف خانه خود رفتم ، هودجی زرنگار برایم ترتیب دادند، چون به کوشک آن همسایه رسیدم هودج رد نشد امر کردم کوشک را خراب کنند. بعد از اینکه برای دیدار آشنایان نشستم همان مرد بقال با جمعی به دیدنم آمد و هدیه ای هم آورده بود، تا چشمم به او افتاد گفتم : دیدی آن کاغذ پاره ها چه درخت سبزی شد و چه ثمره ای یه بار آورد، بقال پوزش خواست و به نادانی خود اعتراف کرد(۶۵)

بر آورده شدن حاجات یا مسخره کردن دل کسی

در کتاب خطی منسوب به شهید از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده که (برای تسخیر قلب شخص مورد نظر خود) بخواند: ((اللهم انی اسألك يا الله يا واحد يا احد يا فرد يا وتر يا صمد (یا) من ملات اركانہ السموات و الارض اسألك ان تسخر قلب فلان ابن فلان کما سخرت الحیة لموسى علیه السلام و اسألك ان تسخر قلب ابن فلان کما سخرت لسليمان جنوده من الجن و الانس و الطير و الوحش و هم یوزعون (و) اسألك ان تلین قلب فلان کما لینات الحديد لداود علیه السلام ، اسألك ان تذلل قلبه کما ذللت نور القمر لنور الشمس یا الله هو عبدک ابن ائمتک . اءنا عبدک ابن ائمتک خذلی بقدمیه و من ناصيته فسخره لی حتی تقضى حاجتی بهذا و ما ارید انک على کل شیء قدير))(ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا))

ترجمه : بار خدایا همانا از تو در خواست می کنم ای خدای یگانه ، ای یکتا ای تنها تک ای بی نیاز ای کسی که ارکانش آسمان و زمین را پر نموده ، از تو می خواهم که دل و قلب فلانی فرزند فلان زن را به تسخیر من در آوری همچنانکه مار و اژدها را برای حضرت موسی تسخیر نمودی ، و از تو در خواست می کنم که قلب فرزند فلان مرد را برای من مسخره کنی ، همانطور که برای حضرت سلیمان جن و انس و پرنده و چرنده و وحوش را مسخره نمودی و ارتش او را از آنها قرار دادی .

و از تو خواستارم که قلب فلانی را برای من نرم کنی همانطوری که آهن را برای حضرت داود علیه السلام نرم نمودی ، و از تو می خواهم که قلبش را برایم رام گردانی چنانکه نور ماه را برای نور خورشید رام نمودی (و چنانکه نور خورشید را برای ماه رام گردانیدی)، ای خدا او بنده تو است فرزند کنیز تو است و من بنده تو فرزند کنیز تو هستم ، پاها و پیشانی او و از سر تا پای او را بگیر و برای من مسخرش کن ، تا حاجتم و آنچه بوسیله او بر آورده شود.

گه تو بر هر چیز توانائی ، همانا کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند خدای رحمان محبت را برای آنها قرار خواهد داد و دیگران به او علاقه مند خواهند شد.

برای تسخیر دلها و حیوانات و اسم اعظم

در کتاب خطی منسوب به شهید که بنده روایتش را ترجمه کرده ام می فرماید: مقاتل به مردی گفت : دعائی به تو یاد می دهم که بخوانی و مستجاب شود و اگر مستجاب نشد مقاتل را لعن کن چه زنده باشم چه مرده ، وقتی نماز ظهر را خواندی صد مرتبه بگو: ((بسم الله الرحمن الرحيم و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم ، يا قديم يا دائم يا فرد يا وتر يا احد يا صمد.))

ترجمه : به نام خداوند بخشنده مهربان ، هيچ جنبش و توانی نیست جز به خدای والا و بزرگ ای قدیم ای ابدی و همیشگی ای تنها ای یکتا ای یگانه ، ای بی نیاز.

و شخصی از کاروان حجاج فرار کرده بود تا به کوی رسید که روی آن کوه راهبی بود راهب به او گفت : چطور اینجا آمدی و اینجا حیوانات درنده ای دارد که می آیند در نزد این آب ، پس این شخص ساکت شد و جوابی نداد.

هنگامی که شب فرا رسید، حیوانات درنده به کنار آن آب وارد شدم ، پس این شخص دست خود را بالا آورد و گفت : ((يا بسم الله الرحمن الرحيم يا مسخر ما في الارض لخلقه با مجرى الفلك فى البحر بامرہ يا ممسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه ، ارحمنى انك بالناس لروف رحيم سخرها لى .))

ترجمه : ای که نامت خدای رحمان رحیم است ، ای تسخیر کننده آنچه که در زمین است برای مخلوقینش ، ای که کشتی در دریا به امر تو در جریان است ، ای که نگه دارنه آسمانی که جز به اذن تو به زمین نیفتد، به من رحم کن چون تو به مردم رؤ ف و مهربانی ، این حیوانات را برای من مسخره کن و در تسلط من قرار ده . پس آن حیوانات ثابت سر جای خود ماندند، و او هم در کنار آنها بود.

راهب گفت : این دعا را به من یاد بده من اسم اعظمی که خدای متعال بر پیغمبرش نازل کرد به تو یاد می دهم ، آن وقت طی الارض برای تو حاصل می شود (به آسانی می روی حج) و به پیش من بر می گردی ، پس به تو احسان می شود و ازدواج هم می کنی .

پس آن شخص دعا را به آن راهب یاد داد، پس راهب هم دعای اسم اعظم را به او تعلیم داد که این است :

((اللهم انى اسالك باسمك الرحمن الرحيم الواحد الذى ليس غيره قدیم ، لاند له دائم له حى لايموت ، خالق ما یرى و ما لا یرى عالم كل شىء بغير تعلم اكفى مؤونة الحجاج .))

و او به حج رفت و پیش راهب برگشت و راهب به او جای داد و او ازدواج هم نمود.

و در کتاب خطی منسوب به شهید است :

((قال الله تعالى من طلبنى و من وجدنى احبنى و من احبنى عشقنى و من عشقنى و من عشقنى عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلى ديته و من على ديته فاناديته .))

خدای متعال فرموده: هر کس مرا طلب کند پیدایم کند و آنکس که پیدایم کند مرا دوست دارد، و آنکس که مرا دوست دارد به من عشق می ورزد، و آنکس که به من عشق می ورزم، و آنکس را که به او عشق ورزم او را می کشم و آنکس را که به من بکشم دیه اش بر من است و کسی که دیه اش بر من است من خودم دیه او هستم.

سفارش پیغمبر اکرم ص

باز در کتاب خطی منسوب به شهید است، جمیع مؤ منین و مؤ منات بدانند که این نوشته را جمعی که از مدینه منوره آمده اند نقل کرده اند و در اول آن است ((بسم الله الرحمن الرحيم،)) این نوشته ای است از پیامبر خدا(ص) که ناقل آن شیخ بهائی محمد خادم حرم مطهر پیامبر(ص) است.

شیخ محمد گوید: که پیامبر (ص) را در خواب دیدم که می فرمود: به امت خوب من سلام برسان و به آنها بگو که پیامبر (ص) وصیت و سفارش کرده به اطاعت خدا، و اطاعت رسولش و نماز و زکوة، و نیز سفارش کرده که نخواهید جز با طهارت، و بپرهیزید از غیبت و بدگویی، و بپرهیزید از سخن چینی و از شهادت دروغ و بپرهیزید از خوردن مال حرام و مطلق حرامها و خوردن مال اطفال (یتیم) و بپرهیزید از کشتن انسانهایی که خدا قتلشان را حرام کرده و شما را سفارش می کنم به تقوای خدای سبحان. پس کسیکه به اینها عمل نکند او امت من نیست و من از او بیزارم و من ده (ها) سال است که شما را شفاعت می کنم و اگر شفاعت من نباشد زمین شما را فرو خواهد برد وقت نزدیک است.

و این عهد بین شما باشد، و شما را سفارش می کنم که این نوشته را از شهری به شهری بفرستید از مشرق زمین به مغرب زمین بفرستید.

و هر کسی که این نوشته را (برای دیگران) نقل کند، ضمانت می کنم برای او در نزد خدا، بهشت را و نمی میرد تا قصر و کاخ خود را در بهشت ببیند و من در روز قیامت شفیع او خواهم بود و آن حضرت فرمود: کسی که آن را از ورقه ای به ورقه دیگر نقل کند و شش روز، روزه بگیرد و هفتمین روز عید باشد به ثواب نائل می شود مانند ثواب عید فطر.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: بپذیرید این نوشته و این نامه را و نگهداریدش کنید و کسی که در این نوشته شک کند، پس او بیزار از من و من از او بیزارم، شیخ محمد خادم روضه منوره پیامبر گوید: از خواب خود بیدار شدم و دست مبارک آن حضرت بر سرم بود و من خدا را شاهد می گیرم میان خود و شما، سلام خدا بر سید و سرور ما حضرت محمد صلی الله علیه و آل طاهرینش باد.

نگاه به چهار چیز عبادت است

عن ابی ذر قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: النظر الی علی بن ابی طالب عبادۃ، و النظر الی الوالدین براءۃ و رحمۃ عبادۃ، و النظر فی المصحف عبادۃ، و النظر الی الکعبۃ عبادۃ. (۶۶)

از ابوذر نقل شده که گفت : پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کردن به علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت است ، و نگاه کردن به پدر و مادر با رافت و رحمت عبادت است ،، و نگاه کردن به قرآن عبادت است و نگاه کردن به خانه کعبه عبادت است .

مراحل نفس خودیت

انسان مجموعه ای است که از غرائز و شهوات مختلف ، شهوت ریاست ، تمایلات نفسانی برخوردار می باشد، از طرف دیگر دارای قوه عقل می باشد، که بوسیله این قوه خیر و صلاح خویش را تشخیص می دهد و نفس را کنترل می کند، و نفس آدمی دارای مراتبی است که عبارتند از:

۱- نفس اماره

۲- نفس لوامه

۳- نفس ملهمه

۴- نفس مطوئنه

نفس اماره آن حالتی است در انسان که انسان را دنبال تمایلات حیوانی می برد، خداوند متعال ضمن بر شمردن آیاتی ، چهار صفت برای نفس ذکر می کند در سوره یوسف می فرماید:

((ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی .))

نفس آدمی ، انسان را به سوی زشتیها می برد، اگر کنترل دست و جوارح بدست نفس اماره باشد، دست و سایر جوارح رها می شود و به هر طرفی که میل پیدا کرد می رود، چشم به ناموس مردم و جایی که نباید نگاه کرد می کند، دهان او گشوده می شود و حرفهای لغو، غیبت و تهمت و...مرتکب می شود، و بالاخره انسان را از انسانیتش خارج می کند و به شرور می کشاند و اگر انسان نفس اماره را رها کند و جلوی تمایلاتش را نگیرد مصداق این آیه شریفه می شود: ((اءولئك كالانعام بل هم اضل)) می شود یعنی آنها مانند چهار پایان هستند بلکه گمراه ترند.

۲- نفس لوامه : این مرحله از نفس اگر در کسی پیدا شود بسیار خوب است ، که قرآن از آن به نفس لوامه تعبیر کرده است .

((لا اقسَمُ بيوم القيامة و لا اقسَمُ بالنفس اللوامة))

لوامه هم مانند اماره صیغه مبالغه است یعنی بسیار ملامت کننده گاهی اوقات افرادی پیدا می شوند، که پس از اینکه در گناهی واقع شدند، از خود منزجر می شوند، که چرا من مرتکب گناه شدم ، و با یک حالت پشیمانی و ناراحتی که در وجودش پیدا خود را سرزنش می کند قهرا وقتی شخص خود را ملامت می کند زمینه ای برای ترک گناه در او پیدا می شود و همین مرحله اگر برای

انسان حاصل شود، می‌توانیم بگوئیم عدالت است، بر عکس عده‌ای دیگر در اثر کثرت گناه، پس از ارتکاب گناه یا گناهای اصلا فکر این را نمی‌کنند که آیا این عمل گناه است یا نه و اینگونه افراد در واقع وجدانشان مرده است بلکه دارای وجدان نیستند. بنابراین کسی که نفس لواحه دارد، گناه و خطائی کرده ولی بواسطه وجدان بیدارش خودد متوجه گناهی که کرده می‌شود در جائی که خداوند به ((نفس لواحه)) قسم می‌خورد معلوم می‌شود که نفس لواحه یک مرتبه کمالی است و امر محترمی است که خدا به آن قسم خورده است.

۳- نفس ملهمه: مرحله سوم که برای نفس در قرآن ذکر شده، نفس ملهمه است که خدا در سوره والشمس به نفس و خدای نفس قسم خورده.

((و نفس و ما سویها، فالهمها فجورها و تقویها(۶۷)))

نفس ملهمه نفسی است که به قدری بیدار شده که مورد توجه خداوند می‌باشد و نفسی است که یک نوع اتصالی به عالم غیب پیدا کرده، می‌تواند خوب و بد را تشخیص دهد و امیدواریم خداوند چنین حالتی از نفس را نصیب ما بگرداند.

۴- نفس مطمئنه: بالاترین مرحله نفس مرحله‌ای است که نفس انسانی بواسطه ارتباطش با خداوند، دارای اطمینان و آرامش کامل می‌شود، و هیچگونه تزلزلی در آن راه ندارد که از آن به نفس مطمئنه تعبیر شده که خداوند در سوره فجر می‌فرماید:

((یا ایته‌ا النفس‌ المطمئنۃ ارجعی الی ربک راضیۃ مرضیۃ . (۶۸)))

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ((الابدکر الله تطوئن القلوب . (۶۹)))

با یاد خدا دلها و قلبها مطمئن و آرام می‌شود، مسلما اگر کسی دارای چنین نفسی باشد، در مقابل کوه مشکلات ایستادگی می‌کند و مصداق بارز آن حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است که با آن همه مصیبت‌هایی که بر وی وارد شده بود، شهادت اصحابش شهادت آن طفل شیر خوارش امام را از پای در نیاورد.

چنانچه در لحظات آخر عمرش می‌فرماید: ((الهی رضا برضاک و تسلیم لبلایک لا معبود سواک .))

خداوندا راضیم به رضای تو و تسلیم بر بلاها و مصیبت‌های تو هستم و غیر از تو معبودی ندارم.

۱- هوای نفس در مقابل ترس از خدا

آیاتی در مورد هوس و هوای نفس ذکر شده است ((و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی (۷۰)))

کسی که از خدا ترسید و جلوی هواهای نفسانی خود را گرفت جایگاه او بهشت است در اینجا صحبت از هوس است که انسان جلوی آن را بگیرد که در برابر آن بهشت قرار دارد یعنی اگر هوای نفس آزاد باشد خبری از بهشت نیست.

در نتیجه جاذبه های شهواتی و حیوانی و پست انسانی که از آنها به هوای نفس تعبیر شده است در راءس مور انسان قرار دارد کسی که از خدا ترسید هوای نفس را سرکوب می کند و کسی که هوای نفس را سرکوب کند به بهشت می رود، پس معلوم می شود که مسئله بهشت و ترس از خدا با مسئله هوای نفس منافات دارد.

۲ - حرص نفس ضد رستگاری است :

((و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون .)) (۷۱)

اگر کسی از حرص نفس و از شدت شوق نسبت به مال دنیا خودش را حفظ کرد رستگار است در اینجا در برابر فلاح و رستگاری شح نفس و حرص و بخل نفس قرار گرفته ، یعنی اگر انسان دچار هوای نفس و بخل شد، دیگر رستگاری در کارش نیست . حال ممکن است سؤال فلاح چیست ؟ فلاح نوعی آزادگی و رها شدن از قید و بندهای گناه و رهائی از اسارت در بند هوا و هوس است ، پس شح نفس یعنی بخل نسبت به مال و حرص نسبت به مال دنیا باعث ذلت و بردگی و اسارت می شود.

۳ - نفس اماره یکی از ابعاد نفسانی انسان

((و ما ابری ء نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی .)) (۷۲)

و نفسی خودم را از گناه و عیب مبرا نمی دانم زیرا نفس اماره ، انسان را به کارهای زشت و ناروا وامی دارد جز اینکه خدایم مرا رحم کند.

این اشعار به داستان حضرت یوسف دارد که آزمایشهای گوناگونی برایش پیش آمد که با اتکاء و ایمان به خداوند توانست بر شهوت نفس پیروز شود.

در قرآن آیات فراوانی راجع به نفس ذکر شده و در این آیات چهره های گوناگونی از نفس مورد توجه قرار می گیرد، گاهی آن چهره مادی جاذبه رفتن به سوی مادیات را برای انسان تصویر می کند و گاهی چهره تکامل و تعالی انسانی را ارائه می دهد.

گاهی نیز چهره تصمیم گیرنده و جهت دهنده انسانی را تصویر می کند یعنی این ((خودیت)) و نفس در قرآن با رویه های

گوناگونی آمده است ، لذا انسان نمی تواند هیچ یک از این چهره ها را فراموش کند اما این ما هستیم که باید این چهره ها را

بشناسیم و درصدد کنترل و جهت دادن به آنها برآییم . (۷۳)

کوثریه سید رضا هندی

((امفلح ثغرک ام جوهر

و رحیق رضا بک ام سکر

قد قال لثغرک صانعہ

انا اعطیناک الکوثر

و الخال بخدک ام مسک

نقطت به الورد الاحمر

ام ذاک الخال بذاک الخد

فتیت الند علی مجمر

عجبا من جمرته تذکو

و بها لایحترق العنبر

یا من تبدولی و فرته

فی صبح محیاه الازهر

فءجن به فی اللیل اذا

یغشی و الصبح اذا اسفر

ارحم ارقا لو لم یمرض

بنعاس جفونک لم یسهر

تبیض لهجرک عیناه

حزنا و مدامعه تحمر

یا للعشاق لمفتون

بهوی رشا احوی احو

ان یبد لذی طرب غنی

او لاح لذی نسک کبر

امنت هوی بنبوته

و بعینیہ سحر یؤثر

اصفیت الود لذی ملل

عیش بقطیعتہ کدر

یا من قد اءثر هجرانی

و علی بلقیاه استاءثر

اقسمت علیک بما اولتک

النظرة من حسن المنظر
و بوجهك اذ يحمر حيا
و بوجه محبك اذ يصفر
و بلولوء مبسمك المنظوم
و لولوء دمعى اذ ينثر
ان تترك هذا الهجر فليس
يليق بمثلى ان يهجر
بكر للهو و نيل الصفو
فوجه العيش لمن بكر
و انظر للزهر شطر النهر
فوجه الدهر به ازهر
و لقد اسرفت و ما اسلفت
لنفسى ما فيه اعذر
سودت صحيفه اعمالى
و وكلت الامر الى حيدر
هو كهفى من نوب الدنيا
و شفيعى فى يوم المحشر
قد تمت لى بولايته
نعم جمت عن ان تشكر
لاصيب بها الحظ الاوفى
و اخصص بالسهم الاوفر
بالحفظ من النار الكبرى
و الامن من الفزع الاكبر
هل يمنعنى و هو الساقى
ان اشرب من حوض الكوثر

ام يطر دنى عن مائده

وضعت للقانع و المعتر

يا من قد انكر من ايات

ابى حسن ما لا ينكر

ان كنت لجهلك بالايات

جحدت مقام ابى شبر

فاسال بدرا و اسال احدا

وسل الاحزاب وسل خبير

من دبر فيها الامر و من

اردى الابطال و من دهر

من هد حصون الشرک ومن

شاد الاسلام ومن عمر

من قدمه طه وعلى

اهل الايمان له امر؟

قاسوك اباحسن بسواک

و هل بالطوديقاس الذر

انى ساووک بمن ناووک

و هل ساووا بعلى قنبر؟

من غيرک من يدعى للحرب

و للمحراب و للمنبر؟

افعال الخير اذا انتشرت

فى الناس فانت لها مصدر

و اذا ذكر المعروف فما

لسواک به شىء يذكر

احييت الدين بابيض قد

اودعت به الموت الاحمر

قطبا للحرب يدير الضرب

و يجلو الكرب بيوم الكر

فاصدع بالامر فناصرک

البتار و شاننک الابتر

لو لم توامر بالصبر و

كظم الغيظ وليتك لم توامر

لكن اعراض العاجل ما

علقت بردائك يا جوهر

انت المهمتم بحفظ الدين و

غيرک بالدنيا يغتر

افعالک ما كانت فيها

الا ذکرى لمن اذکر

حججا الزمت بها الخصماء

و تبصره لمن استبصر

ايات جلالک لا تحصی

و صفات کمالک لاتحصر

من طول فيک مدائحه

عن ادنى واجبها قصر

فاقبل يا كعبه امالی

من هدى مديحی ما استبصر(۷۴)

جماليات نامانوس ، هر که بدون لکنت بخواند فصیح است

قوری گل قرمزى

لیره رو لوله ، لوله رو لیره

گر به گنده ، گرده گنبد خوابیده

افسوس

افسوس که از حالت خود بی خبرانیم

یک دھر ہمہ کور و یک آفاق و کرانیم

ره پرچه و ماکور و زنا بردن فرمان

هم از نظر افتاده صاحب نظرانیم

شه جاده کز آن قافله سالار گذشته

گم کردہ بہر کورہ رہی رہ سپرانیم

هر تخم کنی کشت همان بدروی آخر

زینهار در این مزرعه ما برزگرانیم

گو سنگ تنبه دگر ای چرخ میفکن

خود رنجه مفرمای که ما خیره سرانیم

ناگشته خریدار به بازار سعادت

سرمایه زکف رفته و ما بی خبرانیم

هر روز بود محشر و برپاست قیامت

علت همه آنست که ما بی بصیرانیم

امروز که خاک قدم ما دگرانند

فرداست که ما خاک قدوم دگرانیم

افسوس که ما نامه عصیان ندریدیم

بر تن بجز از جامه حسرت نبریدیم

با گوش عمل حکم خدا را نشنیدیم

بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم

پہلوی کبائر حسناتی ننوشتیم

هر روز و شب و شام و صبح دگر آمد

ما را همه دم نقش دگر در نظر آمد

افسوس که در خواب گران عمر سر آمد
پیری و جوانی چو شب و روز در آمد
ما شب شد و روز آمد بیدار نگشتیم
عبرت نگرفتیم ز همسایه که بگذشت
وز خواجه فلان با همه پیرایه بگذشت
وز سایه آن کاخ فلک پایه که بگذشت
افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت
ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم (۷۵)
آن گروهی که بتحقیق زاهل نظرند
بود و نابود جهان را به جوی هم نخرند
پاک مردان خدا را که تو بینی بجهان
ز سرای دگر و شهر و دیار دگرند
قوم باقی طلبان بین که در این دار فنا
در تعجب شده بر خلق جهان می نگرند
جان فدای ره جانان که بخلوتگه دوست
همگی یک جهت و یکدل و بی پا و سرند
ابولحسن ورزی

زندگی قصه تلخی است که از آغازش
بسکه آزرده شدم گوش به پایان دارم

شاعر افغانی

من جلوه شباب ندیدم بعمر خویش

از دیگران حدیث جوانی شنیده ام

از بیژن ترقی

بازاً که هنوز نیمه جانی باقیست

زان کشته بی نشان نشانی باقیست

جز دل همه ترک آشنائی کردند

ای اشک بیا که همزمانی باقیست

زان پرپر سوز من آهی برخاست

گردی ز گذشت کاروانی باقیست

آن کشتی امید من آخر بشکست

تنها زسینه باغبانی باقیست

دل رفت و ز پیکرم همین بماند

زان طائر رفته آشیانی باقیست

جناس لفظی از پدر نیر صاحب کتاب معادن

((ان قی بستاننا نارنجا

من جنی نارنجا نارا جنی))

دققت الباب حتی کل متنی

فلما کل متنی کلمتی

جناس لفظی فارسی از نیر صاحب کتاب معادن

مشو غافل ز زن بل غفلت از او را بیکسوزن

که آرد سر برون چون رشته سبزه ز صد سوزن

بزن مردانه دامن بر کمر از تربیت ور نه

رود در رشته باریک شر چون رشته در سوزن

جناس خطی

رجب ز حب رخت رخت بر گرفت و برفت

بساط سبزه لگد کوب شو بیای نشاط

تیر و تبر ببر ببر پیر تیزگر

گو تیره کن چنان تبر از تیر تیزتر

مگو که اهل تعشق بعشق در مانند

دو چشمان تو با دامست یا دامست مرغان را

بز نر بر بز نر گر بجهد من چه کنم .

معما یا چیستان به نام محمد

خم چو نگون گشت یکی قطره ریخت

هوش زندهوش محبت گریخت

توضیح : نگون شدن لفظ خم یعنی آن را بر عکس کنیم که می شود (مخ) و قطره اش بریزد یعنی نقطه آن را بر داریم می شود

(مح) و لفظ (هوش) که از کلمه (مدهوش) برداریم می شود (مد) وقتی (مح) را به (مد) اضافه کنیم محمد می شود.

معما به اسم علی

خواهی ار نام مقتدای من

چشم مفتوح کن برای من .

توضیح : چشم به عربی عین می شود و مفتوح آن (ع) می شود و برای من به عربی (لی) می شود وقتی (ع) را به (لی) اضافه

کنیم علی می شود.

معما به نام یوسف

ایوب یتیم را بگیر و بنشان

در نزد مسافری که بیمار بود.

توضیح : ایوب بدون اب می شود ((یو)) و مسافر بی مار ((سف)) می شود که کنار بگذاریم یوسف می شود.

معمای دیگر به نام یوسف

ز یعقوب اگر بشکنی پاشنه

بجایش نهی به ولی پاش نه .

توضیح : پاشنه از کلمه یعقوب یعنی (عقب) که وقتی عقب را از یعقوب جدا کنیم می ماند (یو) و به جای عقب که برداشتیم (به)

که عربی آن (سفر جل) است بگذاریم البته پایش را نه ، که پا به عربی رجل می شود پس رجل را که از سفر جل برداریم می ماند

(سف) که با (یو) می شوند یوسف .

معما به اسم قاسم

یک بانک کلاغ و نیم کنجد

نام بت من در او بگنجد.

توضیح : بانگ و آواز کلاغ ((قا)) است و کنجد یعنی ((سمسم)) که نیم آن ((سم)) می باشد پهلوی هم که بگذاریم می شود ((قاسم)).

معما به نام مریم

یک نیمه سنگ و نام دریا

نام بت من در او مهیا.

توضیح : نیم سنگ مرمر ((مر)) می شود و اسم دریا به عربی ((یم)) می باشد هنگامی که کنار هم گذاشته شوند مریم می شود.(۷۶)

معما به اسم کمال

نام بت من اگر بخواهی

آبی است میان گل چکیده .

توضیح : آب به عربی یعنی ماء که اگر (ما) را میان حرف (ک) و حرف (ل) بچکانیم و بگذاریم می شود کمال .

معما به نام خسرو

نام بت من چنانچه خواهی

سی بیست نهاده بر سر سرو.

توضیح : اگر سی را در بیست ضرب کنیم (۶۰۰) می شود که ششصد به حروف ابجد (خ) است وقتی (خ) را بر سر (سرو) گذاریم خسرو می شود.

ایهام

ایهام عبارتی است که انسان را به وهم می اندازد که این جمله در ابتداء معنای ظاهری خود را می دهد و در حالیکه مقصود از آن معنای دیگر است نه آن معنایی که ابتداء به ذهن خواننده می رسد.

مثل این آیه ((انه تعالی جد ربنا)) (۷۷)

اگر به ظاهر لفظ نگاه کنی گمان می کنی نعوذ بالله خداوند تعالی جد پروردگار ما است و حال آنکه معنای آن چیز دیگر است یعنی همانا شائن چنین است که عظمت و منزلت پروردگار ما بلند است .

ایهام در لطیفه

((و قال المحقق الاول فی الشرایع : و ان کان ما تحته و اسعا يستحب له تحریکه .))

که در مورد وضو گرفتن است می گوید: هنگامی که انگشتر در دست داری اگر انگشتر به دست تنگ باشد و آب به آن نرسد لازم است که انگشتر را در آوری اما اگر انگشتر گشاد باشد فقط مستحب است که وضوء گیرنده انگشتر را حرکت دهد. که در اینصورت انسان خیال می کند معنی عبارت این است : که اگر ما تحتش گشاد باشد حرکت دادن و تکان دادن مستحب است .

باز ایهام دیگری در شعر عربی

((قالت لترب معها جالساً

اخیتی هذا الذی نراه من

قالت فتی یشکو الهوی مخیلاً

قالت لمن قالت لمن قالت لمن))

یعنی گفت : به دختر همقطار خود، این جوان دلباخته کیست ، گفت : دلدادۀ کسی است که از من می پرسد و لمن می گوید که تو خودت باشی .

ایهام از حافظ

سحر گاه رهروی در سر زمینی

بگفتا این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنگاه شود صاف

که در شیشه بماند اربعینی

اشاره است به بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در سن چهل سالگی به پیامبری رسید(۷۸)

اشعار

هر جوانی که بی ادب باشد

گر به پیری رسد عجب باشد.

باشد به دل شکایت اگر از غمی تو را

با هیچکس مباد که اظهار آن کنی

گر دوست است رنجه نمائیش دل زغم

ور دشمن است خاطر او شادمان کنی

وین هم غم دگر که ز بیهوده گفتنی

دلشاد دشمنان و غمین دوستان کنی

ترسم اگر حکایت شبهای غم کنم

غمگین شوی از این غم او این هم غم دگر (۷۹)

بوسه از صائب

دزدی بوسه عجب دزدی خوش عاقبتی است

که اگر باز ستانند دو چندان گردد.

اشعار برای نامه نگاری

جانا دل من در هوس روی تو باشد

هر جا که روم میل دلم سوی تو باشد

در مسجد اگر بهر عبادت بروم من

محراب نمازم خم ابروی تو باشد

باشد هوسم که خاک پای تو شوم

مجنوب دو چشم دلربای تو شوم

آندم که زند آتش شوق شعله

خواهم که بجان و دل فدای تو شدم

یاد وصال می کنم دیده پر آب می شود

شرح فراق می دهم سینه کباب می شود

گر بقلم بیاورم وصف جدائی ترا

از قطرات دیده ام نامه خراب می شود

فراق آنچه به من می کند سزای من است

چرا که قدر وصال تو را ندانستم

گفتم که فراق را نبینم دیدم

آمد به سرم از آنچه می ترسیدم

غم زمانه خورم یا فراق یار کشم

بطاقتی که ندارم کدام بار کشم ...؟

چگونه نامه توانم نوشت بر محبوب

که اشک دیده من شستشو کند مکتوب (۸۰)

اشعاری دیگر برای نامه نگاری

مکتوب جانفزای تو آمد بسوی من

بوسیدم و بر این دل بریان نهادمش

از خوف آنکه آتش شوقم بسوزدش

فی الحال بر دو دیده گریان نهادمش

وز بیم آنکه اشک سر شکم بشویدش

از دیده بر گرفتم و بر جان نهادمش

از حافظ

حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند

قاصدی کو که فرستم بتو پیغامی چند

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

اشعاری از محتشم

صحیفه ای که در آن شرح هجر یار نویسم

زگریه شسته شود گر هزار بار نویسم

گهی بنامه زما یاد می توان کردن

بدین نمط دل ما شاد می توان کردن

صد نامه نوشتیم و جوابی نرسیده

این هم که جوابی ننویسند جوابی است

ترک جان ای یار جانی مشکل است

بی تو یکدم زندگانی مشکل است

بیش از این نبود روا شرح کلام

سوختم از اشتیاق و السلام (۸۱)

((حبیب لیس یعدله حبیب

و ما لسواه عن قلبی نصیب

حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی حبیبی لا یغیب

از مقصود

گر با غم عشق سازگار آید دل

بر مرکب آرزو سوار آید دل

گر دل نبود کجا وطن سازد عشق

ور عشق نباشد به چکار آید دل

از شوکتی

دردا که فراق ناتوان ساخت مرا

در بستر ناتوانی انداخت مرا

از ضعف چنان شدم که بر بالینم

صد بار اجل آمد و شناخت مرا

از خواجه زاده هندی

بر رخ نشسته گرد غریبی بسی مرا

مشکل بود دگر بشناسد کسی مرا

از عزیزی

غریب مردم و از من نکرد یاد کسی

بی کسی و غریبی من مباد یاد کسی

خوشم بدرد غریبی و بی کسی مردن

که نه غمین شود از مردنم نه شاد کسی

نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت

چون کافر مفلسیم و چون قحبه زشت

از ذوقی

نه هوای باغ سازد نه کنار کشت ما را
تو بهر کجا که باشی بود آن بهشت ما را
نه طراوتی نه برگی نه ثمر نه سایه دارم
همه حیرم که دهقان بچه کار کشت ما را (۸۲)

از مفلح

بهشت آنجاست کازاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد
اگر دستم رسد بر چرخ گردون
همی پرسم که این چند است و آن چون
یکی دارد هزاران گونه نعمت
یکی را نان جو آلوده در خون
از حسان

چرا می گریزی ؟

بظلمت ز نور خدا می گریزی
تو لب تشنه ز آب بقا می گریزی
ز مادر بود مهربانتر خدایت
تو جاهل بقهر از خدا می گریزی
خدا خواندت تا عطایت نماید
تو ای بینوا از عطا می گریزی
ففرّوا الی الله فرموده یزدان
چرا سوی نفس و هوا می گریزی
بهر جا روی سایه لطف او هم
ز دنبال آید کجا می گریزی
اگر می گریزی ز بیگانه بگریز

چرا دیگر از آشنا می گریزی

سراپا دردی و محتاج درمان

چرا از طیب و دوا می گریزی

بیا ای گنهکار آلوده دامن

زدربای رحمت چرا می گریزی

شفای تو در بارگاه حسین است

کجا آخر از این سرا می گریزی

دهد مژده ات کعبه خار مغلان

حسانا چرا از بلا می گریزی

من از اعمال خود بسیار می ترسم

خداوندا من از اعمال خود بسیار می ترسم

نمی ترسم زکس از زشتی کردار می ترسم

هزاران بار کردم توبه و از جهل بشکستم

پشیمانم پشیمانم از این گفتار می ترسم

تو فرمودی که شیطان دشمن نوع بشر باشد

خداوندا من از این دشمن مکار می ترسم

من اندر خواب و دیو نفس بیدار و خطر نزدیک

بقلبی مرتعش زین فتنه

بیداد می ترسم

خداوندا تو فرمودی که باشد مجرمین را جای در آتش

نما عقوم نما عقوم که من از نار می ترسم

ریا کردم عبادت را غلط خواندم عبارت را

کنون از این عبادتها و این اذکار می ترسم

بود بازار گرم دین فروشی بر سر راهم

خداوندا من از این گرمی بازار می ترسم

ریا کارم ریا کردم خطا کارم خطا کردم

ز سوائی بنزد مردم ای ستار می ترسم

وفا کردی جفا کردم عطا کردی خطا کردم

نمی گویم چه ها کردم ولی بسیار می ترسم

باز اشعار نامه نگاری

نظر کردن بدرویشان بزرگی کم نمی گردد

سلیمان با همه حشمت نظرها داشت با موران

رسید نامه گمانم حیات جان آمد

حیات جان چه بود عمر جاودان آمد

ز شوق بر سر چشمم نهادم و گفتم

عجب عجب که ترا یاد مخلصان آمد

بوسیدم و بوئیدم و بر دیده نهادم

پیچیدم و تحویل دل سوخته دادم

بحمدالله رسید از کوی آن یار

نوازش نامه ای با لطف بسیار

سراسر خواندمش و زبهر تعویذ

فرو پیچیدمش در هم چو طومار

هست در دیده من خوبتر از روی سفید

روی حرفی که بنوک قلمت گشته سیاه

عزم من بنده چنانست که تا آخر عمر

دارم از بهر شرف خط شریف تو نگاه

قاصد رسید و نامه رسید و خبر رسید

در حیرتم که جان بکدامین کنم نثار

تا قیامت شادمان باشی که شادم کرده ای

کی رود این نعمت از یادم که یادم کرده ای

ما را بهانه کرم خود نموده ای

ورنه سزای اینهمه احسان نبوده ایم

این تازه قلم از قلم کیست که بادا

صد جان گرامی بفدای قلم او

خیانت زن و وفای سگ

نقل کرده اند حرث بن صعصعه چند نفر رفیق داشت که غالبا به صحرا و باغ می رفتند روزی رفقا را به باغ دعوت نموده بود، یکی

از رفقا به باغ نرفت و رفت خانه حرث بن صعصعه و با زن او شراب خورده و چون مست شدند با هم خوابیدند ((فوئب الکلب

عليهما فقتله)) سگ حرث بن صعصعه وقتی دید اجنبی با زن صاحبش همبستر شده حمله کرد و هر دو را درید و کشت و دهان

سگ خون آلود بود هنگامی که حرث به خانه برگشت و آنها را برهنه و کشته دید و متوجه شد که دهان و پنجه سگ خون آلود

است فهمید چه حکایتی شده ، فوراً این اشعار را خواند:

((فیا عجباً للخلل یهتک حرمتی

و یا عجباً للکلب کیف یصون

و مازال یرعی ذمتی و یحوطنی

و یحفظ عرسی و الخلیل یخون))

تعجب می کنم از دوست که چگونه هتک حرمت مرا می کند؟

تعجب کی کنم از سگ چگونه حفظ و نگهبانی می کند؟

و همیشه این سگ با وفا مرا و خانه و

و ناموسم را حفظ کرده و دوست و من خیانت می کند

از کلاغ سه خصلت بیاموز

((عن الرضا علیه السلام : عن آبائه عن علی علیهم السلام قال : قال رسول الله : تعلموا من الغراب خصالاً ثلاثاً استتاره بالسفاد، و

بکوره فی طلب الرزق ، و حذره .))

از حضرت رضا از پدرانش از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از کلاغ سه خصلت را یاد

بگیرید:

۱- در هنگام نزدیکی با جفتش پنهان می شود.

۲- در طلب روزی سحر خیز است .

۳- از دشمن بر حذر است. (۸۳)

نظامی گنجوی گوید

حدیث کودکی و خود پرستی

رها کن چون خیالی بود و مستی

چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست

نمی شاید دگر چون غافلان زیست

نشاط عمر باشد تا چهل سال

چهل رفته فرو ریزد پر و بال

پس از پنجه نباشد تن درستی

بصر کندی پذیرد پای سستی

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار

چو هفتاد آمد آلت افتد از کار

بهشتاد و نود چون در رسیدی

بسا سختی که از گیتی کشیدی

وز آنجا گر بصد منزل رسانی

بود مرگی بصورت زندگانی

اگر صد سال مانی ور یکی روز

ببارید رفت از این کاخ دل افروز

سگ صیاد کاهو گیر گردد

بگیرد آهویش چون پیر گردد

چو در موی سیاه آمد سفیدی

پدید آمد نشان ناامیدی

زپنبه شد بنا گوشت کفن پوش

هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

پس آن بهتر که خود را شاد داری

هفت سین قرآنی

صاحب کتاب بازار دانش گوید: در یکی از نسخ دیدم که این هفت سین را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده (العهدۃ علیه) که هر کس در روز اول فروردین هفت سینی را که ذکر می شود در کاسه چینی با مشک و زعفران بنویسد و با گلاب آن را شسته میل نماید تا سال بعد از هر بلا محفوظ خواهد ماند.

و آن هفت سین به این قرار هستند:

۱- ((سلام علی نوح فی العالمین (۸۵))) (سلام بر نوح که بر عالمیان فرستاده شد)

۲- ((سلام علی ابراهیم (۸۶))) سلام بر ابراهیم

۳- ((سلام علی موسی و هرون (۸۷))) سلام بر موسی و هارون

۴- ((سلام علی آل یس (۸۸))) سلام بر آل یس (که همان ائمه اطهار هستند)

۵- ((سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين (۸۹))) سلام بر شما خوش آمدید در این بهشت داخل شوید و همیشه در آن جاودان مانید.

۶- ((سلام قولاً من رب رحیم (۹۰))) سلامی است از قول پروردگار مهربان

۷- ((سلام هی حتی مطلع الفجر (۹۱))) این شب رحمت است و سلامی است تا طلوع فجر و سپیده صبح .

لطیفه

دو نفر با هم در امری امور نزاع کردند که یکی از آنان سید بود و گفت : وامحمداه دیگری گفت : وآدماه ، به او گفته شد این یعنی چه ؟ او در جواب گفت : او استغاثه به جد خود نمود و حال آنکه نمی تواند اثبات کند که آن حضرت جد او است ولی من نیاز ندارم که اثبات کنم حضرت آدم جد من است . (۹۲)

حمد امام صادق علیه السلام

مرحوم شیخ بهائی در کشکول خود جلد سوم صفحه ۱۶۰ از کتاب کشف الغمۃ روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده ، که آن حضرت فرمود: پدرم قاطرش را گم کرد، پس فرمود: اگر خدا آن را به من برگرداند حمد و ستایشی برای او می نمایم که او خشنود شود، چیزی نگذشت که آن را با زین و لگامش برای آن حضرت آوردند، پس چون بر آن سوار شد و لباس خود را جمع نمود سرش را به طرف آسمان نموده و گفت : الحمدالله (یعنی تمام ستایشها مخصوص خداست) و بیش از این چیزی نگفت ، سپس

فرمود: چیزی را کم و کسر نکردم ، همه حمدها و سپاسها را برای خدای عزوجل قرار دادم ، چون هیچ حمد و ستایشی نیست مگر اینکه آن داخل است در آنچه من گفتم .

برادری مؤ منان

خدای متعال در قرآن مجید سوره حجرات میفرماید: ((انما المؤمنون اخوة :)) اینست که جز این نیست همه مؤ منان با هم برادرند.

در کشف الغمه از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که آنحضرت روزی به اصحاب خود فرمود: آیا از شما کسی هست که هر موقع به پول احتیاج داشت دستش را در کیسه برادر دینی اش کند و پول بر دارد و رفع نیاز خود را نماید عرض کردند نه ، فرمودند: پس شما برادر دینی هم نیستند.(۹۳)

شعری در تقسیم اشیاء

موجود منقسم بدو قسم است نزد عقل

یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود

ممکن دو قسم گشت یقین جوهر و عرض

جوهر به پنج نوع شد ای ناظم عقود

جسم و دو اصل او که هیولی و صورتند

پس عقل و نفس این همه را باز گیر زود

نه قسم گشت باز عرض این وقیعه را

در حال بحث جوهر عقلی بمن نمود

کم است و کیف ، این و متی و مضاف و وضع

پس یفعل است و ینفعل و ملک ای ودود

اشعاری از علامه جلیل فیض کاشانی

بیا تا مونس هم غمخوار هم باشیم

انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم

شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدیگر سوزیم

شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم

دوای هم شفای هم برای هم فدای هم

دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم
به هم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه
سری در کار هم آریم و دوش و بار هم باشیم
حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم
گهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم
بوقت هوشیاری عقل کل گردیم بهر هم
چو وقت مستی آید ساغر سر شار هم باشیم
شویم از نغمه سازی عندلیب غمزدای هم
برنگ و بوی یکدگر شده گلزار هم باشیم
به جمعیت پناه آریم از بار پریشانی
اگر غفلت کند آهنگ ما، هشیار هم باشیم
برای دیده بانی خواب را بر یکرگر بندیم
ز بهر پاسبانی دیده بیدار هم باشیم
جمال یکدگر گردیم و عیب یکدگر پوشیم
قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم
غم هم شادی هم دین هم دنیای هم گردیم
بیا دمساز هم گنجینه اسرار هم باشیم

لطیفه

گویند یکی از اعراب شتری کم کرده بود، نذر کرد که اگر تو را پیدا کند به دو درهم بفروشد اتفاقاً شتر پیدا شد اما عرب راضی نشد
که شتر را به این قیمت کم بفروشد، پس گربه ای گرفت و به گردن شتر آویخت ، و به بازار آورد و فریاد زد که شتر را به دو درهم
می فروشم و گربه را به پانصد درهم ، و آن دو را جدای از هم نمی فروشم ، شخصی به او گفت : چه شتر ارزانی البته اگر گردن
بند نداشت .

حکیم سنائی گوید

دلا تاکی در این زندان غریب و این و آن بینی

دمی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

بدین زور و زر دنیا چو نادانان مشو غره

که این ، آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی

اگر عرشی بفرش آئی اگر ماهی به چاه افتی

اگر بحری تهی گردی و گر باغی خزان بینی

چه باید نازش و نالش با قبالی و ادباری

که تا بر هم زنی دیده نه این یابی نه آن بینی

دمی از چشم دل بنگر بدان زندان خاموشان

که تا یاقوت گویا را بتابوت از چه سان بینی

سر زلف عروسان را چه شاخ نسترن یابی

رخ گلرنگ شاهان را برنگ زعفران بینی

عهد و پیمان شکنی این کنیزک زیبا را بنگرید

در بعضی از تواریخ دیدم که : هادی عباسی فریفته و دلباخته کنیزی بود بنام غادر و غادر از زیباترین و ادیب ترین زنان بوده و

دارای طبعی لطیف و آوازه خوان ماهری بود.

در حالیکه شبی هادی عباسی سرگرم آوازه خوانی و رقص او بود، آثار حزن و اندوه بر او ظاهر شد، غادر گفت : چه شده امیرمؤ منان

را ناراحت می بینم ؟ گفت : هم اکنون به فکرم رسید که من می میرم و برادرم هارون پس از من خلیفه می شود و تو پس از من با

او خواهی بود، همینطور که با من هستی .

او در جواب گفت : خدا مرا پس از تو باقی نگذارد، و شروع کرد با او مهربانی کند که این فکر و خیال را از سر او بیرون نماید،

هادی عباسی به او گفت : باید قسم شدید بخوری که بعد از من هیچگاه با او خلوت نکنی ، کنیز هم قسم خورد و باز از او عهد و

پیمان محکمی گرفت و کنیز هم قبول کرد.

سپس رفت و فرستاد به سراغ هارون برادرش و او را قسم داد که پس از او با غادر خلوت نکند و از او هم عهد و پیمان شدید گرفت

، پس چند ماهی بیش نگذشت که هادی عباسی مرد و خلافت به هارون منتقل شد، هارون فرستاد به دنبال کنیزک و دستور داد

که بیا و با من خلوت کن کنیز در جواب گفت : خلیفه با این همه عهد و پیمان چه کار می کند؟

هارون گفت : من کفاره قسم و عهد را از جانب خودم و تو داده ام .

سپس با او خلوت نمود، و محبت و عشق کنیزک در قلب عجیب رسوخ کرد بطوری که ساعتی بدون نمی توانست بگذراند.

پس در حالیکه شبی در دامن هارون به خواب رفته بود، باحالت ترس و لرز و وحشت از خواب بیدار شد، هارون به او گفت : جانم به فدایت ترا چه شده ؟

کنیز گفت : در خواب دیدم که برادرت هادی این اشعار را سرود:

((اخلفت عهدی بعد ما

جاورت سکان المقابر

و نسیتنی و حنث فی

ایمانک الزور الفواجر

و نکحت غادره اخی

صدق الذی سماک غادر

لا یهنک الالف الجدید

و لا تدر عنک الدوائر

و لحقتنی قبل الصباح

و صرت حیث غدوت صایر))

پس از اینکه من در قبر قرار گرفتم عهد مرا شکستی و فراموشم کردی و سوگند و قسمی که با من خوردی همه را شکستی و خود را بعقد برادرم (هارون) در آوردی چه راست گفت آنکه نام تو را غادر یعنی حيله گر و مکار نداشت ، گوارا نباشد تو را این وصلت و الفت جدید و زمانی زیادی بر تو این خوشی و پیوند گوارا نخواهد بود و بزودی به من ملحق می شوی .

و گمان می کنم که من در امشب به او ملحق شوم پس هارون گفت : جانم بفدایت این خواب شیطانی است (خود را ناراحت مکن

) کنیز گفت نه ، چنین نیست و لرزه و اضطرابی به او دست داد و جلوی او مانند مرغ پر و بال زد و مرد.(۹۴)

چنین دوستی باید به فریاد دوست برسد

نقل است : که شخصی را یک شبی اتفاقی حاجت به خانه دوستی افتاد دوست را آواز داد، اما چون صاحب خانه صدای یار خود

شنید و شناخت ، شمشیری حمایل خود کرده ، و کیسه زری در دست و کنیز زیبایی در پشت سر، در خانه اش بگشود و با او معانقه

نمود رفیقش پرسید که کیسه زر و شمشیر و کنیز بهر چیست ؟ گفت : با خود فکر کردم که دوست من بی وقت بدرخانه من آمده

خالی از سه حال نیست .

یا دشمنی با او آغاز خصومت کرده که به حمایت من نیازمند است .

یا فقر و فاقه بر او غلبه کرده که به زر محتاج است .

یا از تنهائی دلتنگ شده به مونسى مشتاق است .

و من هر سه را قبل از طلب حاضر ساختم که به هر کدام اشاره نماید از عهده برآیم . (۹۵)

لطیفه

دو مرد را به نزد یکی از حاکمان آوردند، در حق یکی از آنها گفتند: که این کافر است حرفهای کفر و زندقه بزبان می آورد، و در خصوص دیگری گفتند: که علنا شراب می خورد و عربده می کشد.

حاکم امر کرد کافر را بکشند و شراب خوار را حد بزنند، جلاد اول شراب خوار را با خود برد که حد بزند، آن مرد گفت : ای امیر تو را بخدا قسم می دهم دیگری را معین فرمایید که به من حد بزند، من به این شخص راضی نیستم ، امیر با تعجب گفت : برای تو چه فرقی می کند که این حد بزند یا دیگری ، شرابخوار گفت : این مرد بی شعور و بی حواس است ، عوض اینکه مرا حد بزند، مرا می کشد، و کافر را حد می زند، امیر از این سخن خنده زیاد کرده و از وی عفو نمود.(۹۶)

فضیلت سوره والفجر

مرحوم مجلسی در جلد هفتم بحار چاپ قدیم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل نموده : که مضمونش این است سوره والفجر را در نمازهای واجب و مستحب خود بخوانید، به جهت اینکه آن سوره حضرت امام حسین علیه السلام است و به آن رغبت کنید تا خدا شما را رحمت کند.

اسامه عرض کرد: این سوره چگونه مخصوص امام حسین علیه السلام شده امام صادق فرمود: نمی شنوی قول خدای تعالی را: ((یا ایتهالنفسمطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه ، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی .))

ای نفس مطمئنه ، برو به پیشگاه پروردگارت در حالیکه او از تو راضی است و تو از او خشنود، پس داخل شو در میان بندگان من و به بهشت من داخل شو.

لذا امام حسین علیه السلام نفس مطمئنه است و راضی و مرضی خداوند است و اصحاب و یاران آن حضرت از یاران حضرت محمد هستند که خدا از آنها راضی است و این سوره در مورد امام حسین علیه السلام و شیعیان اوست و مخصوصا هر که مداومت کند بر خواندن سوره والفجر با حضرت امام حسین علیه السلام در بهشت محشور شود.(۹۷)

خواب عجیب و صحیح

در کتاب راحة الروح مرحوم نهانودی اعلی الله مقامه است : که مرد عالمی در عالم رؤ یا دید که با جماعتی به راهی با کمال شادی و فرح می روند و در پشت سرشان مرد پیرو دلگیر و غمگین روان است ، از وی سبب حزن و غمش را پرسید مرد جواب داد: که خویشان و همراهان که از جلو می روند کسانی هستند که در دنیا برای آنها خیرات و صدقه ها و هدیه ها فرستادند، و مرا کسی یاد ننموده است ، عالم پرسید مگر تو کسی را در دنیا نداری که برای تو خیرات بفرستد، مرد جواب داد فرزندی دارم که گازر است و در

کنار فلان نهر مشغول به پارچه شوئی است ، عالم از خواب بیدار شده ، هنگام صبح به کنار رود خانه رفت و آن گازر را دید جامه بر سنگ میزند و می گوید: ضیق است ، مرد عالم پرسید چه می گوئی ؟ گازر جواب داد که روزی من اهل و عیالم ضیق است ، مرد عالم گفت : برای پدرت که مرده است چیزی خیرات بده گازر گفت : از مال دنیا هیچ ندارم ، عالم دوباره تکرار کرد، گازر در خشم آمد و سه کف آب از آن رودخانه به کنار ریخت و گفت : این هم خیرات پدرم ، دیگر چیزی ندارم ، چون شب شد باز عالم همان ارواح را در خواب دید، و آن مرد پیر را در کمال خوشحالی ملاحظه نمود، احوالش را پرسید مرد گفت : آن سه کف آب که فرزندم خیرات من کرد مرا مرفه الحال نموده و مرا از ملال و ناراحتی خلاص کرد، خداوند روزی او را وسیع گرداند، عالم گفت : آب که چندان محل اعتناء نیست ، بخصوص آن آبی که فرزند تو در کنار نهر ریخت و گفت : این برای خیرات پدرم ، زیرا که آب را به حیوان یا انسان تشنه ای که نداد تا ثوابی داشته باشد بلکه همینطور به کنار رودخانه ریخت ، جواب داد که ماهی کوچکی از رودخانه جدا شده بود و نزدیک به هلاکت بود که با آن سه کف ماهی داخل آب شد خداوند متعال به جهت خوبی پسر من مرا عفو نمود پس دعای خیر در حق پسرش نمود و برفت چیزی نگذشت که آن مرد گازر از جمله ثروتمندان شد.(۹۸)

چگونه خدا به فریاد این بیچاره رسید

نوشته اند تاجری در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مال التجاره اش در صحرا می رفت ، دزدی پیدا شد خواست تاجر را بکشد، تاجر استغاثه نمود، که مال التجاره را بگیر و از قتل من بگذر، دزد گفت غیر از قتل چاره ای نیست ، حتما باید تو را بکشم ، آن مرد بیچاره شروع کرد به تضرع و ناله کردن که لااقل مرا قدری مهلت بده که دو رکعت نماز بجای آورم ، او را مهلت داد،

آن شخص پس از نماز دستها را بدرگاه خدا بلند نمود و این دعا را که دعای مجرب و فرج است خواند:

((یا و دود یا و دود یا و دود یا ذاالعرش المجید، یا فعلا لما ترید اسئلک بنور وجهک الذی ملا ارکان عرشک ، و بقدرتک التی

قدرت بها علی خلقک ، و برحمتک التی وسعت کل شیء یا مغیث اغثنی ، یا مغیث اغثنی))

ملکی نازل شد و دزد را کشت ، و به تاجر گفت : من ملکی هستم از فرشتگان آسمان سوم ، زمانی که اولین بار گفتی ((یا مغیث اغثنی)) از درهای آسمان قعقه صدائی بلند شد، درهای آسمان گشوده شد، شراری هم ظاهر گردید، دفعه سوم که گفتی : ((یا مغیث اغثنی)) جبرئیل آمد و گفت : کیست که این غمگین را خلاص کند؟ من جواب دادم من حاضرم ، ای بنده خدا بدان

هر کسی در وقت شدت و سختی این دعا را بخواند همان اجابت می شود.(۹۹)

ذکر ((یا قدیم الاحسان)) او را نجات داد؟

ابو جعفر نیشابوری روایت کرده که جوانی بود که پیوسته می گفت : ((یا قدیم الاحسان احسن الی با حسانک القدیم))

سبب این ذکر را پرسیدند گفت : من پیش از این مدتی لباس زن می پوشیدم و با زنها در مجالس عروسی و ولیمه شرکت می کردم ، تا اینکه در مجلس عروسی امیری حاضر بودم ، وقتی که مجلس به پایان رسید، خواستند اهل مجلس بیرون روند، خادم صدا زد مجلس را ببندید به جهت اینکه گوهر گرانبهائی مفقود شده باید تمام اهل مجلس را تفتیش نمائیم ، من از شنیدن این واقعه به حالتی گرفتار شدم که از بیان آن عاجزم ، شروع کردم به تفتیش اهل مجلس ، اشکار دیدم از وی به من الهام شد که بگو: ((یا قدیم الاحسان احسن الی باحسانک القدیم)).))

این ذکر را مکرر می نمودم و عهد کردم که این حالت را به کلی ترک نمایم ، کمی ماند که به من برسند، ناگاه صدائی بلند شد که به مردم متعرض نشوید که گوهر گم شده پیدا گردید، من از شدت فرح و شادی چیزی نمانده بود که بمیرم ، لذا از آن موقعه این ذکر شریف را مداومت می نمایم (۱۰۰)

لطیفه

از فیلسوفی پرسیدند: که فرق ما بین خنده و گریه چیست ؟ گفت : بینی ، پرسیدند چطور؟ گفت برای اینکه گریه مربوط به چشم است و خنده مربوط به دهن است ، میان چشم و دهن فارق بینی است .

نتیجه مخالفت با هوای نفس

در کتاب فرج بعد الشده حکایت ذیل را نقل نموده که راهبی در بلاد مصر شهرت یافت که او صاحب مکاشفه است ، عالمی از علمای مسلمین خیال کرد که این راهب ، مسلمین را از دین اسلام خارج می کند پیش خود گفت خوب است او را بکشم کاردی را مسموم کرده آمد به در خانه راهب ، در را زد راهب گفت : کارد را بینداز، ای عالم مسلمین داخل شو، آن عالم کارد را انداخت و داخل شد، و گفت : ای راهب این نور مکاشفه از چه جهت به تو ظاهر گشته ، راهب گفت : به خاطر مخالفت با هوای نفس ، عالم به او گفت : آیا اسلام را قبول می کنی ؟ راهب گفت : بلی ، ((اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله)) عالم گفت : چه چیز تو را به مسلمانی وادار نمود؟ راهب گفت : اسلام را بر نفس خودم عرضه کردم نفسم مخالفت کرد من هم با نفسم مخالفت کردم و اسلام را قبول کردم چون من به این مقام نرسیدم جز به مخالفت با نفسم .(۱۰۱)

از رحمت خدا مایوس نشوید:

مالک بن دینار گوید: سفر حج رفتم ، جماعتی را در عرفات دیدم به خود گفتم : کاش می دانستم حج کدام یک از اینها مورد قبول است تا او را تهنیت بگویم و کدام یک مردود است تا او را تسلیت گویم ، در جواب دیدم گوینده ای می گوید:

((قد غفر الله للقوم اجمعین الا محمدبن هارون البلخی فقد رد الله علیه حجه)) ((

خداوند همه این جماعت را به نعمت مغفرت عزیز گردانید جز محمدبن هارون بلخی را که حج او مردود است ، زمانی که صبح نمودم آمدم به نزدیک اهالی خراسان و از ایشان احوال محمدبن هارون بلخی را پرسیدم ، گفتند: آن مردی زاهد و عابد است او را

در خرابه های مکه باید پیدا نمائی ، بعد از گردش زیاد او را در خرابه ای دیدم در حالیکه دست او در گردنش بسته و زنجیر در پاهایش بود و او در حالت نماز بود، همین که مرا دید، پرسید تو کیستی ؟ گفتم : مالک بن دینار، گفت : خواب دیده ای ؟ گفتم : بلی گفت : هر سال مردی صالح در خصوص من خواب می بیند، گفتم : سبب امر چیست ؟ گفت : من شراب می خوردم ، در اول ماه رمضان شراب خوردم پس مادرم مرا نهی نمود و با من تندی می کرد، من در حال مستی مادرم را برداشته و به تنور انداختم پس از آنکه بهوش آمدم ، زخم به من خبر داد که تو چنین کار شنیعی انجام دادی ، من هم همان دستی را که مرتکب این کار زشت شد بریدم و پایم را با زنجیر بستم و هر سال حج انجام می دهم ، و دعا و استغاثه می نمایم به این نحو:

((یا فارج الهم و یا کاشف الغم ، فرج همی و اکشف غمی و ارض عنی امی .))

ای برطرف کننده غم و اندوه ، برطرف کن غم و اندوه مرا و مادرم را از من راضی کن تا جرم و تقصیر من عفو نماید، همین قدر بدان که بعد از عمل زشت از آنها دست کشیدم و بیست و شش نفر غلام و بیست و شش کنیز آزاد نمودم .

مالک می گوید: گفتم ای مرد نزدیک بود که با این کار زشت و قبیح تمام روی زمین را بسوزانی .

مالک می گوید: همان شب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: ای مالک مردم را از رحمت خدای متعال محروم نگردان ، دانسته باش که خدای تعالی به حال محمد بن هارون توجه نمود و دعای او مستجاب فرمود و گناهانش را بخشید.

او را خبر ده که سه روز از روزهای دنیا در میان آتش می ماند، خداوند دل مادر او را به مایل می کند و به ترحم می آورد، و مادر او را حلال می کند، مادر و فرزند هر دو با هم داخل بهشت می شوند.

مالک می گوید: من آمدم و خواب خود را برای او نقل کردم همینکه شنید این مژده را روح از بدنش جدا شد من او را غسل داده و کفن نمودم و نماز خوانده و دفنش کردم . (۱۰۲)

هر کس صورت مادر را ببوسد...

ابن عباس از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که : (((من قبل بین عینی امه کان له سترا من النار)))))

هر کسی که میان دو چشم مادرش را ببوسد این عملش سپر و مانعی می گردد بین او و آتش جهنم .

و در کتاب شرع الاسلام آمده که : (((من قبل رجلی امه فکانما قبل عتبة الکعبه))))

هر کسی پای مادرش را ببوسد گویا آستانه کعبه را بوسیده (۱۰۳)

این هم نتیجه انفاق

در مصابیح القلوب است که : زنی مشغول تناول غذا بود که فقری آمد و از آن سؤال نمود آن زن جز لقمه ای که به دهان گذاشته بود چیز دیگری نداشت فوراً لقمه را از دهان در آورد و به آن فقیر داد زمانی نگذشت که حیوانی درنده ای آمد و طفل آن زن را به

دهان خود گرفت و برد خدای تعالی فرشته ای را فرستاد که آن طفل را از دهان حیوان درنده گرفته به آن زن داد و گفت : لقمه ای به لقمه ای که به فقیر دادی این لقمه عوض آن است. (۱۰۴)

رحم به سگ باعث نجاتش شد

روایت شده که در میان بنی اسرائیل مردی بود بد عمل که از فسق و فجور هیچ دست بر نمی داشت ، همینکه بنی اسرائیل جسد مرد را به چاه انداختند خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر آن جماعت امر فرمود که او را از چاه در آورده و غسل دهد و به احترام دفن کند، پیغمبر اطاعت نموده بعد از انجام فرمان به خداوند عرض کرد: خدایا به چه عملی ، این احترام را برای او قائل شدی ، خطاب آمد روزی این شخص سگ کوری را دید که زبانش از عطش بیرون آمده بر او رحم کرد و عمامه خود را از سر برداشته با آب چاهی خیس کرده آن سگ را سیراب نمود، من از وی عفو کردم (۱۰۵)

بشارت به ریش سفیدان

حضرت رسول (ص) فرمود: ((الشیب اول منازل الموت ،)) سفیدی موی ریش اولین منزل مرگ است .و نیز فرمود: کسیکه محاسن او در اسلام سفید شد ((يقول الله مرحبا بعبدي)) خداوند می فرماید: آفرین به بنده من این رحم و لطفی که خدای تعالی در حق بنده خود می فرماید در خصوص کسی است که یک موی سفید در محاسن او ظاهر شود ((يقول الله عزو جل قد وهبت سواد صحیفتک لبیاض شیتک)) یعنی سیاهی دفتر اعمال تو را به سفیدی موی و محاسن بخشیدم. (۱۰۶)

باز مژده به ریش سفیدان

از پیامبر اسلام نقل شده که : اولین شخصی که در محاسن او سفیدی پیدا شد حضرت ابراهیم (ع) بود، آن جناب عرض کرد خدایا این چه علامتی است که در من پیدا شده خطاب رسید: این لباس وقار و نور اسلام است ، قسم به عزت و جلال خودم این لباس را نمی پوشانم به تن کسی که شهادت می دهد بوحدانیت من و به بی شریکی من جز اینکه حیا می کنم و خجالت می کشم که روز قیامت برای او ترازوی عدل بر پا کنم و دیوان عمل او را فاش کنم و یا اینکه او را به آتش دوزخم عذاب کنم ، حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کرد خدایا وقار مرا زیاد کن دعایش مستجاب شد و فوراً تمام موهای سر مبارکش و محاسنش سفید گردید.

شعر

روزی یکروزه از یزدان گرفتن سهل نیست

می دهد روزی ولی از عمر روزی می برد

لطیفه

مبرد گوید: روزی به دارالمجانین (تیمارستان) رفتم، دیوانه ای دیدم و روبروی او ایستادم و زبانم را از دهان خود بسوی او بیرون کردم، روی از من برگردانید بسوی دیگر، من هم به آنطرف رفته و همین کار را تکرار نمودم، تا اینکه اوقاتش تلخ شده، آنگاه روبه آسمان کرده و گفت: خدایا به بین کدام کس را رها کرده و چه کس را بزنجیر بسته اند. (۱۰۷)

لطیفه

گویند: سلطان هند از شخصی پرسید: که بی عقلترین مردم در این شهر کیست؟ او گفت: در کتابی دیدم آن کسی است که نامش تختی و ریشش دراز و معلم اطفال می باشد پادشاه گفت: در این شهر جستجو کن شاید کسی را پیدا کنی که جامع این صفات باشد تا او را امتحان کنم که نوشته کتاب صحیح است یا نه؟ آن مرد پس از تفحص زیاد شخص معهود را پیدا کرد، و به مجلس سلطان احضار کرده موقعیکه سایرین هم حاضر بودند، این شخص بر روی یک صندلی نشست که از چوب خیزران و مشبک و سوراخ سوراخ بود همینکه نشست با زحمت زیاد یکی از بیضتین خود را داخل سوراخ آن صندلی کرد و به داخل کردن بیضه دیگرش هم سعی می کرد و با این وضع روی صندلی نشسته بود و توان بلند شدن نداشت در این وقت خبر ورود پادشاه رسید، حاضرین تمام قیام نموده، غلام این شخص را نهیب زد که برخیزد، وقتی که بپا ایستاد صندلی را نیز با دو دست در عقبش نگاه داشته بود، پادشاه متعجبانه نظر می کرد، ناگاه بیضه او را دید که از سوراخ بیرون شده، پس از خنده زیاد گفت: به زحمت راضی نشده خودش امتحان داد. (۱۰۸)

برادران دینی خود را با دو خصلت آزمایش کنید

عن مفضل بن عمر و یونس بن ظبیان قالا: ((قال ابو عبدالله علیه السلام : اختبروا اخوانکم بحصلتین ، فان کانتا فیهما و الا فاعرب ثم اعرب محافظته علی الصلوات فی مواقیتها، و البر بالاخوان فی العسر و الیسر. (۱۰۹)))

مفضل بن عمر و یونس بن ظبیان گویند: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: برادران (دینی) خود را با دو خصلت امتحان کنید پس اگر آن دو خصلت در آن ها بود که خوب، و گر نه از آنها دور شوید دور شوید.

۱ - مواظبت نمودن او بر نمازهایش در (اول) وقت آن.

۲ - نیکی و احساس نمودن به برادران (خود) در سختی و آسانی.

در مذمت و بدی غیبت و سخن چینی

از چیزهائی که باعث عذاب آخرت، و بدختی و ذلت انسان در دنیا می گردد. غیبت و بدگوئی است و خدا آن را ناپسند و حرام و از گناهان کبیره می داند.

زیرا در قرآن مجید می فرماید: ((و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل اخیه میتا فکرموه.))

بعضی از شما غیبت و بدگوئی بعض دیگر را نکنید، آیا یکی از شما دوست دارند که گوشت مرده برادر (دینی) خود را بخور شما (مسلمان) بدتان می آید.

در این آیه خدای متعال مبالغه بسیار در نهی نموده و غیبت و بدگوئی پشت سر مؤمنان را تشبیه به خوردن گوشت میته مسلمان نموده است بلکه امام صادق علیه السلام فرمود:

((ان المغتاب لمسلم بما فيه خارج عن ولاية رب العالمين ، داخل في ولاية الشياطين .))

کسی که پشت سر مسلمان غیبت کند به آنچه که در اوست از ولایت پروردگار عالم خارج شده و در ولایت شیطان داخل گردیده است .

و پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((من اغتاب مسلماً او مسلمة لم يقبل الله صلوته و صيامه اربعين يوماً و ليلة الا ان يغفر له صاحبه .))

کسی که پشت سر مرد و زن مسلمان بدگوئی و غیبت کند خدای متعال نماز او و روزه اش را تا چهل شبانه روز قبول نکند، مگر اینکه فردی را که غیبتش را کرده ، او را ببخشد و راضیش گرداند.

باز پیامبر(ص) فرمود:

((اياكم و الغيبة فانها اشد من الزنا فان الرجل يزني و يتوب ، فيتوب الله عليه ،

و ان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبها.))

از غیبت و بدگوئی پشت سر دیگران بپرهیزید، زیرا غیبت حکمش از زنا شدیدتر است چون فردی که زنا می کند (پشیمان شده) توبه می کند پس خداوند متعال توبه او را می پذیرد، اما غیبت کننده را خدا نمی بخشد تا غیبت شده را از خود راضی سازد و غیبت شده او را ببخشد.

و زنا کننده فقط خود را اذیت می کند ولی غیبت کننده علاوه بر خودش مردم را هم آزار می دهد و چه بسا سبب قتل و هتک عرض و از بین رفتن مال می شود و یا باعث جدائی خانواده ای می شود و این ها همان فتنه ای است که خدای متعال فرموده : ((الفتنة اشد من القتل)) یعنی فتنه از آدم کشی سخت تر و بدتر است بلکه غیبت کننده مشمول آیه هم می شود: ((ويل لكل همزة لمزة)) وای بر هر دو به همزن و سخن چین و خورنده گوشت مردم .

و در کتاب ارشاد شیخ مفید است که حضرت رسول (ص) فرمود: چون شب معراج به آسمان رفتم بر گروهی گذشتم که صورت خود را با ناخن های خود می خراشیدند از جبرئیل درباره آنها سوال کردم : ((فقال : هو لاء الذين يغتابون الناس)) جبرئیل فرمود: اینها کسانی هستند که غیبت مردم را می کردند.

و نیز حضرت رسول (ص) در ضمن خطبه ای پس از آنکه ربا و خطر آن را متذکر شده و فرمود: یک درهم از ربا که به انسان می رسد از هفتاد زنا با محرم گناهش عظیم تر است ((و اعظم من ذلک عرض المسلم)) و گناه بزرگتر از ربا عرض و آبروی مسلمانی را بردن است .

و باز حضرت رسول (ص) فرمود:

((من اغتاب امرء مسلماً بطل او نقض وضوئه ، و جاء يوم القيامة و يخرج من فيه رائحة الجيفة يتأذى به اهل الموقف .))

کسی که غیبت شخص مسلمانی را بکند وضویش باطل می شود، و روز قیامت به محشر وارد می شود در حالیکه از دهانش بوی گندی خارج می شود که اهل محشر را آزار می دهد.

و باز می فرماید:

((من اغتاب مسلماً فی شهر رمضان لم یوجر علی صیامه .))

کسی که در ماه رمضان غیبت مسلمانی را بکند روزه اش هیچ پاداشی ندارد.

از امام صادق نقل شده که فرمود:

((الغيبة حرام علی کل مسلم ، و انها لتاکل الحسنات ، كما تاكل النار الحطب .))

غیبت و بدگوئی پشت سر هم مسلمانی حرام است ، و کارهای خوب انسان را می خورد همچنانکه آتش هیزم را می خورد.

باز از امام صادق است که فرمود:

((لا تغتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم فان من تتبع عورة اخیه ، تتبع الله عورته ، الی ان یفضحه الله فی جوف بینة .))

بدگوئی از مسلمانان نکنید و کارهای زشت آنان را ملاء و آشکار نسازید، زیرا هر که به دنبال عیب جوئی از برادر مسلمانش رفت

خدا هم بدنبال عیب جوئی میرود تا اینکه او را در وسط خانه اش رسوا سازد.

و نیز آن حضرت فرمود:

((رب عبد لم یر يوم القيامة شيئاً من الحسنات ، فيقول : يا رب این حسناتی ؟ فيقال : فی جوابه ، ان ربك لا یضل و لا ینسی ،

ذهب عملک باغتیاب الناس ، و رجل رای فی کتاب عمله حسنات كثيرة ، فيقول : يا رب من این هذه ؟ فيقال له : فلان اغتابک

فهذه حسناته اعطاها الله الیک .))

چه بسا بنده ای که در روز قیامت هیچ چیز کارهای خوب را در نامه عملش نبیند، پس گوید: پروردگارم کارهای خوبم کجاست ؟ در

جوابش گفته شود، همانا پروردگارت نه چیزی بر او گم شود و نه فراموش کند بلکه کارها (ی خوبت) به علت غیبت کردن مردم

از بین رفت ، و شخصی در نامه عملش حسنات زیادی را می بیند پس می گوید: پروردگارا این اعمال کجا بوده گفته می شود که

فلانی غیبت تو را کرد پس این حسنات و کارهای خوب اوست که خدا به تو داده است .

و از پیامبر است که فرمود:

((ما عمر مجلس بالغیبة الا خرب ، فنزهوا اسماعکم عن استماع الغیبة فان القائل و المستمع شریکان فی الاثم .))

هیچ مجلسی به غیبت آباد نگردد جز اینکه خراب شود پس پاک کنید گوشهای خود را از شنیدن غیبت زیرا گوینده و شنونده در گناه شریکند.

((و عن علی علیه السلام السامع للغیبة احد المغتائب .))

از حضرت علی علیه السلام نقل شده که شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگان است .

((و قال (ع) لایکب الناس علی وجوههم فی النار الا حصائد السنتهم .))

حضرت فرمود: مردم را بر صورتشان به آتش نمی افکند مگر درو شده های زبانشان .

((و عنه (ص) من اغتاب مومنا بما فیہ لم یجمع الله بینهما فی الجنة ابداء ، و من اغتاب مومنا بما لیس فیہ فقد انقطعت العصمة

بینهما و کان المغتاب فی النار خالدا فیها.))

و از آن حضرت نقل شده : آنکس که مؤمنی را به آنچه که در اوست غیبت کند بین آن دو بهشت هرگز جمع نشود، و آنکه پشت

سر مؤمنی غیبت کند به آن چه در او نیست عصمت بین آن دو قطع می شود و غیبت کننده همیشه در آتش باشد.

((و عن نوف البکالی ، قال : اتیت علیا(ع) و هو فی رحبة مسجد الکوفة فقلت : السلام علیک یا امیرالمؤمنین ، فقال و علیک

السلام ، فقلت : عطنی یا سیدی فقال یا نوف احسن یحسن الیک ، فقلت : زدنی ، یا امیرالمؤمنین فقال : ارحم ، ترحم ، فقلت

زدنی یا اباالحسن ، قال قل خیرا ت ذکر بخیر فقلت زدنی قال اجتنب الغیبة فانها ادام کلاب النار.

ثم قال : یا نوف ، کذب من زعم انه و لد من حلال و هو یبغضنی ، و یبغض الائمة من ولدی و کذب من زعم انه ولد من حلال و

هو یحب الزنا ، و کذب من زعم انه یعرف الله و هو مجترء علی معاصی الله فی کل یوم و لیلة .

از نوف بکالی نقل شده که گفت بر حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه وارد شدم پس گفتم : سلام بر تو ای امیرمؤمنان ،

حضرت فرمود: و بر تو باد سلام ، گفتم : مرا موعظه بفرمائید ای امیرالمؤمنین ، حضرت فرمود: رحم کن تا به تو رحم شود، باز

گفتم : اضافه بفرمائید ای ابا الحسن ، فرمود: حرف خوب بزن ، تا خوبی یادت کنند، پس گفتم باز بفرمائید، فرمود: از غیبت پرهیز

کن که غیبت خورش سگان آتش است پس فرمود: ای نوف دروغ گفته کسیکه خیال می کند از حلال متولد و حال آنکه مرا

دشمن دارد و امامان از فرزندان مرا دشمن دارد و دروغ گفته کسی می کند خدا می شناسد و حال آنکه او جرئت بر گناهان دارد در

هر روز و شب .

((و فی وصیة لابی ذر ، یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة ، کان حقا علی الله ان یعتقه من النار ، یا اباذر من اغتیب عنده اخوه

المسلم ، و هو یستطیع نصره ، خذله الله فی الدنیا و الاخرة .))

و پیامبر به ابوذر وصیت کرد: که ای اباذر آنکه از برادر مسلمانش (در مجلس) غیبت دفاع کند، حق است بر خدا که او را از آتش رها سازد، ای اباذر آنکه در نزد او از برادر مسلمانش غیبت شود و او قدرت بر دفاع از او و یاریش را داشته باشد (و یاریش نکند) خدا او را در دنیا و آخرت خوار و رسوا می سازد.(۱۱۰)

اخلاص در نیت و عمل

شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب ((عدة الداعی)) از معاذ بن جبل روایت کرده است که به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مرکب سوار بودیم عرضه داشتیم با رسول الله پدر و مادرم به فدایت ، حدیثی برای من بازگو، در همان حال که راه می پیمودیم حضرتش نظری به آسمان افکند و گفت :

((احذثک ما لا حدث نبی امته ان ، حفظته نفعک عیشک و ان سمعته و لم تحفظه انقطعت حجتک عندالله .

ثم قال : ان الله خلق سبعة اmlak قبل ان يخلق السماوات فجعل فی کل سماء ملکا قد جللها بعظمته .

وجعل علی کل باب من ابواب السماوات ملکا بوابا، فتكتب الحفظه عمل العبد من حين يصبح الی حين یمسی ثم ترفع الحفظه بعمله ، و له نور كنور الشمس حتی اذا بلغ السماء الدنيا فتزکیه و تكثره فيقول الملك .

قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الغيبة ، فمن اغتاب لا ادع عمله يجاوزنی الی غیری امرنی بذلك ربی .

قال : ثم قال : ثم تجی ء الحفظه من العبد و معهم عمل صالح فيمر به فتزکیه و تكثره حتی يبلغ السماء الثانية ، فيقول الملك الذی

فی السماء الثانية : قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا اراد بهذا عرض الدنيا، انا صاحب الدنيا لا ادع يجاوزنی الی غیری .

قال ، ثم تصعد الحفظه بعمل العبد مبتهجا بصدقته و صلوته ، فتعجب به الحفظه و تجاوزه الی السماء الثالثة فيقول الملك قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و ظهره ، انا الملك صاحب الکبر.

انه عمل و تكبر عمل الناس فی مجالسهم ، امرنی ربی ان لا ادع عمله يجاوزنی الی غیری .

و قال و تصعد الحفظه بعمل العبد يزهر كالکوكب الدری فی السماء له دوی بالتسبیح و الصوم و الحج فيمر به الی السماء الرابعة

فيقول لهم الملك قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و بطنه انا ملك العجب ، انه كان يعجب بنفسه ، انه عمل و ادخل نفسه العجب ، امرنی ربی ان لا ادع عمله يجاوزنی الی غیری .

قال : و تصعد الحفظه بعمل العبد كالعروس المزفوفة الی اهلها و تمر به الی ملك السماء الخامسة بالجهد و الصلوة ما بین الصلوتين

ولذلك العمل رنين کرنين الابل ، علیه ضوء كضوء الشمس فيقول الملك :

قفوا انا ملك الحسد و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و احمלוه علی عاتقه انه كان يحسد من يعلم او يعمل لله بطاعته و اذا رای

لاحد فضل فی العمل و العبادة حسده و وقع فيه فيحمل عی عاتقه و يلغنه عمله .

قال : و تصعد الحفظة بعمل العبد من الصلوة و الزكاة و الحج و العمرة فيجوز به الى السماء السادسة فيقول الملك : قفوا انا صاحب الرحمة ، اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و اطمسوا عينيه لان صاحبه لم يرحم شيئا اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا في الدنيا شمت به امرنى ربى ان لادع عمله يجاوزنى الى غيرى .

قال : و تصعد الحفظة بعمل العبد بفقهِه و اجتهاد و ورع و له صورة كالرعد وضوء كضوء البرق و معه ثلاث آلاف ملك فتمر به الى ملك السماء السابعة فيقول الملك :

قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احجب احجب عملا ليس لله انما اراد رفعته عندا القواد و ذكرا فى فى المجالس و صيتا فى المدائن امرنى ان لا ادع عمله يجاوزنى الى غيرى ما لم يكن لله خالصا.

قال : و تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة و زكوة و صيام و حج و عمرة و خلق حسن و صمت و ذكر كثير تشييعه الملائكة السموات و الملائكة السبعة بجماعتهم فيطئون الحجب كلها حتى يقوم بين يديه سبحانه ، فيشهدوا له بعمل و دعاء فيقول انتم حفظة عمل عبدى و انا رقيب على ما فى نفسه ، انه لم يردنى بهذا العمل ، عليه لعنتى ، فيقول الملائكة عليه لعنتك و لعنتنا.

قال : ثم بكى المعاذ قال : قلت يا رسول الله ما اعمل ؟

قال : اقتدا بنبيك يا معاذ، فى اليقين ، قال : قلت ، انت ، رسول الله و انا معاذ.

قال : و ان كان فى عملك تقصير يا معاذ، فاقطع لسانك عن اخوانك ، و عن حملة القرآن و ليكن ذنوبك عليك لا تحملها على اخوانك و عن حملة القرآن .

و ليكن ذنوبك عليك لا تحملها على اخوانك ، و لا تزك نفسك بتدميم اخوانك ، و لا ترفع نفسك بوضع اخوانك ، و لا ترائى بعملك .

و لا تدخل من الدنيا فى الآخرة و لا تفحش فى مجلسك لكى يحذروك بسوء خلقك .

و لا تناج مع رجل و انت مع اخرى ، و لا تتعظم على الناس ، فتقطع عنك خيرات الدنيا، و لا تمزق الناس ، فتمزقوك كلاب اهل النار، قال الله تعالى : ((و الناشطات نشطا)) افتدري ما الناشطا؟ كلاب اهل النار تنشط اللحم و العظم قلت : و من يطيق هذه الخصال ؟

قال : يا معاذ، اما انه يسير على من يسره الله عليه قال و ما راييت انا معاذا يكثر تلاوة القرآن كما يكثر تلاوة هذا الحديث .))

برای تو حدیثی گویم که هیچ پیامبری برای امتش چنین حدیثی نگفته باشد، که اگر آن را حفظ کردی (و به کار بردی) زندگی برایت مفید و پر منفعت خواهد بود، و اگر شنیدی و حفظش نکردی ، در پیشگاه خدا (در روز قیامت) حجتی نداری ، سپس فرمود، همانا خداوند هفت (دسته) از ملائکه را آفرید پیش از اینکه آسمانها را خلق نماید، سپس در هر آسمانی ملک و فرشته ای نهاد، که آن را به عظمتش تجلیل کند، و بر هر دری از درهای آسمانها فرشته نگهبانی را قرار داد، پس این فرشتگان نگهبان عمل بنده را از

هنگام صبح تا شب (که به رختخواب رود) می نویسند، آنگاه این فرشتگان نگهبان عمل بنده را به بالا می برد، و برای این عمل نوری است مانند نور خورشید تا به آسمان دنیا می رسد، پس تا این فرشتگان خواستند آن عمل را پاک و پاکیزه گردانند و تکثیرش کنند، فرشته نگهبان او گوید: بایستید و این عمل را به صورت صاحبش بزنید، من فرشته غیبت هستم، پس آنکه غیبت کند، نمی گذارم عملش به غیر از من تجاوز کند و اجازه نخواهم داد این عمل بالا رود، این دستور پروردگار من است.

راوی گوید: سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بار دیگر که فرشتگان عمل صالح دیگری را با خود به آسمان دوم بالا برند، باز ملک آن آسمان دستور توقف دهد و گوید این عمل را به صورت صاحبش بزنید که این آدمی از کار عمل خود تنها به دنیا چشم داشته و من صاحب دنیا هستم و اجازه نخواهم داد چنین عملی را از اینجا بالا برند.

فرشتگان بار دیگر عمل نیک بنده ای را که از صدقه و نماز خود مسرور و شادمان است، تا آسمان سوم بالا می برند ناگهان ملک سومین آسمان بانگ بردارد بایستید و این عمل را به صورت و پشت صاحبش بکوبید که من ملک کبر و تکبر هستم این بنده از عمل خود به کبر و تکبر افتاده است، و در محافل به آن فخر و تکبر فروخته است، پروردگارم فرمان داده است که عملی از این گونه را اجازه عبور از خویش ندهم.

باز فرشتگان، عمل بنده لای را که همچون ستاره ای در آسمان می درخشد با خود صعود دهند، این زمزمه تسبیح حق و روزه و حج داشته است ولی چون به چهارمین آسمان رسند، ملک آن آسمان گوید: بایستید و این عمل را بر پیکر صاحبش بکوبید که من فرشته عجب و خود پسندی هستم، این بنده به خود عجب ورزیده و از عمل خودش خوشش آمده، پروردگار به من دستور داده تا به اینگونه اعمال اجازه پرواز ندهم.

این مرتبه فرشتگان عملی به زیبایی عروس حجله، با خود به آسمانها با برند صاحب این عمل جهاد نموده و در میان نمازهای فریضه، نافله به جای آورده و عملش هم چون شتری صیحه می کشد و روشنائی و نور از آن چون خورشید می تابد تا آنکه به آسمان پنجم رسد اما باز هم ملک آن آسمان فرمان دهد: توقف کنید و این عمل را به صاحبش برگردانید و به گردنش ببندید که من ملک حسد هستم و این بنده به حسادت گرفتار است و از دیدن هر کس که عملی یا علمی در اطاعت حق تعالی دارد، به حسد می افتد و چشم دیدار کسی را که از وی در علم و عبادت برتر است ندارد و در حق او سخن ناروا می گوید.

خلاصه آن عمل برگردن عامل آن بار می شود و آن اعمال و عبادات او را لعنت و نفرین کنند.

بار دیگر فرشتگان، نماز و زکات و حج و عمره بنده ای را تا به آسمان ششم فرا می برند، اما باز ملک آن آسمان ندا دهد که: توقف کنید من فرشته رحمت هستم، این عمل را به صورت صاحبش بکوبید و نور از دیدگانش باز گیرید که این بنده را به مردمان ترجمی نیست و چون کسی به گناهی گرفتار آید و یا به سختی و مصیبتی در دنیا مبتلا شود، زبان به شماتت و سرزنش او گشاید، پروردگار من دستور داده است، اعمال چنین مردمان را نگذارم که از من عبور دهند.

باز هم فرشتگان نگهبان ، جهد و کوشش در طریق عبادت و ورع و پارسائی بنده ای را که چون رعد می غرد و چون برق می جهد و نور می بخشد و با آن ، سه هزار فرشته همراهی می کنند، تا به آسمان هفتم بالا می برند، ولی ، ناگهان فرشته آن آسمان فرمان می دهد: توقف کنید و این عمل را بر چهره صاحبش بکوبید من فرشته حجاب هستم و از آن اعمال که محض پروردگار نباشد ممانعت خواهم کرد، این بنده از اعمال خود، رفعت منزلت خویش نزد بزرگان می طلبیده و می خواسته است که نامش را در محافل باز گویند و در شهرها معروف و مشهور گردد، خدای من امر فرموده تا اعمال و عبادتی را که محض پروردگار نباشد، اجازه صعود ندهم .

و بالاخره فرشتگان ، نماز و روزه و حج و عمره خلق و سکوت و ذکر فراوان بنده ای را که به اعمال خود شادمان است و با آن همه فرشتگان آسمان ها و ملائکه هفتگانه همراهند صعود دهند و پرده ها را یک به یک از پیش بردارند و در برابر حق تعالی قرار دهند و به عمل عبادت او گواهی دهند، اما خداوند عزوجل فرماید: ای فرشتگان ، شما حفظه و نگهبانان اعمال بندگان من هستید و من خود، مراقب آنچه در باطن و قلب آنان می گذرد، می باشم ، این بنده در عبادت خود خالص نبوده و آن را به خاطر من انجام نداده است ، لعنت من بر او باد فرشتگان نیز او را نفرین و لعنت کنند. از گفتار پیامبر، معاذبه گریه و زاری افتاد و گفت : ای رسول خدا پس من را چاره چیست ؟ و چه باید بکنم ؟ فرمود: ای معاذ، در یقین و اعتماد به پیامبر خود اقتدا و از او پیروی کن ، گفتم : شما پیامبر خدا هستید و من معاذ هستم فرمود: ای معاذ اگر در عمل خود تقصیر و کوتاهی می بینی پس دست کم زبان خویش را از برادران خود و از حاملین قرآن دور بدار و گناهان خود را، خود به گردن بگیر و بر دوش دیگران ميفکن و با مذمت و بدگوئی نسبت به آنان در صدد تحسین و تنزیه خویشتن مباش و با فرو افکندن ایشان ، پای منزلت و رفعت خویش را استوار نکن ، هرگز در اعمال خود ریا و خود نمائی نکن و دنیا را در آخرت خود راه مده و در محفل خود، زبان به دشنام دیگران باز نکن ، تا از گرد تو پراکنده نگردند و در حضور یکی با دیگری نجوا گونه سخن آغاز مکن و خود را به باد طعنه مگیر و زبان از نیش زدن ایشان باز دار تا گرفتار لعن و گزیدن سگان اهل جهنم نگردی ؛ خداوند متعال می فرماید: ((و الناشطات نشطا)) ((می دانی که ناشطات چیست ؟ این همان سگان اهل جهنم هستند که گوشت و استخوان را می گزند و می جوئند. گفتم : یا رسوا الله کیست که بتواند این خصال را در خود جمع سازد؟ فرمود: ای معاذ اگر خدا بخواهد آن را برای بنده خود آسان می کند و آنگاه که مشیت حق باشد دیگر چه اهمیتی خواهد داشت .

راوی گفت : معاذ را پس از این واقعه می دیدم که بیش از آنچه به تلاوت قرآن پردازد به تلاوت این حدیث مشغول می باشد.(۱۱۱)

دعای کفن که انسان بوسیله آن بهشتی می شود

هدیه ای که عالم ربانی مرحوم ملاسد الله بافقی برای سفر آخرت به آقای شیخ محمد شریف رازی داد و از او عهد و پیمان گرفت که جز به دوستداران اهل بیت علیهم السلام دعا را ندهد که اگر در کفن میت گذارند هیچگاه عذاب نشود و این حدیث ظاهرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است :

((بسم الله الرحمن الرحيم : اللهم ان هذا اول قدومی الیک فاکرمنی فان الضیف اذا نزل بقوم یكرم و انت اولی بالکرامه ...
الهی ما دمت حیا عصیتک و انت احسنت علی ((الی)) فالان انقطع عصیانی فلاتقطع احسانک عنی ، با رب اعتقنی من النار بمحمد و آله الاطهار الابرار الاخیار و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین .(۱۱۲)))
آمرزش گناهان

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر کسی که سوره قدر را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب پروردگار ندا کند که خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده عملت را دوباره شروع کن و از سر گیر.(مفاتیح)

تعجب از کسی که از چهار چیز می ترسد و به چهار چیز پناه نمی برد

((عن جعفر بن محمد علیه السلام قال : عجت لمن فزع من اربعة ، کیف لا یفزع الی اربعة :

عجت لمن خاف کیف لا یفزع الی قوله عزوجل ((حسبنا الله و نعم الوکیل))(۱۱۳)

فانی سمعت جل جلاله یقول بعقبها: فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسهم سوء))

و عجت لمن اغتم کیف لا یفزع الی قوله عزوجل : ((لاآله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین))(۱۱۴) فانی سمعت الله عزوجل

شانه یقول بعقبها ((فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین))

و عجت لمن مکر به کیف لا یفزع الی قوله تعالی ((و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد)) (۱۱۵) فانی سمعت جل و تقدس

یقول بعقبها ((فوقیه الله سیئات ما مکروا(۱۱۶)))

و عجت لمن اراد الدنیا و زینتها، کیف لا یفزع الی قوله تبارک و تعالی ((ما شاء الله لا قوه الا الله)) فانی سمعت الله عز اسمه یقول

بعقبها ((ان ترن اقل منک مالا و ولدا، فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک و عسی موجب))(۱۱۷)

امام ششم فرمود: تعجب می کنم از کسی که از چهار چیز می ترسد ولی به چهار چیز پناه نمی برد.

۱- در شگفتم از کسی که از دشمن می ترسد چرا به قول خدا پناه نمی برد که فرمود: ((خدا ما را بس است و خوب و کیلی است))

چون شنیدم خدا دنبالش فرمود: ((با نعمت و فضل خدا برگشتند، بدی به آنها نرسید)).

۲- در شگفتم از کسی که اندوهناک است چرا پناه نمی برد به گفتار خدا ((لا اله الا الله سبحانک انی کنت من الظالمین)) نیست

معبود به حق جز ذات الله که پاک و منزّه هستی تو و من از ستمکاران هستم)) زیرا شنیدم خداوند در دنبال آن می فرماید ((در

خواست هایش را اجابت کردیم و از اندوه رهائیش دادیم و این گونه مؤ منان را می رهانیم)).

۳- در شگفتم از کسی که گرفتار مکار و بداندیش است ، چرا به این گفته خدا پناه نمی برد: ((و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالهباد)) کار خود را به خداوند واگذار نمودم زیرا خداوند به بندگان بینا است)) چون شنیدم که خداوند دنبالش می فرماید: ((خداوند او را از بدیهائی که درباره او اندیشه داشتند حفظ نمود))

۴- در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرامش آن است چرا به گفته خداوند پناه نمی برد: ((ما شاء الله لا قوة الا بالله هر چه خدا خواست همان می شود قدرت و نیروئی نیست جز به خواست خدا)) زیرا شنیدم که خداوند در ادامه آن می فرماید: ((اگر چه می بینی اکنون دارائی و فرزند من از تو کمتر است ، امید است خدا بهتر از باغ تو به من دهد)) عسی معنی مثبت می دهد یعنی خدا عطا می کند.

شمع و پروانه

در طواف شمع گفتا این سخن پروانه ای
سوختم زین آشنایان ای خوشا بیگانه ای
بلبل از هجر گل و پروانه از دیدار شمع
هر کسی نوعی بسوزد در غم جانانه ای
پروانه سوخت شمع فرو ریخت شب گذشت
ای و ای من که قصه دل نا تمام ماند
وفای شمع را نازم که بعد از سوختن هر دم
بسر خاکستری از ماتم پروانه می ریزد
شمع بی پروانه را مانم که از بی همدمی
هر چه دارد اشک می ریزد نثار خویشتن
من بودم و پروانه و شمع و شب هجران
خوش ساخته بودیم بهم سوخته ای چند
شمع اگر پروانه را پر سوخت خیر از خود ندید

آه عاشق زود گیرد دامن معشوق

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند

ای دوست بیا رحم به تنهائی ما کن

تا شمع رخس مهر فروز من و تست

ای دوست بیا که وقت سوز من تست
بنشسته و جز شمع کسی پیشش نیست
بشتاب کنون که روز روز من و توست
شد منور از قدوم میهمان کاشانه ام
خانه ام فانوس و مهمان شمع و من پروانه ام
داستان شب هجران تو گفتم با شمع
آن قدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
شمه ای از گل روی تو به بلبل گفتم
آن تنگ حوصله رسوای گلستانم کرد(۱۱۸)
با بی هنری چند هنر بفروشی
خرمهره به قیمت گهر بفروشی
ترسم که کند آتش رسوائی دود
تا کی بکسان هیزم تر بفروشی
بی کمالیهای انسان در سخن پیدا شود
پسته بی مغز چون لب وا کند رسوا شود
اشعار سعدی در مورد اهل دنیا
اهل دنیا از کهنین مهین
لعه الله علیهم اجمعین
این دغل دوستان که می بینی
مگسانند دور شیرینی
تا طعامی که هست می نوشند
همچو زنبور بر تو می جوشند
تا بروزی که ده خراب شود
کیسه چون کاسه حباب شود
ترک صحبت کنند و دلداری

دوستی خود نبود پنداری

بار دیگر که بخت باز آید

زندگانی بر به سر فراز آید

دوغبائی بپز که از چپ و راست

در وی افتند چون مگس در ماست

راست خواهی سگان بازارند

کاستخوان از تو دوست تر دارند

جناس لفظی در مورد کتاب

درسی نبود هر آنچه در سینه بود

گویند که علم عشق درسی نبود

صدخانه پر از کتاب سودی ندهد

باید که کتابخانه در سینه بود(۱۱۹)

رباعی

ترکی که عقل و دین و دل از ما گرفته است

ما خود ندیده ایم به یغما گرفته است

گویند مهر او زدل خویش کن برون

کی می توانم اینکه به دل جا گرفت است

ازدواج موقت و ثواب آن

مؤلف گوید:

که آیه ۲۳ از سوره نساء بر عقد موقت و متعه دلالت دارد:

فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فربیضه

یعنی آنچه را که خواستید متعه یا عقد موقت کنید از زنها پس به آنان اجر مسمی یا مهریه دهید که واجب است (۱۲۰)

و روایات زیادی در ثواب عقد موقت وارد شده در کتاب بحار جلد ۱۰۳ صفحه ۳۰۵ به بعد که از جمله این روایت است که :

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مستحب است برای مرد که تزویج متعه نماید و دوست ندارم برای مردی از شما که از دنیا بیرون رود تا عقد موقت بنماید و لو اینکه یک مرتبه باشد.

و در روایت صحیح از محمد بن مسلم نقل شده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا عقد موقت نموده ای و متعه کرده ای؟ عرض کردم نه امام فرمود: از دنیا بیرون نرو تا اینکه سنت پیامبر را زنده کرده باشی یعنی صیغه عقد موقت با زنان را انجام بدهی. و در روایت ابوبصیر است که گفت:

وارد شدم بر امام صادق علیه السلام پس فرمود: ای ابا محمد از وقتی که از خانواده ات دور شده ای آیا ازدواج موقت نموده ای؟ عرض ذکر کردم: نه فرمود: چرا؟ عرض کردم پولی که از مخارجم زیاد بیاید ندارم، پس گفت: دستور داد که برایم پولی بیاورند و فرمود: تو را قسم می دهم که بروی به منزل و این کار را حتما انجام دهی، پس ابوبصیر گفت: رفتم به منزل و سفارش آن حضرت را انجام دادم.

و صالح بن عقبه از امام باقر علیه السلام نقل کرده که:

به آن حضرت عرض کردم کسیکه ازدواج موقت با زنان انجام می دهد آیا ثوابی دارد؟ فرمود: اگر برای رضا و خوسنودی خدا و برای مخالفت با فلانی انجام داده باشد، کلامی از دهانش بیرون نیاید جز اینکه خدا بنویسد برای او حسنه و پاداشی و وقتی به زوجه موقتش وارد شود خدا گناهی را از او ببخشد و وقتی غسل کند بعدد موهایش که آب بر آن می ریزد گناه از او ببخشد، گفتم بعدد موهایش؟ فرمود بلی بعدد موهایش.

و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

هیچ مردی نیست که ازدواج موقت نماید سپس غسل کند خداوند از هر قطره ای که از او در هنگام غسل بر روی پوست بدنش می ریزد هفتاد فرشته خلق کرده که برای او استغفار کنند تا روز قیامت و لعنت کنند دوری کننده از ازدواج موقت راتا روز قیامت.

و نقل است که مردی از قریش گفت: دختر عمه ای داشتم که مال زیادی داشت فرستاد سراغ من و گفت: تو می دانی که مردان زیادی از من خواستگاری کردند و من با آنان ازدواج نکردم، و سراغ تو نفرستادم به این جهت که به مردان علاقه دارم، جز اینکه به من رسیده که متعه و عقد موقت را خدا در قرآنش حلال نموده و حضرت رسول (ص) مستحب دانسته ولی عمر حرام کرده، پس دوست داشتم که خدا را اطاعت کنم و نافرمانی از عمر نمایم پس مرا به ازدواج موقت خود درآور، پس به او گفتم: می روم خدمت امام باقر علیه السلام و با او مشورت می کنم، لذا بر امام وارد شدم و با ایشان مشورت نمودم امام فرمود: انجام بده (۱۲۱) مؤلف گوید:

متعه احکام و شرائطی دارد که در رساله های عملیه فقهاء و مراجع ذکر شده.

باید دانست که متعه و عقد موقت به دو امر تحقق می پذیرد:

اول : ذکر مدت که مثلا ازدواج موقت با این زن را دو ساعته یا یک ماهه یا یک ساله و غیره انجام می دهد .

دوم : ذکر مهریه که پولی یا چیز دیگری را مهریه زن قرار دهد.

خواندن صیغه عقد موقت

اگر اول زن بگوید: ((زوجتک نفسی المدة المعلومه على المهر المعلوم))

یعنی زن بگوید: خود را زن تو نمودم در مدتی که معلوم شده و به مهری که معین شده است (که باید مدت متعه و مهریه را مشخص کنند) و بعد بدون فاصله مرد بگوید: قبلت هکذا یعنی با همین شرائط قبول کردم این عقد صحیح است و زن می تواند به جای ((زوجتک نفسی بگوید: متعتک نفسی))

خواندن عقد موقت طبق نظریه مراجع

اگر زن و مرد بخواهد خودشان صیغه عقد موقت را بخوانند، پس از آنکه مهر و مدت عقد را دقیقاً معین کردند، چنانچه ابتدا زن

بگوید: (((زوجتک نفسی فی المدة المعلومه على المهر المعلوم)))) یعنی ((خود را زن تو نمودم در مدتی که معلوم شده و به

مهری که معین شده است) و بلافاصله مرد بگوید: ((قبلت هکذا)) یعنی ((به همین گونه قبول کردم)) عقد صحیح است .

و می تواند بگوید: (((متعتک نفسی فی المدة المعلومه على المهر المعلوم)))) و بعد بلافاصله مرد بگوید (((قبلت هکذا))))

و اگر کسی را وکیل کنند، (۱۲۲) یعنی یک نفر از طرف زن وکیل باشد و یک نفر از طرف مرد چنانچه مثلاً اسم مرد ((احمد)) و اسم

زن ((فاطمه)) باشد و وکیل زن بگوید: (((متعت موکلک احمد موکلتی فاطمه فی المدة المعلومه على المهر المعلوم)))) یعنی :

((موکل خودم فاطمه را در مدتی که معلوم شده به زوجیت موکل تو احمد در آوردم به مهری که معین است)) و بلافاصله وکیل

مرد بگوید: (((قبلت هکذا)))) یعنی ((به همین گونه قبول کردم)) صحیح می باشد، و می تواند به جای ((متعت)) ((زوجت))

بگوید.

اگر یک نفر از طرف مرد و زن در خواندن صیغه عقد موقت وکیل شود، چنانچه مثلاً اسم مرد ((احمد)) و اسم زن ((فاطمه)) باشد و

وکیل بگوید: (((متعت موکلی احمد موکلتی فاطمه فی المدة المعلومه على المهر المعلوم))))

یعنی ((موکل خود فاطمه را در مدتی که معلوم شده به زوجیت موکل خودم احمد در آوردم به مهری که معین شده است)) و

بلافاصله بگوید: (((قبلت هکذا)))) یعنی ((به همین گونه قبول کردم)) عقد صحیح می باشد، و به جای ((متعت)) می تواند

((زوجت)) بگوید.

اجرای صیغه عقد (چه موقت و چه دائم) باید به عربی صحیح خوانده شود و چنانچه نتوانند یا باید وکیل بگیرند که صیغه را از

طرف آنان بخوانند و یا به هر زبانی که می توانند بخوانند و اگر زن نتواند صیغه را به عربی بخواند: باید با قصد ازدواج موقت بگوید:

خود را زن تو نمودم در مدتی که معلوم شده (مثلا یک ماه یا ده روز یا یک ساعت) به مهری که معین شده (مثلا پنج هزار تومان یا ده یا صد هزار تومان) و مرد هم بلافاصله بگوید: ((به همین گونه قبول کردم)) در اینصورت صحیح است و هیچ اشکالی ندارد. البته دختر حق ندارد بدون اجازه پدر یا اگر پدر ندارد بدون اجازه جد پدری به عقد موقت کسی در آید، اگر چه به حد بلوغ رسیده باشد و رشد فکری و جسمی هم داشته باشد.

خواندن عقد دائم

هرگاه زن و مرد بخواهند خودشان صیغه عقد دائم را اجرا کنند در صورتی که ابتدا زن بگوید: (((زوجتک نفسی علی الصداق المعلوم)))) یعنی ((خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده)) و بلافاصله مرد بگوید: (((قبلت التزویج علی الصداق المعلوم)))) یعنی ((قبول کردم ازدواج را به مهری که معین شده)) عقد صحیح است .

و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلا اسم مرد ((احمد)) و اسم زن ((فاطمه)) باشد و وکیل زن خطاب به وکیل مرد بگوید: ((زوجت موکلک موکلتی فاطمه علی الصداق المعلوم)) یعنی ((موکل خودم فاطمه را به زوجیت موکل خود احمد در آوردم به مهری که معین شده)) و بلافاصله وکیل مرد بگوید ((قبلت التزویج لموکلای احمد علی الصداق المعلوم)) یعنی : ((قبول کردم ازدواج را برای موکلم احمد، به مهری که معین شده)) عقد صحیح می باشد. شیعه علی گفتارش با عملش یکی است

((عن موسى بن بكر الواسطي قال : قال لي ابو الحسن عليه السلام : لو ميزت شيعة لم اجد لهم الا و اصفه و لو امتحنتهم لما وجدتهم الا مرتدين و لو تمحصتهم لما خلص من الالف واحد، و لو غربلتهم غربله لم يبق منهم الا ما كان لي ، انهم طال ما اتكوا على الارائك ، فقالوا نحن شيعة على انما شيعة على من صدق قوله فعله .(۱۲۳)))

موسی بن بکر واسطی گفت : حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر به من فرمود: اگر شیعیانم را جدا کنم نمی بینم و نمی یابم آنها را جز وصف کننده (و اینکه تعریف و مدح خود را بنمایند) و اگر آنان را امتحان کنم نمی یابم آنان را جز مرتد و از دین برگشته ، و اگر آنان را آزمایش کنم از هزار نفر یکی (در شیعه بودنش) خالص نباشد، و اگر آنان را غربال کنم (و حرکت دهم) باقی نماند برای من جز آنچه که مال من است (یعنی خود غربال)، آنها چه بسیار از وقتها است که تکیه داده اند بر صندلی ها، و می گویند: ما شیعه علی هستیم ، (این را بدانند که) فقط شیعه علی علیه السلام کسی است که عمل او گفتارش را تصدیق کند (یعنی هر حرفی می زند طبق آن عمل کند نه اینکه دروغ بگوید).

به سوی مدینه

یا رسول الله مهمان توایم

میهمان تو ز ایران توئیم

سید عالم تو صاحب خانه ای

ما گرسنه بر سر خوان توئیم

در هوایت بال و پر بگشاده ایم

ما کبوترهای ایوان توئیم

از طف سوزان هجران سوختیم

تشته آبی زباران توئیم

دور نزدیکیم نی نزدیک دور

در حریم عشق ، جیران توئیم

خسته خار مگیلان طریق

خرم از عطر گلستان توئیم

جان و دل قربان جانان کرده ایم

تشنگان عید قربان توئیم

خنده مان با اشک و آه آمیخته

شمع سوزان شبستان توئیم

قبله ما سوی شرق و غرب نیست

ما به این و آن نه ایم آن توئیم

گفته ای سلمان زاهل بیت ماست

ما زاهل بیت سلمان توئیم

با تو پیمان ارادت بسته ایم

همچنان بر عهد و پیمان توئیم (۱۲۴)

مرثیه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

طشت پر خون جگر دیدن مرا باور نبود

دست گلچین بشکند گل این چنین پرپر نبود

پیش خواهر از دهانت خون دل آمد برون

بعد مادر کاش دیگر زنده این خواهر نبود

می نشستنی پای منبر می شنیدی ناسزا

خون دل خوردن زغلطیدن به خون کمتر نبود

بارها زهر جفا مسموم بنمودت ولی

هیچ زهری کارگر چون دفعه آخر نبود

کی روا بودت که همسر دشمن جانت شود

کین جفا در حق تو ای کاش از همسر نبود

بعد کشتن تیر باران پیکرت گردید و کاش

این جنایت در کنار قبر پیغمبر نبود

چشمها را هر چه بستم در گلستان بقیع

آنچه گل دیدم به غیر از لاله پرپر نبود

مرثیه سینه زنی امام حسن مجتبی علیه السلام

بی برادر شدم کشته شد مجتبی

زینبا زینبا زینبا زینبا

خواهر مهربان گریه کن زین عزا

زینبا زینبا زینبا زینبا

خواهر غمزده موسم غم شده

موسم ناله و اشک و ماتم شده

چهره عالم از غصه در هم شده

عرشیان از غمت کرده ماتم بپا

آتش زهر کین شعله زد بر دلش

آنکه عمری غم و غصه شد حاصلش

عاقبت همسر او شده قاتلش

خواهر مهربان گریه کن زین عزا(۱۲۵)

زینبا زینبا زینبا زینبا

زینبا زینبا زینبا زینبا

عجله کار شیطان است مگر در چند مورد

بزرگان دین گفته اند: عجله کار شیطان است مگر در چند مورد

۱- وقت نماز که رسید باید عجله نمود که وقت فضیلت آن نگذرد.

۲- در دفن میت باید در صورت امکان عجله نمود.

۳- در مورد دختر شوهر دادن در صورت امکان باید شتاب کرد.

۴- در ادای قرض باید عجله نمود.

۵- وقتی مهمان وارد خانه شد در غذا و طعام دادن به او باید عجله نمود.

۶- اگر گناهی از شخصی سرزد باید در توبه عجله نماید. (۱۲۶)

احترام به مادر

روزی یک نفر به حضور استاد ابواسحاق که از دانشمندان بزرگ است آمده و گفت : در خواب دیدم که محاسن تو با جواهرات و در و یاقوت زینت داده شده جواب داد که خواب تو درست است ، زیرا من شب گذشته محاسن خود را زیر پای مادرم گذاشتم . (۱۲۷)

احترام به پدر و مادر

در حدیث است : اگر به پدر و مادر دعا نکنی روزیت قطع خواهد شد و باز در حدیث است ، کسیکه قبر پدر و مادر خود را یا یکی از آنانرا در هر جمعه ای زیارت کند او به پدر و مادر خود نیکی کرده ، سعدی گوید:

سالها بگذرد که گذر

نکنی سوی تربت پدرت

تو بجای پدر چه کردی خیر

تا همان چشم داری از پسرت . (۱۲۸)

شخصی به حضرت رسول (ص) از پدر خود شکایت کرد که با من بد رفتاری می کند و مال مرا از دستم می گیرد، حضرت رسول (ص) پدر او را حاضر کرد، دید پیر مردی است که با عصا می آید حضرت فرمود: چرا در حق فرزندت بد رفتاری می کنی ، عرض کرد یا رسول الله (ص) مدتی او ضعیف بود و من با قدرت و نیرو و او فقیر بود و من ثروتمند، آن وقت من هیچگاه در خصوص این فرزند از چیزی مضایقه نکردم ، و امروز من ضعیفم و او قوی ، و من فقیرم و او ثروتمند و غنی ، از دادن مال خود به من بخل می ورزد، حضرت رسول (ص) گریه کرد و فرمود: سنگ . خاری نیست مگر اینکه شنید گفتار این مرد پیر را و گریه کرد، سپس به پسر فرمود: (((انت و مالک لابیک)))) تو و هر چه داری مال پدرت می باشد.

یکی از عرفا می گوید: سی سال است که من فرزند خود را به چیزی امر نکرده ام به جهت اینکه ترسیده ام مبادا، جوانی او را مغرور کند و از امر من سرپیچی کند به این جهت خداوند او را غذاب فرماید.(۱۲۹)

ادب

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

((کن ابن من شئت و اکتسب ادبا

یغنیک محموده عن النسب

ان الفتی من یقول ها انا ذا

لیس الفتی من یقول کان ابی

فرزند هر که خواهی باش ولی ادب و هنر را کسب کن# تا خوبی هنر و ادب تو را از نسب (پدری) بی نیاز کند # جوان کسی است که بگوید من چنین چنان هستم # نه کسی که بگوید پدرم چنین و چنان بود.

و شاعر فارسی زبان گوید:

فرزند هنر باش نه فرزند پدر

فرزند هنر زنده کند نام پدر

باز شاعر گوید:

گر چه بالا نشستن از نسب است

لیک پایین نشستن از ادب است

قل هو الله بین که در قرآن

زیر تبت یدا ابی لهب است (۱۳۰)

آدم

صیاد ازل که دانه در دام نهاد

صیدی بگرفت و آدمش نام نهاد

آمد سحری ندا زمیخانه ما

کای رند خراباتی و دیوانه ما

برخیز که پر کنیم پیمانه ز می

زان پیش که پر کنند پیمانه ما

ای بی خبر این جسم مجسم هیچ است

و این دایره سپهر ارقم هیچ است

در یاب که در کشاکش موت و حیات

وابسته یک دمیم و آن هم هیچ است

از منزل کفر تا بدین یک نفس است

از عالم کفر تا یقین یک نفس است

این یک نفس عزیز خود خوش می دار

چون حاصل عمر ما همین یک نفس است

معما

در آشیان قدس دو مرغان زیر کند

کاندر فضای ربع زمین دانه می خورند

هستند و نیستند و نهانند و آشکارند

در پیش ذوالجلال نه جسم و نه جوهرند (۱۳۱)

لطیفه

شخصی از جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محسن قرائتی زید عزه نقل کرد که گفت از تلویزیون شنیدم که

میگفت : روزی بچه ای را دیدم پشت در خانه ای ایستاده و ناراحت است گفتم : بچه چرا اینجا ایستاده ای و ناراحتی ، گفت : می

خواهم زنگ در خانه را بزنم و قدم کوتاه است و نمی توانم ، گفتم این که ناراحتی ندارد، من برایت زنگ میزنم گفت نه تو مرا بغل

کن تا من خودم زنگ بزنم ، من او را بغل کردم و او زنگ در خانه را زد گفت حالا بیا تا با هم فرار کنیم ...

لطیفه

روزی به ناصرالدین شاه خبر دادند که در شهر مردی شیاد و کلاه برداری پیدا شده است که گوش آدمهای زیرک را می برد، از این

قرار آدمهای ساده لوح حسابشان معلوم است شاه از شنیدن این خبر بسیار عصبانی شد، فوراً دستور داد که او را به هر قیمتی است

دستگیر کرده و به حضور بیاورند، یک ساعت بعد مرد شیاد دستگیر شده و به بارگاه آوردند.

شاه تا چشمش به قیافه وی افتاد فریاد کرد قبل از آنکه تو را به حبس بیندازم میل دارم برای من تعریف کنی که چطور گوش

مردم را می بری ؟ مرد شیاد قیافه مظلومانه ای به خود گرفته و گفت : قربان با تعریف کردن منظورتان عملی نمی شود، شما باید

ابزار و ادوات یا ساده تر بگویم چاقوی گوش بری بنده را ببینید تا از جریان کار من اطلاع پیدا کنید، شاه گفت : کجاست ، ابزار و

چاقوی گوش بریت را بیرون بیاور ببینم ، مردک دوباره قیافه مظلومانه به خود گرفته و جواب داد قربان متأسفانه از ترس مأموران شما همه اش را در آب ریختم ، ولی اگر الان دو تومان به بنده مرحمت کنید، عین آنها را از بازار خریده و به شما نشان خواهم داد به شرطی که مأمورین شما همراه من نباشد، شاه قبول کرد فوراً دستور داد که دو تومان به او بدهید، مردک وقتی که پول را گرفت با وقار تمام از بارگاه خارج گردید، ولی شاه هر قدر منتظر ماند از مراجعتش خبری نشد، ناچار برای دومین بار، عده ای را به دنبال او فرستاد، مأمورین پس از بیست و چهار ساعت جستجو او را در گوشه قهوه خانه ای پیدا کردند و به حضور شاه آوردند شاه با حالت غضب گفت : چرا دیروز مراجعه نکردی کو ابزار و چاقوی گوش بری تو، شاید جواب داد قربان دیگر نشان دادن ابزار و چاقوی گوش بری لزومی ندارد زیرا من دیروز با گرفتن دو تومان از شما عملاً نشان دادم که گوش مردم را چطور می برم (۱۳۲)

لطیفه

روزی عربی به دیار عجم آمد اتفاقاً ماه محرم بود و همه جا مجالس عزای حضرت امام حسین علیه السلام بر پا بود و غذا و طعام های چرب و شیرین و چای و شربت می دادند او تعجب کرده و پرسید چه ماهی است ؟ به او گفتند: ماه محرم الحرام است ، او رفت و سال بعد آمد دید از عزاداری و تکیه ها و حسینیه ها و غذاهای چرب و شیرین و چای و شربت خبری نیست و فقط در مساجد باز است و هیچ کس هیچ چیز نمی خورد، پرسید این چه ماهی است ؟ گفتند: ماه رمضان المبارک است عرب گفت : سبحان الله بر عکس نامگذاری کرده اند باید بگویند محرم المبارک و رمضان الحرام .

حج خانه خدا و حج صاحب خانه

شخص عارفی از اولیاء خدا سالی اراده سفر حج نمود، پسری داشت پرسید پدرجان کجا اراده داری ، گفت : به زیارت خانه خدا می روم ، پسر خیال کرد که هر کس خانه خدا را ببیند خدا را هم می بیند، گفت : پدرجان مرا نیز همراه خود ببر، پدر گفت : تو را صلاح نیست ، پسر اصرار نمود، او هم ناچار پسر را به دنبال خود به حج برد، تا به میقات رسیدند احرام بستند و لبیک گویان بر حرم داخل شدند، به محض ورود، آن پسر چنان متحیر شد که فوراً به زمین افتاد و روح از بدنش بیرون رفت ، عارف دچار وحشت شده و می گفت ، کجا رفت فرزند من و چه شد پاره جگر من ، از گوشه خانه خدا صدائی بلند شد، تو خانه را می طلبیدی او را یافتی ، و پسر تو پروردگار و صاحب خانه را طلبید او هم به مراد خویش رسید، از هاتف غیبی صدائی شنید که او نه در قبر و نه در زمین و نه در بهشت است بلکه اوست ((فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر)) او جایگاهش در نزد پروردگار است (۱۳۳)

تربت امام حسین

مرحوم علامه سید نعمت الله جزائری صاحب کتاب زهر الربیع گوید: چشمم ضعیف و کم دید شده بود، پس رفتم در کربلاء و در زیر گنبد حضرت سیدالشهداء علیه السلام زیارت عاشورا را خواندم پس در روز دوم یا سوم که در آنجا بودم وقتی که زوار خارج شدند

خدام روضه مطهره آن حضرت آنجا را جارو نمودند که فرش پهن کنند من و جمعی دیگر نرفتیم و در زیر قبه آن حضرت ماندیم پس یک مقدار گردی از جارو نمودن فرشها پیدا شد من چشمهایم را باز نگاهداشتم تا از آن غبارها پر کنم پس وقتی که چشمهایم را از غبار زوار و خاکهای قبه آن حضرت پر کردم و از روضه مطهره آن حضرت خارج شدم چشمهایم مانند چراغ نورانی گشته و تا حال هیچ دردی عارض من نشده و هیچ چشمهایم را معالجه و درمان نکرده ام جز با غبار و تربت آن حضرت ، که از تربت آن حضرت سرمه ساخته و به داخل چشمم می مالم .(۱۳۴)

لطیفه

مرحوم علامه سید نعمت الله جزائری گوید: در زمان ما یکی از صوفیه (که به آنان پیر می گویند) در اصفهان بود، برای من نقل کردند که مردی پسر بچه ای آنان نمکی و زیبا داشت ، او را آورد در نزد این پیر تا به او ورد و ذکر بیاموزد و به او گفت : این پسر بچه غلام شما باشد تا به او ذکر تعلیم نمائی .

پیر به پسر بچه حجره ای داد و هر روز ورد و ذکر مخصوصی از صوفیان به او یاد می داد، پس چون خواست برخیزد قبضه ای از تسبیح چوبی خود را گرفت ، و گفت : من استخار نمودم شب را در نزد تو بمانم استخاره ام خوب آمده ، پسر بچه برای او فرشی پهن نمود و هر کدام بر روی فرش خود خوابیدند، پس از آن به پسر گفت : دوباره استخاره کردم که من با تو بر روی یک فرش بخوابم استخاره ام خوب آمده ، پسر فرش پهن نموده و دو نفری بر روی یک فرش خوابیدند سپس استخاره کرد که با او معانقه کند، به پسر گفت : استخاره خوب آمد در این هنگام پسر ساکت شد، سپس پیر گفت من استخاره کردم و از خدا طلب عفو نمودم ، که در شکم تو نوری از نور خودم قرار دهم استخاره ام خوب آمد، وقتی که پسر متوجه شد که الان است که ...با صدای بلند فریاد زد که به فریادم برسید که او به من قصد سوء دارد پس مردم آمدند و پسر را از نور این پیر صوفی خلاص کردند، و او را به نزد پدرش فرستادند، مردم از دیانت ریائی او در شگفت شدند که چه ظاهر خوبی داشت اما باطنش با شیطان بوده است .(۱۳۵)

بهلول و ابوحنیفه

در کتابها نقل شده که بهلول روزی به مسجد آمد دید ابوحنیفه دارد درس می دهد، و در میان صحبتهایش گفت : امام صادق (ع) چیزهایی می گوید که من از کلام او تعجب می کنم .

۱- می گوید خداوند تبارک و تعالی موجود است ولی نه در دنیا و نه در آخرت دیده نمی شود و آیا می شود چیزی موجود باشد و دیده نشود این نیست جز تناقض زیرا که موجود بودن . دیده نشدن تناقض دارد.

۲- می گوید شیطان در آتش عذاب می شود، با اینکه شیطان از آتش خلق شده ، پس چگونه چیزی عذاب می شود با همان چیزی که از آن آفریده شده .

۳- باز امام صادق می گوید هر كاری كه بندگان خدا انجام می دهند خودشان آن را انجام می دهند خدا انجام نمی دهد، با این كه آیات دلالت دارد كه خدا همه كارها را انجام می دهد.

بهلول هنگامی كه این مطالب را از ابوحنیفه شنید كلوخی برداشت و به مغز ابوحنیفه زد، در این هنگام خون به ریش و صورت ابوحنیفه جاری شد ابوحنیفه به سرعت پیش خلیفه رفت و از بهلول شكایت كرد، بهلول را حاضر كردند و از او علت این عمل را جویا شدند، بهلول به خلیفه گفت : او می گوید كه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در سه مسئله اشتباه نموده .

۱- ابوحنیفه خیال می كند هیچ كاری فاعلی ندارد جز خدای متعال ، بنابر این زخم سر او كار خدا است و من تقصیری ندارم .

۲- او می گوید هر چیزی كه موجود است باید دیده شود پس این درد هم اکنون در سر او موجود است با اینکه احدی او را نمی بیند.

۳- او از خاك خلق شده و این كلوخ هم از خاك است و او خیال می كند جنس همجنس خود را عذاب نمی كند و هیچ جنسی به جنس خود شكنجه نمی شود پس چرا او از این كلوخ اظهار درد و سوزش می كند.

خلیفه وقتی كلام بهلول را شنید به شگفت آمد و او را از دست ابوحنیفه آزاد نمود.(۱۳۶)

لطیفه

یکی از بزرگان شام كه در اصفهان بود نقل كرد، مردی از اهل شام بر من وارد شد من او را روزی با خود به حمام بردم و در حمام مردی از اهل اصفهان بود، پس عرب شامی بادی صدا دار از خود خارج نمود، پس من بر او فریاد زدم كه این چه كاری بود كردی ؟ او گفت : ای برادر ما به زبان عربی شرطه خارج می كنیم و آنها عجم هستند و زبان ما را نمی فهمند، همانطور كه ما زبان آنانرا نمی فهمیم .

سلمان فارسی و تكلمش با مردگان

در بحارالانوار مجلسی و در مناقب شاذان بن جبرئیل از اصبع بن ثباته است كه گفت : روزی با سلمان فارسی بودم كه امیر مدائن بود در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین (ع) و مریض شد، بمرضی كه به همان مرض وفات یافت ، هنگامی كه مرض او شدید شد، گفت : ای اصبع شنیدم كه رسول خدا (ص) بمن فرمود: ای سلمان هنگامی كه وفات تو برسد مرده ای با تو سخن خواهد گفت ، و من خواستم بدانم كه آیا و فاتم نزدیک شده ؟ اصبع گفت : حال به چه چیزی دستور می دهی تا انجام دهم ؟ فرمود: تختی بیاور كه مرا بوسیله آن به قبرستان ببری ، گفت به چشم ، اطاعت می شود پس هر چه دستور داده بود انجام داد، تا او را به طرف قبله در میان قبرها گذاشت حضرت سلمان صورت به طرف قبله نمود و گفت : سلام بر شما ای اهل عرصه بلا، سلام بر شما ای محجوبین از دنیا، سلام بر شما ای كه آرزوها غذای شما شد، سلام بر شما ای كه زمین لحاف و پرده شما شد سلام بر شما ای كه رسیدید به اعمالتان در دار دنیا سلام بر شما ای منتظران نفخه صور و ای منتظران قیامت .

شما را بخدا و پیغمبر(ص) قسم می دهم که آیا کسی هست که جواب مرا بدهد؟ من سلمان فارسی غلام و عبد پیغمبرم ، ناگهان مرده ای از قبر خود جواب او را داده و مشغول تکلم شد و گفت : سلام بر شما و رحمت خدا و برکانش بر شما باد، ای اهل فنا و ای کسانی که مشغول دنیا شده اید، من کلام تو را شنیدم و در جواب آماده هستم پس هر چه خواهی سؤال کن خدا ترا رحمت کند. حضرت سلمان گفت ای ناطق بعد از مرگ ، و ای صحبت کننده پس از حسرت فوت ، آیا تو از اهل بهشتی و یا اهل آتش ، گفت ای سلمان من از آنهایی هستم که خدا بر من انعام فرمود بسبب عفو و کرمش مرا بخشید، و مرا به وسیله رحمتش داخل بهشت نمود، سلمان به او گفت : ای بنده خدا برای من مرگ را توصیف کن که چگونه آن را یافتی ؟ و چه از آن مشاهده نمودی ؟ گفت : ای سلمان به خدا سوگند، بدن انسان را قیچی کنند و قطعه قطعه نمایند بهتر است از سختی جان کندن ، بدان که من در دنیا از کسانی بودم که خدای تعالی خیر و نیکی را به من الهام نمود و من عمل نمودم ، زیرا واجبات را به جای آورده و قرآن تلاوت می کردم و به پدر و مادر خود نیکی می نمودم و از گناهان کبیره و از حرامها اجتناب می کردم ، و روزی حلال را طلب می نمودم ، و از سؤال نمودن از مردم ترس و واهمه داشتم .

پس هنگامی که در بهترین حالات و خوشترین اوقات بسر می بردم ، ناگهان مریض شده و در مرض خود ماندم تا مرگم فرا رسید، و شخص عظیم الخلقه با هیئتی خوفناک بر من وارد شد و ایستاد که نه بسوی آسمان بالا می رفت و نه به زمین فرو می رفت ، پس اشاره نمود به چشم کور شد، و به گوش اشاره کرد کر شد، و به زبانم اشاره نمود لال شد، پس به او گفتم تو کیستی ای بنده خدا که مرا از اهل و فرزندانم جدا نمودی ؟ گفت من فرشته مرگم آمده ام تا روح تو را بگیرم چون مدت تو سر آمده و مرگ تو فرا رسیده پس روح را از بدنم گرفت ، و روح را به سختی از بدنم گرفت تا اینکه روح به سینه ام رسید، و پس از آن یک اشاره ای نمود که اگر به کوهها اشاره کرده بود از وحشت متلاشی می شد، پس روح مرا از عرنین بینی ام گرفت و گریه و ناله از اهل و عیال من بلند شد و خبر مرگم به همسایه ها و دوستان رسید و هر چه انجام می شد و گفته می شد من عالم به آن بودم .

پس هنگامیکه صدا و ناله خویشان من بلند شد، ملک الموت با غضب متوجه آنها شد و گفت : چرا گریه می کنید، به خدا قسم من به این ظلم نکرده ام تا گریه نمائید و صیحه بکشید زیرا مدت و عمر و رزق او به پایان رسیده و رفت پیش خدای خود، ما و شما از یک پروردگاریم ، هر چه خواست درباره ما حکم می کند و او بر هر چیز توانا است ، پس اگر صبر نمودید داری اجر و پاداش هستید، و اگر بی تابی کردید گناهکارید، چقدر من به شما رجوع می کنم و جان پسران و دختران و پدران و مادران شما را می گیرم ، پس او از پیش من رفت و روح بالای سرم بود نگاه مینمود به من تا غسل دهنده آمد و لباس را از تنم بیرون آورد و شروع نمود در غسل دادنم پس روح ندا داد ای بنده خدا با بدن ضعیف مدارا کن به خدا قسم خارج نشدم از رگی مگر اینکه آن قطع شد به خدا سوگند اگر غسل دهنده حرف او را می شنید از شدت ترس هیچگاه او را غسل نمی داد.(۱۳۷)

چشم و نظر حق است

در کتاب طب ائمه از امام صادق علیه السلام نقل شده : که کسی که از برادر دینی اش خوشش آید بسم الله یا الله اکبر بگوید زیرا چشم زدن و نظر تنگی حق است ، و باز فرمود: اگر قبرها برای شما شکافته شود هر آینه خواهید دید که بیشتر مردگان شما با چشم زدن از دنیا رفته اند زیرا چشم و نظر حق و درست است آگاه باشید که رسول خدا(ص) فرمود: کسی که از برادر دینی و رفیقش خوشش آید ذکر خدا را بر زبان جاری سازد پس اگر مشغول ذکر خدا شد به او ضرر نرسد و در مکارم از ابن خلاد نقل شده که گفت : با حضرت امام رضا علیه السلام در خراسان بودم و مسئول خرید برای او بودم پس به من فرمود شیشه ای برای من بخر برای او خریدم و آن حضرت به آن نظر افکند و خوشش آمد و به من فرمود: ای معمر همانا قطعا چشم و نظر حق و گیرا است ، در کاغذی بنویس ((حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیه الكرسي)) را و در غلاف این شیشه قرار بده و فرمود:

چشم و نظر حق است و بر خود و بر غیر خود ایمن نباش پس اگر از چشم زدن ترسیدی سه مرتبه بگو: ((ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظيم ،)) و باز فرمود:

اگر کسی از برادرش خوشش آمد بگوید مبارک باشد، و خدا به تو خیر و برکت دهد زیرا چشم و نظر حق است . و پیامبر اکرم (ص) فرمود:

اگر بنا بود چیزی بر قضا و قدر سبقت گیرد آن چشم و نظر است که بر قضاء و قدر سبقت می گیرد.

و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: کسی به چیزی نمی گوید به به یابه کسی نمی گوید خوشا به حال تو مگر اینکه آن روز برای او روزی نحس و شر خواهد شد.(۱۳۸)

لطیفه

سلطان محمد خوارزم شاه پادشاه متصلی و سنی متعصبی بود، چون به سبزوار رسید دستور قتل عام داد چون شنیده بود اینان شیعیان متعصبی هستند بطوریکه به حکم مصلحت هم حاضر نیستند نام یکی از خلفای سه گانه را بر خود نهند، گفت : سه روز مهلت می دهم ، اگر یک تن همانم یکی از خلفا را تحویل دادید از حکم قتل عمومی صرف نظر می کنم و گرنه اجراء خواهد شد. در آغاز خوشحال شدند که از مدت مهلت استفاده می کنند و چند نفر همانم خلفاء معرفی خواهند کرد، ولی چون وارد عمل شدند، دیدند هیچکس حاضر نیست نام عاریتی بر خود بگذارد، و مصلحت را که بر وفق تقیه جان بقیه را حفظ کند در شهر کسی را نجستند، به اطراف رفتند، قضاء را در یک فرسخی شهر، دهی بود. در تون حمام ده مردی را که از چشم کور و از گوش کر و از پا و دست شل و فلج بود، و خلاصه جسدی شبیه به ذوی الارواح دیدند، پیدا کردند.

به او پیشنهاد کردند که به حکم مصلحت برای چند دقیقه نزد پادشاه سنی اقرار کند که نام وی عمر است یا ابوبکر، نسبت به دو اسم اول به هیچ قسم حاضر نشد ولی عاقبت به قبول اسم ابوبکر، تن در داد و راضی شد که به نام ابوبکر را بر خود ببندد و شهری را از نابودی رهایی بخشد.

تخته پاره ای آوردند و او را بر آن تخت انداخته (و القینا علی کرسیه جسدا) با سلام و صلوات به حضور خوارزمشاه آمدند، چون آن منظره را دید بخندید و گفت جز این ابوبکری نداشتید؟ گفتند: پادشاه جهان بسلامت باد آب و هوای سبزوار جز این ابوبکر نپرورد، و گوئی پرورش ابوبکر را هوائی دیگر باید، این داستان را مولوی در مثنوی آورده است ، دوستان مولانا این شعر را به صورت مثل می آورند.

سبزوار است این جهان کج مدار

ما چو بوبکریم در وی خوار و زار

تو ابوبکری مجو در سبزوار

یا کلوخ خشک اندر جویبار

اکنون آن ده موجود است و به نام ده نام معروف است (۱۳۹)

ای خوشا

ای خوشا با عقل بازوی توانا داشتن

افت و همصحبتی با شخص دانا داشتن

حاصل امروز را با خرمی کردن حصاد

تخم سبزی هم برای روز فردا داشتن

اندرین پیچ و خم دشوار سطح زندگی

تکیه بر ایمان و بر خلاق یکتا داشتن

جسم را آراستن با زیب تقوی و عفاف

روح را زآلودگی پاک و مصفا داشتن

در پس چشمان ظاهر بین نورانی سر

در ضمیر و قلب هم ، چشمان بینا داشتن

گر زظلمت می هراسی روز می باید ترا

شمع پر نوری برای شام یلدا داشتن

عمر کوتاه را غنیمت دان که شرط عقل نیست

ایمنی بر چرخ دون و کید دنیا داشتن

روزی خود را در آوردن ز کام اژدها

به که پیش دون صفت دست تمنا داشتن

وقت تعیین رفیق و انتخاب دوستان

بس خطا باشد نظر بر حسن و سیما داشتن

پیکر خود کن مزین با لباس معرفت

فخر نبود جامه الوان و دیبا داشتن

وارهانندن خاطری را از فشار زندگی

خوشر است از تخت نوشروان و دارا داشتن

خاو را در کسب دانش کوش بس نبود ترا

طبع چون آب روان و نطق گویا داشتن (۱۴۰)

تن آدمی از سعدی

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت شغبت و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گر نه مرغ باشد

که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

اگر این درنده خوئی طبیعت بمیرد

همه عمر زنده باشی بروان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت
بدرآی تا به بینی طیران آدمیت
نه بیان فضل کردم که نصحیت تو گفتم
هم از آدمی شنیدم بیان آدمیت

شرف نفس از سعدی

شرف نفس بجودست و کرامت به سجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود
ای که در نعمت و نازی بجهان غره مباش
که محالست در این مرحله امکان خلود
ای که در شدت فقری و پریشانی حال
صبر کن کین دو سه روزی بسر آید معدود
خاک راهی که بر او می گذری ساکن باش
که عیونست و جفونست و حدودست و قدود
این همان چشمه خورشید جهان افروز است
که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
خاک مصر طرب انگیز نبینی که همان
خاک مصرست ولی بر سر فرعون و جنود
دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند
ای برادر که نه محسود بماند نه حسود
قیمت خود به مناهی و ملاهی مشکن
گرت ایمان درست است بروز موعود
دست حاجت که بری پیش خداوندی بر

که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

پند سعدی که کلید در گنج سعد است

نتواند که بجای آورد الا مسعود

پند از سعدی

اینها الناس جهان جای نت آسائی نیست

مرد دانا به جهان داشت ارزانی نیست

خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر

حیوان را خبر از عالم حیوانی نیست

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمی را بتر از علت نادانی نیست

روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد

نتوان دید در آینه که نورانی نیست

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن

کین به سر پنچگی ظاهر جسمانی نیست

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

حذر از پیروی نفس که در راعه خدا

مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست

عالم وعابد و صوفی همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست

با تو ترسم نکند شاهد روحانی روی

کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست
خانه پر گندم و یک جو نفرستاده بگور
برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست
بیری مال مسلمان و چو مالت ببرند
بانک و فریاد بر آری که مسلمان نیست
آخری نیست تمنای سر و سامان را
سر و سامان به از این بی سر و سامانی نیست
آنکس از دزد بترسد که متاعی دارد
عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست
وانکه را خیمه به صحرای فراغت زده اند
گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست
یک نصیحت ز سر صدق جهانی ارزد
نشوی ار سخنم فایده دو جهانی نیست
حاصل عمر تلف کرده و ایام به لغو
گذرانیده به جز حیف و پشیمانی نیست
سعدیا گر چه سخندان و نصایح گوئی
به عمل کار برآید به سخندانی نیست
تا به خرمن برسد کشت امیدی که تراست
چاره کار بجز دیده بارانی نیست
گر گدائی کنی از درگاه او کن باری
که گدایان درش را سر سلطانی نیست
یا رب از نیست بهیست آمده صنع توئیم
و آنچه هست از نظر علم تو پنهانی نیست
گر برآنی و گرم بنده مخلص خوانی
روی نومیدی از حضرت سلطانی نیست

نامید از در لطف تو کجا شاید رفت
تو ببخشای که درگاه ترا ثانی نیست
دست حیرت گزی ار یکدرمت فوت شود
هیچ از عمر تلف کرده پشیمانی نیست (۱۴۱)
فرصت نگهدار

خبر داری ای استخوان قفس
که جان تو مرغی است نامش نفس
چو مرغ از قفس رفت و بگسست فید
دگر ره نگرده به سعی تو صید
نگهدار فرصت که عالم دمی است
دمی پیش دانا به از عالمی است
سکندر که بر عالمی حکم داشت
در آندم که می رفت عالم گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی
ستانند و مهلتش دهندش دمی
برفتند و هر کس در او آنچه کشت
نماند بجز نام نیکو و زشت
تو گوئی هر گز از مادر نراندند
بیا جانا برادر عارفانه
نگاهی کن بر اوضاع زمانه
که تاگیری زاحوال جهان پند
شوی دمساز یزدان خردمند
چه بسیار از خداوندان نعمت
شهنشاهان صاحب قدر و صولت
بدنیا مال دنیا را نهادهند

تو گوئی هرگز از مادر نزادند

دو صد قرن است که ذوالقرنین سالار

بزدان لحد باشد گرفتار

ز دارائیش دارای جهان دار

خبر داری که چون شد آخر کار

بناگه چون غباری بر هوا رفت

تنش بر خاک و بر گور فنا رفت

فرو رفته به قعر گور بهرام

به عبرت بین چه شد او را سرانجام

گرفتار اجل چنگیز مغرور

تن تیمور شه شد طعمه مور

هنوز از فاخر فریاد کوکو

بیاید از سرم بام هلاکو

نشانی نیست از ملک ملگکشاه

نه آن کاخش بجا ماند و نه آن جاه

چه شد تخت شهنشاهی قیصر

کجا شد تاج خاقان مظفر

بدنیا مال دنیا را نهادند

تو گوئی هرگز از امدر نزادند

به یاد مرگ از نراقی

بین چون گرفتند از ما کنار

رفیقان و پیران و یاران یار

برفتند و رفت از جهان نامشان

نیارد کسی یاد از ایامشان

شب و روز بی ما باید بسی

که از روز ما یاد نارد کسی

بسی دوستان بر زمین پا نهند

که بی باک پا بر سر ما نهند

بیاید بسی در جهان سوگ و سور

که ما خفته باشیم در خاک گور

دریغا که تا چشم بر هم زنی

در این عالم از مما نبینی تنی (۱۴۲)

حسرت عمر از دست دادن

عمر نیکو گهری بود که از دست دادم

کند ای با خبران بی خبری بنیادم

عنکبوتی است فلک در پی صید مگسان

مگسی بودم و در دام فلک افتادم

شاد از دانش و بینش دل صاحب نظران

به امیدی منه دل بر مست خراب آبادم

دشمنی نیست خطرناکتر از نفس و عجب

که من از شادی این دشمن دون دلشادم

در کمند هوس و بند هوا گشته اسیر

مگر انگشت یدالله کند آزادم

نصیحت

دل بدریای غم و ورطه خون غوطه ور است

ناخدا غایب و کشتی امان در خطر است

تن ما تابع روح است به بیداری دل

خفته ای ای عجباً مرکب ما در گذر است

با سر آمد بزمین عاقبت آن خفته سوار

کز خطرهای گذرگاه جهان بی خبر است

می رود عمر تو در خواب و اجل در پیش است

با چه سرعت بنگر چرخ زمان در گذر است

تا بود فرصت و حالی و مجالی داری

کار نیکی بنماگر چه بسی مختصر است

کین بود حاصل عمر تو در این دار فنا

ورنه این آمدن و رفتن تو بی ثمر است

زن

چو زن راه بازار گیرد بزن

و گر نه تو در خانه بنشین چو زن

ز بیگانگان چشم زن دور باد

چو بیرون شد از خانه در گور باد

حلم

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

کم باش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

هر که بخرا شدت جگر به جفا

همچو کان کریم زر بخشش

مدارا

مهمی که بسیار مشکل بود

برفق و مدارا توان ساختن

توان ساخت کاری بنرمی چنان

که توان به تیر و سنان ساختن

ذم عجب

یکی قطره بارانی ز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم

گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید

صدف در کنارش چو لؤلؤ شاهوار

سپهرش بجایی رسانید کار

که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کان پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

تواضع

تواضع تو را سربلندی دهد

زروی شرف ارجمندی دهد

زخاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت

به عزت هر آنکو فراتر نشست

بخواری بیفتد ز بالا به پشت

به گردون فتد سرکش تندخوی

بلندیت باید بلندی مجوی

بلندیت باید تواضع گزین

که این بام را نیست سالم جز این

خواهش نفس

مرو پی هر چه دل خواهدت

که تمکین تن نور دل کاهدت

کند مرد را نفس اماره خوار

اگر هوشمندی عزیزش مدار

اگر هرچه باشد مرادش خوری

به دوران بسی نامرادی بری

تنور شکم دم بدم تافتن

مصیبت بود روز نا یافتن

کشید مرد پر خواره بار شکم

اگر بر نیاید کشید بار غم

فقر

دولت فقر خدایا به من ارزانی ده

کین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

قناعت

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم

با پادشه بگوی که روزی مقدر است

دیده اهل طمع به نعمت دنیا

پر نشود همچنانکه چاه به شبنم

قناعت کن ای نفس بر اندکی

که سلطان و درویش بینی یکی

چرا پیش خسرو به خواهش روی

که یک سو نهادی طمع خسروی

و گر خودپرستی شکم طبله کن

در خانه این و آن قبله کن

سخاوت

خور و پوش و بخشای و راحت رسان

نگه می چه داری بهر کسان

به دنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری
زر و نعمت اکنون بده کان تست
که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود ببر توشه خویشتن
که شفقت نیاید زفرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش
بمرده پندازد از حرص خویش
به غم خواری چون سر انگشت تو
نخارد کسی در جهان پشت تو
آنکس که به دینار و درم خیر نیندوخت
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
خواهی متمتع شوی از دنیا و عقبی
با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد

حسود

حسود از غم عیش شیرین خلق
همیشه رود آب تلخش به خلق
الا تا نخواهی بلا بر حسود
که آن بخت برگشته خود در بلاست
چه حاجت که با وی کنی دشمنی
که او را چنین دشمنی در قفاست
منه دل برین دولت پنج روز
به دود دل خلق خود را مسوز
چنان زی که نامت بتحسین کنند
چو مردی نه بگورت نفرین کنند

نباید برسم بد آیین نهاد

که گویند لعنت بر او کاین نهاد

بسا نام نیکوی پنجاه سال

که یک نام زشتش کند پایمال

بی خبران از خلق خدا

هر که از حال دل خلق خدا بیخبر است

کی براین بنده خدا را ز عنایت نظر است

مکن ای دل گله از گردش اوضاع جهان

که بد و نیک و غم و شادی او در گذر است

زهد مفروش و بتن جامه تدلیس مپوش

حذر از روی ریا کن که فلک پرده در است

هنر خویش مکن عرضه بر بی هنران

که هنرمند خریدار متاع هنر است

با قضا پنجه مکن رنجه که با این همه ظلم

بشر نابغه تسلیم قضا و قدر است

بر دل خلق نتوان پرده باطل پوشید

که تجلی حقیقت همه جا جلوه گر است

بهر زر زرد مکن چهره گلگون که ترا

عزت نفس گرانمایه تر از سیم و زر است

زین تمدن که بشر را زده آتش بگریز

که خطرناکترین آفت نوع بشر است

سوی بازار پر آشوب جهان پا مگذار

که متاعش همه اندوه و غم درد سر است

می نشیند به دل آن ناله که از دل خیزد

تا نسوزد دل ما ناله ما بی اثر است

در شب تیره مشو تنگدل خوشدل باش
که پس از ظلمت شب تابش نور سحر است
افسوس

خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم
دیا نتوان بافت از پشم که رشتیم
بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم
پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم
ما کشته نفسیم و بسی آه که آید
از ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم
افسوس بر این عمر گرانمایه که بگذشت
ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم
دنیا که در او مرد خدا گل سرشتست
نامرد که ماییم چرا دل بسرشتیم
ایشان چو ملخ در پس زانوی ریاضت
ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم
پیری و جوانی پی هم چو شب و روزند
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
واماندگی اندر پس دیوار طبیعت
حیف است و دریغا که در صلح نهشتیم
چون مرغ در این کنگره تا کی نتوان خواند
یک روز نگه کن که در این کنگره خشتیم
ما را عجب از پشت و پناهت بود آن روز
که امروز کسی را نه پناهیم و نه پشتیم
گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت
شاید که ر مشاطه نرنجیم که زشتیم

باشد که عنایت برسد ورنه مپندار

با این عمل دوزخیان اهل بهشتیم

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان

یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

هر دل که هوای عالم راز کند

باید گره علاقه را باز کند

دام است تعلقات دنیای دنی

در دام چگونه مرغ پرواز کند

گذشت عمر

چو دوران عمر از چهل در گذشت

مزن دست و پا آبت از سر گذشت

تفرح کنان بر هوی و هوس

گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما بغیب اندرند

بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت

به لهو و لعب زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم

ز حق دور ماندیم و غافل شدیم

دریغا که بگذشت عمر عزیز

بخواهد گذشت این دمی چند نیز

جوانا ره طاعت امروز گیر

که فردا نیاید جوانی ز پیر

من آنروز را قدر نشناختم

بدانستم امروز که باخستم

به غفلت بدادم زدست آب پاک

چه چاره کنون جز تیمم به خاک

دریغا که بی ما بسی روزگار

بروید کل و بشکفد نو بهار

بسی تیر و دیمه و اردیبهشت

بیاید که ما خاک باشیم و خشت

پس از ما دهد گل بسی بوستان

نشینند بر گرد هم دوستان

بسی دوستان بر زمین پا نهند

که بی باک پا بر سر ما نهند

کسانی که ما بغیب اندرند بیایند

بیایند و بر خاک ما بگذرند

نظامی

چه خوش باغی است باغ زندگانی

گر ایمن بودی از باد خزانی

صبحی

در مردن من ناله و فریاد کنید

هم روح مرا به فاتحه یاد کنید

افسوس که گل رخان کفن پوش شدند

رفتند و به زیر خاک خاموش شدند

گرگ اجل یکا یک از اینم گله می برد

وین گله رانگر چه خوش آسوده می چرخد

عمر بگذشت به بیهودگی و بوالهوسی

ای پسر فکر کفن کن که به پیری برسی

از مملکت وجود می باید دفت

دیر آمدیم و زود می باید رفت

زین بحر هر آنکه سر برون زد چو حباب

تا چشم ز هم گشود می باید رفت

جوانی رفت و پیری شد نصیبم

فرازی رفت و اکنون در نشیبم

طلب کردم طبیب درد پیری

اجل گفتا که م بهتر طبیبم (۱۴۳)

خورشید گرفتگی

امروز روز چهارشنبه مورخ ۱۳۷۸/۴/۲۰ مطابق ۲۸ ربیع الثانی ۱۴۲۰ است که منجمان از چند ماه قبل خبر داده بودند که در یک چنین روزی کسوف (خورشید گرفتگی) واقع می شود ما مرتب در انتظار چنین روزی بودیم همه جا سخن از خورشید گرفتگی است ، یکی می گفت من سی و سه سال یا سی و پنج سال قبل بود بچه بودم یادم هست که خورشید گرفت دیگری می گفت همین دو سه سال قبل بود که در بیرجند بودم و دیدم که مقداری از خورشید گرفت .

ولی امروز من در شهرستان نجف آباد هستم ، از ماهها پیش گفته شده که در این شهر تمام قرص خورشید می گیرد نه تنها در اینجا بلکه در اصفهان داران ، همدان ، بردسیر و کرمان و...

خلاصه این آخرین پدیده قرن بیستم است که در این روز اتفاق می افتد و تقریباً ساعت ۴/۵ بود که خورشید به طور کامل پنهان شد و روز مانند شب تاریک شد و همه مردم هیجان زده به خیابانها ریخته بودند و بعضی در دانشگاه نجف آباد رفته که با وسائل روز خورشید را رصد کنند و با وسیله مجهز آن را مشاهده نمایند.

و بعضی افراد برای خواندن نماز آیات به جماعت به مسجد رفته بودند در این حال بود که پرندگان و وحوش و حیوانات دیگر با هیجانات عمیق به سر و صدا و آواز خوانی پرداخته و به ذکر خدامشغول شدند و من تنهای تنها در منزل مانده بودم و این پدیده عظیم را مشاهده می نمودم .

چون در روحیه ام اثر عجیبی گذاشته که بی اختیار به گریه افتادم و زبانم به ذکر ((العظمۃ لله الواحد القهار)) افتاده و پیوسته این آیه که از علامات قیامت است در ذهنم نقش بسته که : ((فاذا برق البصر، و خسف القمر و جمع الشمس و القمر و يقول الانسان يومئذ اين المفرو. و يا اذا الشمس كورت و يا ان في اختلاف الليل و النهار و الفلك ... لايات لاولى الالباب و يا الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا فقنا عذاب النار.))

و خلاصه در آن تاریکی روز تابستان نماز آیات را در حالیکه اشک بی اختیار از چشم جاری می شد خواندم و گفتم واقعا چگونه این آیات و نشانه های الهی را مشاهده می کنیم و هنوز به گناه و مال اندوزی و ریاست طلبی و غیبت و تهمت و... مشغولیم . سبحانک فقنا عذاب النار و باید توجه داشته باشیم که اوست که واقعا هر کاری که بخواهد بکند می کند:

اگر نازی کند درهم فرو ریزند قالبها.

در حسرت پلو

دختر بشقاب نیم خورده غذا را رها می کند، عقب می نشیند و می گوید: ماما پس کی پلو درست می کنی ؟ مادر می گوید: هر وقت نمره بیست بگیری .

از طرف دیگر هنگام ظهر است و دختر از مدرسه برگشته است ، خندان ، کیفش را باز می کند و دفتر دیکته اش را نشان می دهد و می گوید: ماما ببین ؛ نمره بیست آوردم زن دفتر رامی گیرد نگاه می کند و می گوید: آفرین دخترم و او را می بوسد. دختر با بی میلی شروع به غذا خوردن می کند، مادر زیر چشمی نگاهی به او می کند و خیلی دلش می خواهد برای دخترش پلو بپزد.

روز بعد دختر با کیف به در می کوبد زن در را باز می کند و می بیند دفتر ریاضی توی دستهای دختر است .

بیا یک بیست دیگه ، زن دخترش را بغل می کند - ماما باز هم بیست ، پس چرا برایم پلو نمی پزی ؟ صدایش پر از خواهش است .

زن بلند می شود چادر سرش می کند و به در خانه همسایه می رود و با ظرف کوچکی برنج بر می گردد، و می گوید همین الان برایت پلو درست می کنم مشقه هایت را بنوس .

سفره پهن است و دختر خوشحال که ماما به قولش وفا کرده است .

مرد از راه می رسد چشمش به ظرف پلو می افتد، می پرسد ما که برنج نداشتیم از کجا؟

زن ماجرا را برای شوهر تعریف می کند سگرمه های مرد درهم می رود و دندانهایش به هم می خورد یکباره از جا بلند می شود و سیلی به گونه دختر می زند.

زن می گوید: چرا بچه ام را زدی ؟ مرد دهانش کف کرده انگار نمی شنود و بچه را بلند می کند در حالیکه دختر بچه توی دستهای

پدر دست و پا می زند پدر فریاد می زند آبروی مرا بردی آخر به تو می گویند بچه ؟ها؟ها؟ بگو؟

بگو؟ دختر جیغ و فریاد می زند و گریه می کند و التماس می کند.

پدر با عصبانیت بچه را پرت می کند و به زمین می کوبد سر بچه به کمد آینه می خورد مادر می دود سر دختر را می گیرد و دختر را از زمین بلند می کند خون از گوشه دهان بچه بیرون می زند مادر جیغ می کشد و گریه دختر مظلوم برای همیشه خاموش می شود.

(وای به حال زر اندوزان دنیا یکی از سیری نمی تواند بخورد دیگری از گرسنگی ناله می زند و جان می دهد این بوده سیره دنیا و خواهد بود مگر ما تصمیم بگیریم انسان شویم به امید آن روز که به فرهنگ واقعی اسلام عمل نمائیم)(۱۴۴) در حسرت پول

او دست کودک خود را گرفته و می رود، ناگهان موتور سواری با برخورد به کودکش او را به زمین می زند او کودک خود را در حالی که زخم سطحی برداشته بود بلند می کند و سوار بر همان موتور سیکلت می شود و در حالیکه بر ترک موتور نشسته و بچه را در بغل گرفته ، در این هنگام یک فکر شیطانی به مغزش خطور می کند، که حلق بچه را فشار دهد و بچه را خفه کند و کشته شدن بچه را به گردن موتور سوار بیندازد و یک پول زیادی به عنوان پول خون از او بگیرد و شروع به این فکر شیطانی می کند و بچه را مظلومانه خفه می کند به این امید که پول خون او را بگیرد ولی پس از شکایت ، بچه را پیش دکتر قانونی می برند و دکتر قانونی تشخیص می دهد که بچه بر اثر خفگی مرده است و معلوم می شود که کار خود پدر بوده است پدر در حسرت پول در حالیکه عذر می آورد که من عیالمند هستم و بچه دارم و هیچ آهی در بساط ندارم می ماند و با گناهی بزرگ در حسرت پول ، غم کشتن بچه ، و عذاب وجدان ، دنیا و آخرت خود را خراب می کند. (۱۴۵)

فقر و نداری هنگامی قابل تحمل است که با صبر و شکیبائی همراه باشد و صبر واقعی یکی از ستونهای ایمان است چنانکه در روایت است ((الفقر فخری و به افتخر.)) یعنی فقر فخر من است و من به آن افتخار می کنم در حالیکه همان حضرت می فرماید: ((کاد الفقران یکون کفرا.)) چه بسا که فقر و تنگ دستی انسان را به کفر بکشاند.

بعضی مردم مال دوست پول را نعوذ بالله خدای خود می دانند و شاعر می گوید:

ای زر تو؛ نه ای خدا ولیکن به خدا

ستار عیوب و قاضی حاجاتی

مولف گوید: بد نیست در این مورد به ترجمه بعضی از آیات سوره قلم اشاره کنم راجع به کیفر کسانی که به فقیران و درویشان و محتاجان کمک نکردند: سوره قلم آیه ۱۶ به بعد:

(((انا بلونا هم کما بلونا اصحاب الجنة اذا قسموا لیصر منها مصبحین و لا یستثنون ، فطاف علیها طائف من ربک و هم ناوئمون ،

فاصبحت کالصریم فتنادوا مصبحین ، ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین ، فانطلقوا و هم یتخافتون ، ان لا یدخلنها الیوم علیکم

مسکین ، و غدوا علی حرد قادرین ، فلما راوها قالوا انا لضالون ، بل نحن محرومون ، قال اوسطهم الم اقل لکم لو لا تسبحون ،

قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمين ، فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون ، قالوا يا ويلنا انا كنا طاغين ، عسى ربنا ان يبدلنا خيرا منها انا الى ربنا راغبون كذلك العذاب الاخرة اكبر لو كانوا يعلمون .))

ترجمه : ما کافران را به قحطی و سختی مبتلا کنیم چنان که اهل آن بستان و باغ را (که مال مرد صالح با سخاوتی بود اولاد ناخلفش جز یک نفر) قسم خوردند که صبحگاه میوه اش را بچینند (تا فقیران آگاه نشوند) و این فرزندان هیچ انشاء الهی نگفتند و به خواست خدا معتقد نبودند، بدین سبب (همان شب) هنوز بخواب بودند که از جانب خدا آتش و عذابی نازل شد، و با مدادان نخل های آن بستان همه چون خاکستری سیاه گردید، صبحگاه یکدیگر را صدا کردند، که بر خیزید اگر میوه باغ را می خواهید بچینید به نخلستان رویم آنها سوی باغ روان شده و آهسته سخن می گفتند، که امروز مواضب باشید فقیری وارد نشود، و صبحدم با شوق و عزم و توانائی به باغ رفتند، چون باغ را به آن حال دیدند (از فرط غم) با خود گفتند (باغ ما این نیست) ما حتما راه را گم کرده ایم ، یا بلکه باغ همان است و ما (به قهر خدا) از میوه اش محروم شده ایم ؟ یک نفر از بهترین آن اولاد و عادلترینشان به آنها گفت : من به شما نگفتم چرا شکر نعمت و تسبیح و ستایش خدا را بجا نیاورید؟ (و به فقیران به شکرانه نعمت احسان نکردید؟) آنان همه گفتند خدای ما (از ظلم) منزّه است ، آری ما خود در حق خویش ستم کردیم (که ترک احسان نمودیم) و رو یکدیگر کرده به ملامت و مذمت و نکوهش هم پرداختند، و با توبه و انابه گفتند ای وای بر ما که سخت سرکش گمراه بودیم ، (اینک به درگاه خدا توبه می کنیم و) امیدواریم که پروردگار ما، بجای آن باغ بهتری از لطف خود به ما عطا کند، که از این پس ما همیشه به خدای خود معتقد و مشتاقیم اینگونه است عذاب (دنیا) و البته عذاب آخرت بسیار سخت تر است اگر مردم بدانند.

خدایا از تو می خواهیم که خوف خودت را به دل ما بیندازی که ما واجبات و خمس و زکات خود را ادا کنیم و هر چه داریم به فقراء و مستمندان هم انفاق کنیم آمین یا رب العالمین

درمان ضعف اعصاب

ضعف اعصاب بمردان ننگ است

خاصه مردی که بزن هم سنگ است

آن کسانی که بضعفند دچار

باید این نسخه به بندند بکار

هر که کار آورد این دستوراست

یابد از سستی اعصاب نجات

هفته ای سوپ قلم شام و نهار

گاه ماهی و گاهی گوشت شکار

نان خشخاشی و ته چین بره

زعفران و دل شاهی و تره

زنجبیل و عسل و میخک و هل

با کمی تخم هویج و فلفل

کار هرجور چه در روز و چه شب

بیشتر از دو سه ساعت مطلب

ترشی از هر رقمی نیست مفید

چند روزی بجز اینها نخورید

اگر این پند زمن گوش کنی

ضعف اعصاب فراموش کنی

خوشا آنکس که ...

دریغا عمر چون باد بهاری

وزد در صبحدم بر سبزه زاری

دریغا زندگی خواب و خیالست

بدنیا عمر جاویدان محالست

همانا زندگی چون موج دریاست

که دورانش پر از آشوب و غوغاست

چو بر ساحل رسد مفقود گردد

همه غوغای آن نابود گردد

جوانی بگذرد چون باد صرصر

بدنبالش رود هر چیز دیگر

بهار عمر را باشد خزانی

نبیند این خزان دیگر جوانی

خوشا آنکس که دائم شاد باشد

زغمهای جهان آزاد باشد

چند سال قبل یکی از اساتید دانشگاه آلمان ، در حضور سرپرست جمعیت اسلامی هامبورگ به شرف اسلام فائز گشت ، پس از مدتی تازه مسلمان بر اثر عارضه ای در یکی از بیمارستانها بستری گردید.

سرپرست جمعیت اسلامی ، پس از حضور در بیمارستان ، جویای حال او شد، اما بر خلاف انتظار با چهره افسرده و غمگین پرفسور مواجه گردید و علت افسردگی و ناراحتی را از ایشان سؤال نمود.

پرفسور که تا آن لحظه سخن نمی گفت و سرگرم افکار ملالت بار خویش بود لب به سخن گشود و ماجرای شگفت انگیز و تأسف آور خود را اینگونه توضیح داد:

امروز زن و فرزندم به ملاقات من آمدند از بخش مربوط بیمارستان به اطلاع آنها رسید که من مبتلا به سرطان شده ام ، هنگام خروج از بیمارستان آنها مرا مخاطب ساخته و گفتند: طبق اطلاعی که هم اکنون به مادادند، شما در اثر ابتلای به سرطان در آستانه مرگ قرار گرفته و از عمرتان بیش از چند روز دیگر باقی نیست ، ما برای آخرین بار با شما خداحافظی می کنیم و از عیادت مجدد شما معذرت می خواهیم . سپس پرفسور بیمار ادامه داد که : هرگز این ناراحتی و عذاب روحی من برای آن نیست که درهای امید به روی من بسته شده و از ادامه حیات مایوس گشته ام ، بلکه این رفتار دور از انصاف و غیر انسانی که از زن و فرزند خود مشاهده نمودم مرا سخت تحت فشار و ناراحتی قرار داده است . سرپرست جمعیت اسلامی در حالیکه تحت تأثیر حالت تأسف بار او قرار گرفته بود، اظهار داشت :

چون در اسلام برای عیادت بیمار بسیار تأکید شده من هرگاه فرصتی یافتم به ملاقات شما خواهم آمد و وظیفه دینی خود را انجام خواهم داد، از این بیان بر قیافه دردناکش شعف و خوشحالی زیادی پرتو افکند (و مسلمان شد).

وضع بیمار بتدریج رو به وخامت می رفت ، و پس از چند روزی زندگی را بدرود گفت .

برای انجام مراسم دینی و دفن ، عده ای از مسلمانان به بیمارستان آمده و جنازه آن تازه مسلمان را به قبرستان حمل نمودند، اما قضیه به همین جا خاتمه نیافت مقارن دفن پرفسور ناگهان جوانی که آثار عصبانیت از چهره اش نمایان بود با عجله از راه رسید و پرسید: جنازه پرفسور کجاست ؟

در جوابش گفتند: مگر تو با او نسبتی داری ؟

او گفت : آری او پدر من است و آمده ام جنازه اش را برای تشریح تحویل بیمارستان بدهم ، زیرا چند روز قبل از فوت ، جنازه پدرم را به مبلغ سی مارک (شصت تومان) به بیمارستان فروخته ام .

اگر چه برای این موضوع اصرار و پافشاری زیادی کرد، ولی چون با مخالفت و عدم رضایت حضار روبرو گردید، ناچار از تعقیب قضیه منصرف شد.

بعد که از شغل وی سؤال شد،

جوان گفت : صبحها در یکی از کارخانجات مشغول کار هستم و عصرها آرایشگری سگ می کنم .

این حادثه که یک واقعیت تلخی است ، می رساند که تا چه حد مهر و عواطف انسانی در جامعه متمدن روبه نابودی گذارده است (۱۴۷).

عدد جنگهای پیامبر اسلام

جنگهای پیامبر اسلام (ص) بر دو نوع بوده است :

اول : جنگهایی که پیامبر شخصا در آن حضور و مستقیما شرکت داشته اند که آن را غزوه گویند که سیره نویسان و تاریخ نگاران مجموع غزوات پیامبر را که خود ایشان در آن حضور داشته اند بیست و شش غزوه می دانند که به این ترتیب است .

۱- ابواء ۲- بواط ۳- عشیره ۴- بدرالاولی ۵- بدرالکبری ۶- بنی سلیم ۷- سویق ۸- ذی امر ۹- احد ۱۰- نجران ۱۱- اسد ۱۲- بنی نضیر ۱۳- ذات الرقاع ۱۴- جنگ اخیر بدر ۱۵- دومه الجندال ۱۶- خندق ۱۷- بنی قریظه ۱۸- بنی لحيان ۱۹- بنی قرد ۲۰- بنی مصطلق ۲۱- حدیبیه ۲۲- خیبر ۲۳- فتح مکه ۲۴- حنین ۲۵- جنگ طائف ۲۶- تبوک .

پیامبر در نه غزوه خودش وارد جنگ و کارزار شد جنگ بدر در روز جمعه ۱۷ رمضان سال دوم هجرت واقع شد و غزوه احد در ماه شوال سال سوم هجری واقع شد.

جنگ خندق و بنی قریظه در شوال سال چهار هجری و جنگ بنی مصطلق و بنی لحيان شعبان سال پنج هجری و جنگ خیبر

سال شش هجری و فتح مکه رمضان سال هشت هجری و جنگ حنین و طائف در شوال سال هشت هجری واقع شد.(۱۴۸)

دوم : جنگهایی که پیامبر خود مستقیما در آن شرکت نداشتند بلکه عده ای از مسلمانان را به جنگ با کفار می فرستاد که این نوع جنگها را سریه می نامند.

سریه هایی که پیامبر خود در آن شرکت نداشتند را مورخین سی و شش جنگ نقل کرده اند.

غزوه ابواء اولین غزوه ای و جنگی است که در اسلام واقع شده است که به آن غزوه ودان نیز می گویند که ودان کوهی است بین

مکه و مدینه است ، فاصله بین کوه ودان و منطقه ابواء شش میل است که پیامبر در فاصله میان این دو منطقه با سپاه کفار قریش

روبرو شد و سعد بن عبادہ را به جای خود در مدینه گذاشت و پرچم پیامبر در این جنگ سفید رنگ بود و حضرت حمزه رضی الله

عنه این پرچم را به دست داشت این جنگ بدون هیچگونه خونریزی و کید و مکرری و فقط با یک قرار داد پایان یافت و پیروزی

نصیب مسلمانان شد.(۱۴۹)

همسران پیامبر که بعد از او زنده بودند

نه جفت نبی که پاک بودند همه

بدعایشه و جویریة محترمه

بالم حبیبه حفصه بود و زینب

میمونه صفیه سوده ام سلمه

عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر است ، در چندین نسخه به جای جویریة خدیجه ذکر شده است و آن از اشتباهات کاتب است ، زیرا این شعر در بیان اسامی زنهای پیغمبر که بعد از رحلت آن حضرت زنده بودند می باشد و حضرت خدیجه پیش از پیغمبر از دنیا رفت (۱۵۰)

نامهای فرزندان پیامبر

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیب و طاهر زره تعظیم است

با فاطمه و رقیه ، ام کلثوم

زینب شمر ارتو را سر تعلیم است (۱۵۱)

سوره هائی که در مدینه نازل شده

نور و حج و انفال مدینی می دان

با لم یکن و زلزله احزاب همان

پنج اول و قد سمع و رعد و حدید

فتح و پس و پیش و نصر و دهر و رحمان

مدینی صحیح آن مدنی است ولی برای درست شدن شعر مدینی باید خواند سوره لم یکن همان بینه است ، و اول جمع اولی است بمعنی اولین ها و مقصود پنج سوره های اول قرآن است که عبارتند از سوره فاتحه ، بقره ، آل عمران ، نساء و مائده .

و قد سمع همان سوره مجادله ، و مقصود از فتح و پس و پیش سوره ای است که پس از سوره فتح آمده که حجرات باشد و سوره ای که پیش از آن است که سوره محمد باشد.(۱۵۲)

نامهای قاریان هفتگانه قرآن

استاد قرائت بشمر پنج و دو پیر

بو عمر و علاء و نافع و ابن کثیر

در این دو بیت شعر نامهای قاریان هفتگانه قرآن مجید که قرائت آنها نزد خاصه و عامه به تواتر رسیده و کلام الله مجید نیز طبق یکی از این قرائتها باید خوانده شود بیان شده است و قراء دیگری نیز هستند ولی چون قرائت آنها به تواتر نرسیده به رشته نظم در نیامده .

اول : از آن هفت نفر ابوعمر بن علاء تمیمی مازنی بصری است در اسم او اختلاف است بعضی گفته اند عریان و برخی گفته اند زبان به تشدید باء بر وزن منان است و دسته ای به غیر این دو گفته اند حتی اینکه ابن خلکان در تاریخش گفته : صحیح این است که کنیه اش همان نامش باشد ولادتش در سنه هفتاد هجری در مکه معظمه بوده و وفاتش سنه یکصد و پنجاه و هفت در کوفه .
دوم : از آن هفت نفر ابوعبدالله نافع بن نعیم مدنی مولی عبدالله بن عمر بن خطاب است ابن ندیم در فهرستش و همچنین ابن حجر در تقریبش او را به نافع ابن عبدالرحمن بن ابی نعیم مولی بنی لیث ضبط نمودند و گفته اند اصلاً اصفهانی بوده و سیوطی در اتقان گفته که نافع از هفتاد نفر اخذ قرائت نموده ، وفاتش در سنه (۱۱۷) یا (۱۲۰) هجری قمری بوده است .
و سوم : ابوسعید عبدالله بن کثیر مکی مولی عمرو بن علقمه الکنانی است .

در مکه معظمه سنه چهل و پنج هجری متولد شده و در سنه یکصد و بیست در مکه نیز وفات نموده .

چهارم : ابوعماره حمزه بن حبیب زیات کوفی است که قرآن را بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خوانده و تحصیل معاش خود را از تجارت به دست می آورد، در سال هشتاد هجری قمری به دنیا آمد و در سنه یکصد و پنجاه و شش وفات کرد.

پنجم : ابوعمران عبدالله بن عامر یحصبی شامی است که در سنه یکصد و هیجده در دمشق وفات نمود

ششم : ابوبکر عاصم بن ابی النجود بهدله کوفی مولی بنی جذیمه بن مالک اسدی است ، و اعراب قرآنها را امروزی که متداول و

شایع است بر مبنای قرائت اوست او در سنه یکصد و بیست و نه یا بیست و هفت هجری در کوفه چشم از جهان فرو بست .

هفتم : ابوالحسن علی بن حمزه کسائی کوفی مولی بنی اسد است قاضی نورالله شهید(ره) در مجالس المؤمنین آورده که اجتماع

مردم به درس ایشان آنقدر زیاد بود که به دشواری اخذ و ضبط می نمودند، بنابر این کرسی می نهاد و در میان ایشان می نشست

و جهت ایشان تلاوت قرآن می کرد، در سنه یکصد و هشتاد و نه هجری به سن هفتاد سالگی در شهر ری وفات یافت .

لفظ پیر در شعر بمعنی خواجه و بزرگ است ، که معنای بیت اینگونه می شود: اساتید و قراء قرآن پنج و دو نفرند که مجموعاً هفت

نفر می شوند و مقصود از جنس در بیت اخیر به معنی دانش و تبحر است یعنی حمزه و ابن عامر و عاصم را در علم قرائت مانند

کسائی بدان حیث تبحر و دانشمند بودن .

شاعری نسبت قراء هفتگانه را به شهرهائی که در آن زندگی می کردند اینگونه به نظم آورده :

در مکه نخست ابن کثیر است امام

نافع زمدینه ابن عامر از شام

در بصره ابو عمرو و علاء است مقام

عاصم چو کسا و حمزه از کوفه تمام (۱۵۴)

ماههای رومی

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه

شباط و آذر و نیسان ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول

نگهدارش که از من یادگار است

ترتیب ماههای رومی از این قرار است :

ازار، نیسان و ایار که سه ماه بهار هستند.

حزیران ، تموز و آب که سه ماه تابستان هستند.

ایلول ، تشرین اول و تشرین ثانی که سه ماه پاییز هستند.

کانون اول ، کانون آخر و شباط که سه ماه زمستان هستند.

ماههای فارسی

زفروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگاه چو مردادت همی آید

پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی دان

که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

اسفندارمذ، همان ماه اسفند است که مخفف اسفندارمذ است که اکنون مشهور است .

ماههای عربی

زمحرم چو گذشتی بودت ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدگر

رجب است از پی شعبان رمضان و شوال

پس بذی القعدة و ذی الحجه بکن نیک نظر

نام سالهای ترکی

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

وانگاه به اسب و گوسفند است مدار

حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار(۱۵۵)

لف و نشر مرتب

لف و نشر مرتب آنرا دان

که دو لفظ آورند و دو معنی

لفظ اول بمعنی اول

لفظ ثانی بمعنی ثانی

لف و نشر مشوش

لف و نشر مشوش آنرا دان

که دو لفظ آورند و دو معنی

لفظ ثانی بمعنی اول

لفظ اول بمعنی ثانی (۱۵۶)

صفت مشبیهه

حسن دو باشد و احسن نه و قبیح چهار

دو ممتنع بود و مختلف یکی بشمار

اقسام پانزدهگانه اسم

اسم جنس و علم و معرب و هم تابع او

مبنی و تشبیه و جمع و معرف نکره

چه مذکر چه مونث چه مصغر منسوب

وان دگر اسم عدد دان دگر متصله

و آن پنج تا است که عبارتند از: مصدر، اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبیهه و افعال التفصیل .

شش چیز مقتضی صدر کلام است

شش چیز بود مقتضی صدر کلام

کز نظم لطیفش شده دلها بنظام

شرط و قسم و تعجب و استفهام

نفی آمده لام ابتداء گشت تمام

اقسام ترکیب

اگر اقسام ترکیب از بیان منطقی جوئی

زمن بشنو که هشت قسم است اگر از اهل تحقیقی

چو تصویتی و توصیفی و تظریفی و تضمینی

اضافی و دگر مزجی و اسنادی و تعلیقی

جمله هائی که محلا معربند هفت تاست

((الجمل المربء المحل

سبع على المشهور فاستملوا

فخبریه و ماقد وقعت

حالا و مفعولا بها قد اوقعت

و ما اليها قد اضيف و كذا

جواب شرط جاء بالفا او اذا

و ما اتت تابعه لمفرد

او جمله لها محل فاعدد ((

۱- جمله خبریه مانند زید یسرع .

۲ - جمله حالیه مانند جاء زید ذهب ابوه .

۳ - جمله مفعولا به ، مانند قال انی عبدالله .

۴- جمله مضاف الیه مانند: ((والسلام على يوم ولدت))

۵ - جمله جواب شرط مانند ان تقم فاقم .

۶ - جمله تابع مفرد، مانند: وانتقوا یوما ترجعون فيه الى الله .

حروف ابجد

یگان یگان شمر ابجد حروف تا حطی

چنانکه از کلمن عشر عشر تا سعفس

پس از فرشت تا ضطغ شمر صدصد

دل را حساب جمل شد تمام مستخلص

در کتاب انوار نعمانیه مرحوم جزائری روایتی از حضرت رسول (ص) نقل شده که حضرت رسول فرموده : ((تعلموا تفسیر الابد

فان فیها الاعاجیب ویل لعالم جهلها:)) حروف ابجد و تفسیر و توضیح آن را یاد بگیرید، زیرا که در معانی آن چیزهای عجیب

و غریب است وای بر عالمی که آن را نداند(۱۵۷)

توضیح تشریح حروف ابجد:

۱-۱

۲-ب

۳-ج

۴-د

۵-هـ

۶-و

۷-ز

۸-ح

۹-ط

۱۰-ی

۲۰-ک

۳۰-ل

۴۰-م

۵۰-ن

۶۰-س

۷۰- ع

۸۰- ف

۹۰- ص

۱۰۰- ق

۲۰۰- ر

۳۰۰- ش

۴۰۰- ت

۵۰۰- ث

۶۰۰- خ

۷۰۰- ذ

۸۰۰- ض

۹۰۰- ظ

۱۰۰۰- غ

معنی کلمات ابجد

ابجد، یعنی بدان ، هوز یعنی دریاب ، حطی یعنی خوب بفهم ، کلمن یعنی نگهدار، سعفص یعنی فرومگذار، قرشت یعنی دانا باش ،
ثخذ یعنی واقف باش ، ضغط یعنی از پیش بدان .

زکات شتر به حروف ابجد

((همشکو بم لون بل مو حق)) ۵ - ۵ گوسفند، ۲۰ - ۶ بنت مخاض ، ۳۰ - ۶ بنت لیون ۴۰ - ۶ حقه که شتر ماده است .

((ساجذ)) ۶۰ - ۱ جذعه شتر ماده ، ((عو بیل)) ۷۰ - ۶ دو بنت لیون ، ((صابحق)) ۹۰ - ۱ دو حقه که دو شتر ماده است .

((فی قکا)) در ۱۰۰ - ۲۰ و یک در، ((کل میم)) چهل یک شتر که دو سالش تمام شده

((اخرج)) خارج کن از مالت ، ((او فی کل)) یا در هر، ((نون ححق)) ۵۰ یکه حقه یعنی یک شتر سه ساله .

توضیح : شتر ۱۲ نصاب دارد اول ۵ شتر است که زکاتش یک گوسفند است دوم ۱۰ شتر، سوم ۱۵ شتر، چهارم ۲۰ شتر، پنجم ۲۵

شتر در حروف ابجد (ه) مساوی با پنج است هر پنج شتر یک گوسفند زکات دارد تا برسد به بیست و پنج شتر که پنج گوسفند برای

بیست و پنج شتر باید بدهد.

نصاب ششم : اگر تعداد شترها به ۲۶ راءس برسد باید بنت مخاض که یک شتر ماده است زکات بدهد.

نصاب هفتم : ۳۶ شتر است که زکات آن یک بنت لبون یعنی یک شتر ماده است که دو سالش تمام شده باشد.

نصاب هشتم : ۴۶ راءس شتر است که زکاتش یک حقه یعنی یک شتر ماده که سه سال آن تمام شده باشد.

نصاب نهم : اگر به ۶۱ راءس شتر برسد زکاتش یک جذعه یعنی یک شتر ماده است که چهار سال آن تمام شده باشد.

نصاب دهم : اگر به ۷۶ راءس برسد زکاتش دو بنت لبون یعنی دو شتر ماده که دو سال آنها تمام شده باشد.

نصاب یازدهم : اگر به ۹۱ راءس برسد زکاتش دو حقه یعنی دو شتر ماده که سه سال آنها تمام شده باشد.

نصاب دوازدهم : اگر به ۱۲۱ راءس و بالاتر برسد زکاتش برای هر چهل شتر یک بنت لبون یعنی یک شتر که دو سالش تمام شده

باشد بدهد یا برای هر پنجاه شتر یک حقه بدهد که یک شتر سه ساله باشد.

زکات گوسفند به حروف ابجد

((فی زکوة الشاة اخرج یا اخی المحترم

مشکقاب راج شاد ثم قشقیش فی الغنم))

در زکات گوسفند خارج کن ای برادر محترم

۴۰- شاة (گوسفند) ۲۰-۱۰۰-۱ دو شاة ۲۰۰-۱ سه

شاة ۳۰۰-۱ چهار شاة از ۴۰۰ به بالا هر ۱۰۰ یک گوسفند

توضیح : گوسفند پنج نصاب دارد اول چهل راءس است که زکاتش یک گوسفند است . دوم : صدویست و یک راءس که زکاتش

دو گوسفند است .

سوم : دویست و یک راءس که زکاتش سه گوسفند است .

چهارم : سیصد و یک راءس گوسفند که زکاتش چهار گوسفند است .

پنجم : چهار صد راءس گوسفند به بالا که برای هر صد گوسفند یک گوسفند باید زکات داد

عمر پیامبر اسلام به حروف ابجد

((عمر نبی سح

نبوتش کج

فی مکة یا

مدینه طج))

عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : س به حروف ابجد ۶۰ و ج به حروف ابجد ۳ است پس عمر شریف آن حضرت ۶۳ سال است .
نبوتش ۲۳ سال (ک : ۲۰ ، ج : ۳) در مکه (یا) یعنی ۱۱ سال و در مدینه (ط) یعنی ۹ و (ج) یعنی ۳ سال که جمع آنها ۱۲ سال می
شود یعنی در مدینه ۱۲ سال البته در هنگام رسالتش زندگی کرده است .

علی به شماره حروف ابجد از هر لفظ

علی یابی زهر لفظ معین

به شش کن ضرب اعدادش در این فن

بیفزایک بکن بر عشر مضروب

بیفکن بیست بیست بر یازده زن

و یا اینکه

عدد اسم جمله موجودات

ضرب در شش نمای ای ستاد

یک بیفزای و جمله را در ده

ضرب کن حاصل آنچه روی بداد

تاتوانی از آن بیفکن بیست

هان نگر تا از آن چه ماند بیاد

آن عدد را بیازده کن ضرب

این بنام علی درست افتاد

در چهره هر کس نام علی مکتوب است

بر صفحه چهره کاتب لم یزلی

معکوس نکو نوشته نام دو علی

یک لام و دوعین و دویاء معکوس

از حاجب و عین و انف باخط جلی

توضیح : یعنی خداوند بر چهره و صورت هر کس دو نام علی را به زیبایی نوشته است که یک لام و دو عین و دو یا عکس از

حاجب که همان ابرو است و دو عین که همان دو چشم است و انف که همان بینی است که آشکارا بر صورت همه نقش بسته

است .

یعنی قطع و یقین حجیتش ذاتی است و نیازی به جعل شارع ندارد و اصلاً قطع و یقین جهل شارع را نمی پذیرد که بگوید قطع و یقین تو را حجت قرار دادم و یا بگوید قطع تو را حجت شرعی برایت قرار ندادم چون اگر بگوید قطعت را حجت برایت قرار دادم تحصیل حاصل می شود.

احکام حج و عمره در یک بیت

((اطرت للعمرة اجعل نهج

اوور نحت رسطر مرلحج))

توضیح: اطرت برای عمره قرار بده ((ا)) یعنی احرام و ((ط)) یعنی طواف ((ر)) یعنی رکعتی الطواف، دو رکعت نماز طواف ((س)) سعی بین صفا و مروه ((ت)) تقصیر یا کوتاه کردن مو و ناخن که این اعمال مخصوص عمره است.

اما حج تمتع: ((ا)) یعنی احرام ((و)) وقوف به عرفات ((و)) وقوف به مشعر ((ر)) رمی جمره ((ن)) نحر که همان قربانی کردن است

((ح)) حلق یعنی تراشیدن سر ((ط)) طواف زیارت ((ر)) رکعتی الطواف همان دو رکعت نماز طواف است ((س)) سعی بین صفا و

مروه ((ط)) طواف نساء ((ر)) دو رکعت نماز طواف نساء ((م)) میبیت و بیتوته کردن و ماندن در منی که ماندن در منی از اعمال حج

است ((ر)) رمی جمرات سه گانه که این اعمال حج تمتع بجا آور. (و یا قرار بده).

گریه بی حاصل

دور از تو هر شب تا سحر گریان چو شمع محفلم

تا خود چه باشد حاصلی از گریه بی حاصلم

چون سایه دور از روی تو افتاده ام در کوی تو

چشم امیدم سوی تو، و ای از امید باطلم

از بسکه با جان و دلم، ای جان و دل آمیختی

چون نکمیت از آغوش گل، بوی تو خیزد از گلم

لبریز اشکم جام کو؟ آن آب آتش فام کو؟

وان مایه آرام کو تا چاره سازد مشکلم

در کار عشقم یار دل، آگاهم از اسرار دل

غافل نیم از کار دل، وز کار دنیا غافلم

در عشق و مستی داده ام، بود و نبود خویشتن

ای ساقی مستان بگو، دیوانه ام یا عاقلم

چون اشک می لرزد دلم ، از موج گیسوئی ، رهی

یا آنکه در طوفان غم ، دریا دلم ، دریا دلم

گر حق طلبی

دنیا طلبا تو خسته و رنجوری

عقباطلبا تو از حقیقت دوری

گر حق طلبی و با حقیقت باشی

در هر دو جهان مظفر و منصوری

اجابت نکنم

دنیات نداده ام نه از خواری تست

کونین مرا رشک وفاداری تست

هر چند دعا کنی اجابت نکنم

زیرا که مرا محبت زاری تست

می باید رفت

از ملکت وجود میباید رفت

دیر آمده ایم و زود می باید رفت

زین بحر هرآنکه سر بدون زد چو حباب

تا چشم زهم گشود می باید رفت

بخواب رفتم ، از تنهائی از سبحانی

در خوابگاه جهان من شیدائی

چشمی بگشودم از پی بینائی

دیدم چو درآن نبود بیدار کسی

من نیز بخواب رفتم از تنهائی

او حدی

در خانه دلم گرفت از تنهائی

رفتم بچمن چو بلبل شیدائی

چون دید مرا سرو سهی سرجنباند

یعنی بچه داخوشی به بستان آئی (۱۵۸)

لطیفه

شخص داش منشی در یکی از پیاده روهای تهران حرکت می کرد با عصای خود به پشت شخصی زد و گفت : آقا اینجا چهار راه مخبرالدوله است ؟ او گفت : نه آقا اینجا ستون فقرات بنده است .

لطیفه

شخصی به نزد دوستش رسید، از او پرسید مدتی است تو را نمی بینم در جواب گفت : مریضم گفت : ناراحتی شما چیست ؟ دوستش گفت : چند روزی است که غذایم هضم نمی شود دوستش گفت : آقا کاری ندارد غذای هضم شده بخورید.

لطیفه

یکی دوست خود را در خیابان دید که با بچه اش می آید، از او پرسید که نام پسر چيست ؟ گفت : غلام شما، قنقد تو عمری و او غلام توست .

لطیفه

فردی رفت در مغازه میوه فروشی ، خواست بگوید: آقا لیموبم دارید زبانش بر عکس چرخید و گفت : آقا بیمولم دارید؟

لطیفه

یکی مشغول سخنرانی بود، خواست شعری را به آواز بخواند فراموش نمود چند مرتبه گفت : صاحب‌دلی به مدرسه آمد، زخانقاه ، هر چه خواند، بقیه اش را یادش نیامد، آخر الامر گفت : چکار دارید آن شعر چیست حاصلش را برایتان می گویم

لطیفه

شخصی زمان شاه در داخل مسجدی مشغول سخنرانی بود، خواست به آیه الله خمینی دعا کند، دست پاچه شد و به آیه الله بروجردی (ره) دعا کرد بعد که دید خیلی خیط کرده است خواست بگوید صلوات بلند ختم کنید، بر عکس گفت : بلوات صلند ختم کنید.

لطیفه

مداحی داخل دسته عزاداری بر روی چهار پایه ایستاد بود و شعری می خواند ((دیدي که شجاعت به جهان شد ز که ظاهر)) این مصرع اول شعر بود هر چه خواند مصرع بعد را یادش نیامد، فقط می دانست آخرش حبیب بن مظاهر است سرانجام گفت :

دیدي که شجاعت بجهان شد ز که ظاهر

او او او او او حبيب بن مظاهر

لطيفه

يکي از دوستان نقل مي کرد در خانه اي مشغول روضه خواني بودم مي خواستم اين شعر را بخوانم :

از آن ترسم که آتش بر فروزد

ميان خيمه بيمارم بسوزد

شعر را فراموش کرده بودم و مصرع اول را اشتباهي خواندم لذا هول شدم و گفتم :

از آن ترسم که آتش شعله ور شد

ميان خيمه بيمارم يور شد

لطيفه

با يکي از دوستان تمرين منبر داشتيم ، او يزدی يود، يک مقداری صحبت نمود و بعد خواست روضه بخواند، روضه ذوالجناح را

شروع کرد و با لهجه يزدی گفت : حضرت زينب به ذوالجناح گفت : ذوالجناح راستش بگو حسين را چه کردی ؟

گر غم نبود

گر غم نبود چهره دنيا صفا نداشت

شادی نبود وين همه شور و نوا نداشت

نقش اميد ديده جان را نمی فریفت

گریاءس و غم بخاطر آشفته جا نداشت

گر شب نبود و تیرگی رازپوش او

هرگز سپيده اين همه رنگ و ضياء نداشت

يار در کنار من

يار نزديکتر از من بمن است

وين عجبتر که من وی دورم

چه کنم باکه توان گفت که يار

در کنار من و من مهجورم

سرود زیبای امام زمان

ای قائم آل طاها

ای نور دو چشم زهرا

ای زینت عرش اعلا

ای مظهر جود و تقوا

ای حجت یزدانی

تو حافظ قرآنی

((جاء الحق زهق الباطل

ان الباطل کان زهوقا))

پاینده قرآن پاینده قرآن

مانسل جوان آگاهیم

مشتاق کلام اللهیم

آل علی را می خواهیم

با حق صفتان همراهیم

از پا ننشستیم

پیمان نشکستیم

((جاء الحق و زهق الباطل

ان الباطل کان زهوقا))

پاینده قرآن پاینده قرآن

با اهل هدف همدوشیم

از می ، وحدت می نوشیم

دیده زدنی می پوشیم

در راه خدا می کوشیم

غم مخور ای شاها

از حیلہ اعدا

((جاء الحق زهق الباطل

ان الباطل کان زهوقا))

پاینده قرآن پاینده قرآن

ناگه خبری خواهد شد

فتح و ظفری خواد شد

باطل سپری خواهد شد

شب را سحری خواهد شد

عصر نوین آید

خسرو و دین آید

((جاء الحق و زهق الباطل

ان الباطل كان زهوقا))

گرچه گره از کار کسی نگشادم

گره از اینکه به کاری نزدم دلشادم

باری از دوش کسی برنگفتم باری

بار خود را به سر دوش کسی ننهادم

همه با دست پر از مایه گرفتار و اسیر

من بیچاره بادست تهی دلشادم

برای صاحب فرزند شدن

جوز بویا، یک مثقال ، کندر یک مثقال ، دارچین یک مثقال ، هل مکه یک مثقال ، مصطکی سه مثقال ، تخم زردک سه مثقال ،

خارخسک سه مثقال بگیرد و همه این گیاهان داروئی نامبرده را خوب با هم بکوبد و نرم کند و به پنج قسمت کند و هر قسمت را

با دو عدد زرده تخم مرغ مخلوط کند و پنج روز پشت سر هم صبح ناشتا یک قسمت آن زرا بخورد و وقتی پنج روز تمام شد سه

شب یا سه روز پشت سرهم با همسر خود همبستر شود ان شاء الله دارای فرزند خواهد شد

نسخه نوشتنی برای فرزند دار شدن

حروف زیر را بر پهلوی راست زن بنویسد و بعد یک گوسفند سیاه فربه در زیر سقف بکشد و به چهل مؤ من بدهد

و ل و ان رانا س ی ر ت ب ه ال ج ب ال ا و ق ط ت ب ه ال ارض او ک ل م ب ه ال م و ت ی ب ل ل ال ه ال ام ر ج م ی عا

پاداش زیارت حضرت علی علیه السلام

گفت هر کس یک سفر آید به قصد دیدنم

باز دیدش را سه نوبت واجب است در کیش ما

گاه نزع و وقت میزان و بهنگام صراط

لطف یزدان شاملش با دست من در این سه جاست

این هم حرف ملوک خانم

ملوک خانم چنین گفت

با فاطمه درازه

آخ چه کنم عروسم

زشت و بی چهاره

شبانه روز تو خونه

بباد و فیس و نازه

همره خود ز جازی

یک جانماز نداره

عروسی که جاز نداره

این همه ناز نداره

هر چه میگم عروس جان

ناز عروس به جازه

حیای گربه چون شد

که درب دیزی بازه

عقل نداره اصلا

چونکه دراز نداره

عروسی که جازه نداره

این همه ناز نداره

با ناخن بلندش

پنجه بمن کشیده

بسکه مرا کتک زد

پیر هنم دریده

ترس نداره از کس

دختر ورپریده

ناخن دراز او را

گرگ و گراز نداره

عروسی که جاز نداره

این همه ناز نداره

تمام شب خوراکش

مرغ و چلو فسنجان

خوراک هر شب او

بود برنج لنجان

مار دو سر عروس

به گفته بگم جان

جاریه همره خود

قد دو ناز نداره

عروسی که جاز نداره

این هم ناز نداره

هر چه که بود تو خانه

همراه خود تو بردی

بردی زخانه من

جای دگر سپردی

کاشکی که حالا دیگر

میلی به ساز میمردی

خارسو (۱۵۹) زدست تو زن

میلی به ساز ندار

عروسی که جاز نداره

این همه ناز نداره

دختر از گدا بستان

دختر از گدا بستان

مال از خدا بستان

هر زنی که این دوره

یک چادر نماز داره

او به خانه شوهر

صد هزار تا ناز داره

فیس داره ادا داره

چون چادر نماز داره

پند من بیا بشنو

کفش قد پا بستان

دختر از گدا بستان

مال از خدا بستان

هر که نان دهد بر زن

زن براش فراونه

هر که که زنش زشته

راستی خیلی دلخونه

روزتا شب که در زحمت

شب بخانه محزونه

راحتی اگر خواهی

زن زینوا بستان

پند من بیا بشنو

کفش قد پا بستان

دختر از گدا بستان

مال از خدا بستان

این دلم خدا دانه

من زن کوچول خواهم

من زن کوچول خواهم

خوشگل و موچول خواهم

زن می خواهم بآنقدری آنقدر که پول خواهم

پند من بیا بشنو

کفش قد پا بستان

دختر از گدا بستان

مال از خدا بستان. (۱۶۰)

پیرامون اشعار مؤ لف

مؤ لف این سطور مرتضی احمدیان گوید:

که گویا در سال ۱۳۴۴ شمسی مطابق ۱۳۸۵ قمری بود که طبع شعر مختصری پیدا کردم و در ابتدای کار اشعاری که خیلی مورد

پسند نبود می گفتم بعد کم کم طبع شعرم راه افتاد و اشعار بهتری را سرودم ولی در عین حال شرمنده ام که این سروده های

ناقابل را نقدیم دوستداران ادب و اهل هنر نمایم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

البته هر شعری می سرودم دقیقا تاریخ سروده شدن آن را ثبت می کردم ولی در زمان طاغوت هنگامی که جهت تبلیغ می خواستم

به رفسنجان بروم چون یکی از دوستان که آن شب در منزل امام خمینی بودند دو نامه و مقداری اعلامیه داد که ببرم رفسنجان و

به آقای پور محمدی بدهم با این وضع در کنار جاده منتظر ماشین بودم که عازم رفسنجان شوم مأموران شاه مرا با اعلامیه ها و

نامه ها دستگیر کردند و به شهربانی قم بردند و این دونامه را هم که اشعاری علیه شاه و زن شاه بود از داخل جیبم برداشتند و مرا

به عنوان سراینده شعر علیه شاه معرفی نمودند و آنقدر مراکتک زدند تا بی هوش شدم و در حال بی هوشی بحالت شهود دیدم که

شهید شده ام و روحم مانند کبوتر سفیدی از بدنم خارج شد و هیچ گونه احساس جان کندن نکردم و در آن حال داشتم می خندیدم

که به هوش آمدم فکرم نیست که چند ساعت بی هوش بودم مأمورین ترسیده بودند به گمان اینکه من مرده ام وقتی که من با

حالت خنده به هوش آمدم مأمورین باز هم شروع کردند مرا کتک بزنند و با کابل و چوب باتون می زدند خلاصه کلام اینکه آن

موقع دفتر اشعار را برداشته و هر کجا که تاریخ روز و ماه و سال نوشته بودم و نام خود را بعنوان سراینده اشعار ثبت کرده بودم غیر از یکی دو مورد همه را پاره نمودم بدینجهت بعضی از اشعار تاریخ دارد و بعضی ندارد.

حجه السلام شهید محمد منتظری

خدا رحمت کند استاد شهید محمد منتظری را که آن زمان شاگرد زیادی تربیت کرد و درست در سال ۱۳۴۲ شمسی بود که نقشه های کشورهای جهان را می آورد و دست می گذاشت روی هر نقشه کشوری و وضع سیاسی اجتماعی اقتصادی آن کشورها را برای مابیان می کرد و حتی در آن روز که همه رادیو را تحریم کرده بودند ایشان رادیو برای ما خرید تا اخبار را گوش دهیم و بوضع سیاسی جهان آشنا شویم .

و وقتی ایشان فهمید من طبع شعر مختصری دارم ، مجله فردوسی و کتاب انقلاب تکاملی اسلام را به من داد تا مطالعه کنم و خلاصه نویسی نمایم و چون آن موقع صحبت از مبارزات مردم الجزایر و استقلال آن کشور بود، لذا این اشعار را در این مورد سرودم :

انقلاب ظهیر ملت‌ها

روح خود را کن قوی از انقلاب

جو همی آزادگی از انقلاب

آنکه شاهان را کند زنجیر و بند

انقلابست انقلابست انقلاب

این وطن آید برون از زیر ظلم

از قوای آهنین انقلاب

مرحبا بر ثائر جانباز حق

آفرین بر قهرمان انقلاب

الجزائر اخذ استقلال کرد

از شجاعان وبلان انقلاب

تاج از رءس شهان آید برون

کاخشان گردد نگون از انقلاب

آنکه بد مسند نشین کاخ ظلم

کاخ اومقلوب شد از انقلاب

کو یزید و پیروان راءى او

شد منغص عیششان از انقلاب

کوس شاهنشاهییش بر باد رفت

آفرین براین رجال انقلاب

مرد حق گردد فدای راه حق

مرد حق گردد شهید انقلاب

مرد حق خواهان آزادی بود

مرد حق ترسی ندارد ز انقلاب

آنکه بیم اندر دل دولت نهاد

قائد دین بد زعیم انقلاب

آنکه شد آواره و دور از وطن

آن خمینی بود امیر انقلاب

شیعیان را او بود رهبر همی

کی شود جاهل رئیس انقلاب

خیز از خواب گران ای احمدی

رو تو کوشش کن برای انقلاب

البته چون این اشعار اولین اشعار من بود و در سن ۲۱ یا ۲۲ سالگی در سال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۷ سروده شده است لذا وزن و قافیه خوبی

ندارد از اهل ادب و هنر معذرت می خواهم .

غزل

سرو چمن ای ماه من در محفلم شو

محزون دل دیوانه ام در محفلم شو

آخر تو رحمی بر من بیچاره بنما

ای مونس دیراینه ام در محفلم شو

شب تا سحر چشمم بود در انتظارت

ای همدم تنهائییم در محفلم شو

بس بی وفائی کرده ای جانم ربودی

بهر خدا کن تو وفا در محفلم شو

شب همچو بومی در غمم در لانه خود

روزم چو بلبل در قفس در محفلم شو

کی از من عاشق جفائی تو بدیدی

ای شمع روشنزای من در محفلم شو

گفتم دگر با لبری عهدی نبندم

اما توئی مه پیکرم در محفلم شو

ای احمدی بگذر زیاد گلرخان تو

تاکی بگوئی دلبرم در محفلم شو

غزلی دیگر

الا ای خسرو خوبان بیا بنشین کنار من

که از هجر گرید دو چشم اشکبار من

مرا تنهائی و درد غم و اندوه و فریاد است

بیا ای مونس تنهائی شبهای تارمن

تو از احمد جدا گشتی و کردی زار و نالانش

دمی در کلبه ام بنگر ببین احوال زار من

چه زیبایی که داری تو وفا داری که داری تو

ندیده گلرخی هرگز کسی را چون تو یار من

اشعار ذیل را ظاهرا در سال ۱۳۴۷ که به مشهد مقدس به زیارت امام رضا رفته بودم وقتی که وارد صحن مطهر شدم از نظر قافیه و

وزن در آن هست تذکر داده تا توضیح نمایم .

یا علی بن موسی الرضا علیه السلام

من در این بارگه شه برجا آمده ام

از وطن با گنه و نامه سیاه آمده ام

بهر دیدار تو ای مظهر امید و وصال

با دو صد شوق و شغف این همه راه آمده ام

ساقیا از کرم و لطف بر این بنده

جرعه عفو که با بار گناه آمده ام

کن نظر بر من مسکین سراپا تقصیر

که به در گاه تو با حال تباه آمده ام

در مصیبت جواد الائمه علیه السلام

از غم و اندوه سر اندر گریبان کرده ام

روزگارم را به فکر و غم پریشان کرده ام

هر دم از فلیم بسی آه و فغان آید برون

بهر آن جور و جفاهای فکار چرخ دون

از جفاهای فلک روز و شبان در محنتم

بسکه تیر غم خورد بر اندرون این تنم

من ندانم زهر کین با آن امام ما چه کرد

در نهاد او همی این اخگر سوزان چه کرد(۱۶۱)

بهاریه نام اشعار ذیل است که به مناسبت میلاد حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهماالسلام در نجف اشرف در سال ۱۳۴۷

شمسی مطابق ۱۳۸۸ در سوم شعبان روز تولد آن حضرت سروده شد که وزن و قافیه اش بر وزن اشعار سعدی ((اول دفتر بنام ایزدا

دانا صانع و پروردگار حی توانا)) می باشد.

بهاریه

سوم شعبان رسید مولد حضرت

قرص قمر شد برون و گشت هویدا

شهر مدینه گرفت زیب جمالش

فخر رسولان بود و آدم و حوا

ز عرصه گیتی برفت ظلم و جهالت

علم طلوع کرد در سراسر دنیا

گشته همه جن و انس و جمله ملائک

پر فرح ون پسرور زان مه زیبا
عرش خدائی بنغمه های دل افزا
روی زمین نغمه های بلبل شیدا
شبه حسین علی مجوی به گیتی
هم بود افضل زخلق و جمله نبی ها
سید و سبط و زکی و طیب و با حلم
نجل و وصی علیست کان بود اعلا
مادر او بهترین زنان جهان است
بانوی با عز و جاه صفحه غبرا(۱۶۲)
جدا ابیشان کزوست نسل مطهر
حضرت بوطلب است آن شه والا
جده ابش که هست نادره دهر
بنت اسد فاطمه است نور معلا
فخر و مقام و شرف بس بود او را
گشته همی جده اش خدیجه کبری
جد امیشان بود رسول گرامی
کوبود اعظم زخلق و جمله اشیا
ثانی امام است بهر او چو برادر
خلق نکو دارد و هم اشراف و اتقی
فضل و شرافت تو داری از همه اکثر
خود تو امامی و هم کشنده اعدا
جمله ناس و فرشتگان الهی
کرده زبان را به مدح و شائن تو گویا
از رخ پرنور تو ای مظهر انوار
روشنی شمس گشته چون شب ظلما

نسل ائمه ز جسم پاک شریفت

گشته تولد همی به عرصه دنیا

فطرس بی بال آن فرشته غمناک

چون که نظر کرد بر ملائک علیا

دیده گشود و بدید جمله ملائک

گشته روان از سما به عرصه سفلی

با غم و اندوه سر به سوی سما کرد

گفت که با خود برید این تن مرضی

گر چه شدم من بسی رانده درگاه

لیک امیدم به توسست بار الها

جمله زبهر قدوم شاه شهیدان

سوی زمین آمدند به دار شفایا

فطرس غمگین چو کرد دیده به مولود

بال و پر خود بسود بر شه والا

از غم و اندوه و درد گشت وی آزاد

اخذ شفا کرد و شد رها ز بلایا

بار خدایا در این سوم شعبان

جمله ما را قرین عفو بفرما

گر چه بود روز جشن و شادی مردم

لیک بفکرم فتاد و قعه عشرا

واقعہ جانگداز طف نرود یاد

ویژه که طفل صغیر آن یتلظی

من بشگفتم زبی حیاتی اعداء

وزستم و ظلمشان به ارض معلی

بار الها قسم بعزت و جاهش

احمدیان را گناه و ذنب ببخشا

تضمین اشعار مشفق

دوری دوستان کبابم کرد

رنج غربت بسی عذابم کرد

غصه هجر یار و درد دیار

همدم یاءس و اضطرابم کرد

با جفائی چرخ شعبده باز

متنفر زخورد و خوابم کرد

همدم غم شدم به ناله و آه

غم و اندوه هم خرابم کرد

دل من در هوای ایران است

چشم دل باز سوی ایران است

ای عراق نظیف و پاک و تمیز

باش با دوستان بسی تو عزیز

که روم من ز تو همی بیرون

دل ازت می کنم می روم ایرون

تو که اینقدر بمن جفا کردی

واقعا حق خود ادا کردی

برو ای کشور عراق خراب

که نباشی دمی تو به زسراب

آن هوایت که بود همیشه خراب

وین زمینت که بود همیشه پرآب

احمدی گله ها ز تو دارد

روز شب بهر تو همی ناله

گه کند دل ز تو رود ایران

گه بود مثل شب پره حیران (۱۶۳)

رباعی

افسوس که آن گلرخ رعنا زبرم رفت

وان پیکر سروین قدو زیبا زبرم رفت

مانند ستاره ای که در سما کرد طلوع

غائب ز نظر بگذشت و تنها زبرم رفت (۱۶۴)

یک رباعی دیگر

حالا که جوان هستم و حالی دارم

اندر سر خود شور و نوائی دارم

بهتر بودم که فکر عقبی باشم

زیرا که پس از موت جزائی دارم

روز و شب خود همی به حسرت دادی

از بهر هوی همی تو ثروت دادی

کردی تلف عمر خود تو در غفلت و نوم

از بهر هوس تو گوهر از دست دادی

در جواب نامه ای که نوشته بود تو به یاد من نیستی

گر در سفر و غربت و تنها باشم

یا در وطنم بروز شبها باشم

از یاد شما دلم نباشد خالی

گرچه بنجف در بر طاها باشم

اکنون که نجف در بر مولی باشم

در نزد رخ گوهر والا باشم

بهتر بود از برای من علم م عمل

تا خادم آن علی اعلا باشم

رفتم زبر تو ماه سیمین پیکر

عشق از تن من برفت و شوقم زسر

احمد که وفا بعهده خود کرد ولی

از عهد گسستنت بشد غم پرور

دل دیوانه من در قفس عشق بسوخت

اندرین ارض نجف بین چه شررها دارم

روحم آزرده و چشمم زسرشگ است پرآب

می ندانم به کجا می کشد آخر کارم

مذمت رباخواری

لعن احمد در ربا باشد به پنج

آکل و موکل که خود را داده رنج

و ان سه ملعون دگر باشد همی

شاهدین و کاتب و آن یا اخی (۱۶۵)

مثنوی

روزگاری در پی کسب کمال

عمر خود کردم تلف با صد ملال

روز و شب فکر هوای دل کنم

خویش را از حق همی غافل کنم

نور قلبم شد مبدل بر سیاه

در معاصی عمر خود کردم تباه

می کنم هر دم بسوی خود خطاب

احمدی تاکی تو باشی غرق خواب

روح خود را کن مصفا از گناه

تا که برناری زخود آخر تو آه

در جوار شاه دین مولی علی

تابکی ماندن تو خود را کند قوی

از خدای خود چرا خائف نه ای

از گناهانت چرا صارف نه ای

گر که می خوانی تو عملی ای دغل

پس مزین کن تو آن را با عمل

مناجات با خدا

نیمه شب درد خود را باخدا آغاز کن

سر برآور تو ز خواب آنگه ندارا ساز کن

گر ترا باشد غم و اندوه و گریان از گناه

درد خود را در سحر با آن طیب راز کن

گر بخواهی حاجت دنیا و عقبی را از او

یک نوائی نیمه شب با محروم آن راز کن

گو خدایا بنده مسکینم و عبد ذلیل

بهر من ای بار الهی چاره ای را ساز کن

احمدی دارد امید عفو و رحمت را ز تو

از برای او در امید و رحمت باز کن (۱۶۶)

عید سعید غدیر خم

تاج امامت شد عیان

بر راءس شاه مؤ منان

اندر هوای سوزناک

در زیر شمس تابناک

گرد پیمبر همچو شمع

جمله صحابه گشته جمع

در نزد آن خم غدیر

بر مخبر رب قدیر

آمد ندا از جبرئیل

از گفته رب جلیل

کی هادی امت رسان

امر مرا بر مؤ منان

باید نمائی جانشین

بعد خودت آن شاه دین

مبعث خاتم الانبیاء

بیا به طرف چمن که صبح گلشن رسید

لاله و سنبل شده ز روز روشن پدید

نور خدای جهان کرده طلوع از افق

دین الهی عیان چو مبعث حق رسید

جمله کروبیان خرم و شادان شده

زبعثت حضرتش عرش مزین شده

باش تو خندان همی که روز شادی زسید

ز لطف حق بر جهان رسول هادی رسید (۱۶۷)

در سال ۱۳۴۶ شمسی در شهر قم یکی از دوستان که رستم رستمی نام دارد به حجره من در مدرسه حقانی آمد و گفت خداوند در

بعد از ظهر روز شنبه دختری به من عنایت فرموده که نامش را زهرا گذاشتم ، شعری برایم بگو که همه این مشخصات در آن باشد

و هب عنوان باریخ تولد فرزندم محسوب شود، این حقیر اینگونه سروردم :

روز شنبه پانهاد آن دخت رستم در وجود

کز وجودش دسته ای شاکر بدرگاه ودود

نام او چون نام دخت حضرت احمد بود

چونکه زهرا نام او شد اندر اقلیم وجود

شد تولد چار ظهر اندر قمی کانجا بود

جایگاه دخت موسی از برای او درود

در مدح حضرت حجه

یارب آن شمس هدی فخر بشر کی خواهد آمد

حامی قرآن و آیین از سفر کی خواهد آمد

از فراتش عالمی باشد به غرقاب مذلت

آشکارا کن تو او را از نظر کی خواهد آمد

صاحب این دین اسلامست و آیین شرافت

حامی و حافظ بر این از خطر کی خواهد آمد

آن امام مسلمین از علم غیب و شهود

بر خلائق آن ملیک تاجور کی خواهد آمد

حب او در قلب مردم گشته لبریز از مودت

پیشوای شیعیان ثانی عشر کی خواهد آمد

بارالها شد ز کف هم صبر و هم آئین ما

حافظ دین دشمن کاج شرر کی خواهد آمد

آن عدالت پرور و کوبنده کاخ ستم

پادشاه انس و جان و بحر و بر کی خواهد آمد

لوحه دین از قدوم او همی گردد منظم

گسترد آن سفره عدل و برر کی خواهد آمد

عالم و آدم زرویش جمله محرومند اکنون

تلخ شد کامم ز هجران لب شکر کی خواهد آمد

صابران را شد برون صبر و شکیبائی زتن

آنکه بشکافد ز ظالم فرق و سر کی خواهمد آمد

روز و شب از دوریش گریان و دلخوان احمدی

رافع آن بیرق فتح و ظفر کی خواهد آمد

این اشعار به این ترتیب گفته شده: ی ا ص ا ح ب ا ل ع ص ر، یا صاحب العصر در اوائل مهر ۱۳۴۷ در نجف آباد سروده و نوشته شد.

مدح امام رضا

این شعر به درخواست هیئتی از اصفهان سروده شد که متأسفانه ناتمام ماند

در مشهد شاه رضا با آه و افغان آمدیم
با دوستان زاری کنان ما از صفاهان آمدیم
با آه و نالان آمدیم
شاهنشاه آئین توئی ثامن امام دین توئی
از بهر دیدارت همه با چشم گریان آمدیم
با آه و نالان آمدیم
((اغتنم شبابک قبل هرمک))
شادی و عشق و جوانی می رود
این نشاط زندگانی می رود
این جوانی چند روزی بیش نیست
بهر انسان روز شادی می رود
این بهار زندگی باشد شباب
بهر عقبایت بسی کن تو شتاب
رو نظر کن بر خداوندان ملک
مرگ آنها را ربوده همچو گرگ
عمر شیرین غنیمت دان پسر
تا که از عمرت نبینی تو ضرر (۱۶۸)
در مدح استاد آقای صادقی
همت پاک تو شد مایه امید ما
روح بیان تو داد روح و روانی بما
زپایداری و علم مثال عالم شدی
میان دانشوران فرد معالم شدی
از کتب قیمت گشته همه مستفیض
وز جلسات برند هیئت طلاب فیض
فضل ((بشارت)) تو گشته به افواه عام

خلیل و دشمن کنند مدح و رامستدام

کرده عجم افتخار به آن بشارات تو

گشته عرب مستفید ز ((البشارات))(۱۶۹) تو

خصم بگشته ذلیل زاحتجاجات تو

نور حقیقت گرفت به وی مقالات تو

دانش و علمت شود بهر عدو آشکار

گرچه نظر هم کند رؤس اسفار تو

حوزه درست زند تیر به چشم حسود

لیک چه سازد حسود کان نبرد هیچ سود

ستارگان تو شد حاوی هیئت همی

دلیل آورده ای زآی قرآن بسی

((صادقی))ای مفخر وفد جوانان ما

ای بتو روشن شده فکر و خیالات ما

بیم و هراسی بخود راه از عدو

بر روش و فعل خود باش تو ثابت چو کو

درباره حجیت خبر واحد

((هل خبر الواحد حجة تری

اثبتها بعض و بعض انکرا

حجته علی مقدمات

خذها الیک فی الکلام الاتی

اولها صدوره عن حجة

حتى یكون لک ذاک حجة

ثانیها صدوره مبینا

لحکم شرع الله یقضى معلنا

ثالثها یكون ما ادعاه

انتخاب دوست

دوستی کم کن تو با اشخاص دون

تا که پای از منجلا ب آری برون

روتو غزلت بهر خود گیرای جوان

تا که سالم ماندت جسم و روان

وہ چه آلام و ستمها دیده ام

وہ چه آزار و محنہا دیده ام

گر رفیقی با تو گردد مہربان

زان حذر کن تا کہ برناری زیان

روصدیقی بہر خود پیدا بکن

تا کشاند مر تو را اندر جنان

احمدی در عمر خود یاری ندید

از کسی ہرگز وفاداری ندید

ای کہ باشی دائما در مدرسہ

روز و شب اندر خیال و وسوسہ

سعی کن بہر عمل نی علم خشگ

تا کنی تحصیل از آہوی مشگ

در سال ۱۳۶۷ شمسی کہ در خشت بوشہر برای تبلیغ رفتہ بودم این اشعار را سرودم .

اندر این خشت خراب بی طپش

وای جعدی ہم نمی آید بگوش

مردمانش بس سلیمند و شریف

چشمہ سارش ہمچو رودی در خروش

چون نسیم صبحگاہان می وزد

نخلہایش می شوند پر جنب و جوش

در سحرگاهان از آن جای حزین

وای بلبلها رسد تا بیخ گوش

روز و شبها بس بود مورو پشه

متصل انسان بود پر جنب و جوش

نیست راحت بهر کس در این مکان

زان مگسها و پشه های چموش

یاران زبس که کثیف است هوای خشت

مور و پشه بسی پر است در فضای خشت

در این دیار دور نباشد بجز پشه

ما را بگشت پشه انیس وفای خشت

ماه مبارک رمضان من شدم روان

از آن دیار و میهن خود در لقای خشت

کردم بذهن خود چو مجسم نخیل آن

کردم مسافرت زبهر صفای خشت

دیوانه شدم بنده در این خشت دیوانه

پشه های سیخکی ما را کرده دیوانه

بسکه خاراندم تنم خون شد از آن روانه

سوختم ز گرمای آن همچو شمع و پروانه

لطیفه

به یک قزوینی که همسرش را در شب زیاد کتک می زد گفتند: چرا زنت را زیاد می زنی ، گفت : برای اینکه می خواهم با من قهر

کند و پشتش را به من کند

لطیفه

قاضی در محکمه از متهم پرسید: خواندن و نوشتن میدانی؟ متهم جواب داد: خواندن را خیر ولی می توانم بنویسم! قاضی گفت:

بسیار خوب چند کلمه ای بنویس بینیم، متهم خطهای روی کاغذ کشید و گفت، بفرمائید آقا این نمونه خط من است، قاضی

پرسید اینها چیست که تو نوشته ای اینکه چیزی خوانده نمی شود خودت بگو چه نوشته ای؟

متهم گفت: آقا من که اول عرض کردم خواندن بلد نیستم و فقط نوشتن می دانم پس معلوم می شود، شما هم مثل من خواندن

نمی دانی (۱۷۱)

لطیفه

بهاء الواعظین معرف می گوید: در ابتدای مشروطه به خانه ای رفتم پیرزن و دختر جوانی در آنجا بودند، پیرزن پرسید: منظور از

مشروطیت چیست؟ گفتم: قوانین جدید گفت: مثلاً چه چیزی جدیدی؟ من شوخیم گرفت گفتم: مثلاً دختران جوان را به پیر

مردان دهند و زنان پیر را به جوانان، دخترش گفت: این چه فایده ای دارد؟ پیرزن بلافاصله گفت: ای بی حیا حالا کار تو به جایی

رسیده که بر قانون مشروطه ایراد می کنی. (۱۷۲)

لطیفه

معروف است که محمدشاه قاجار روزی از حاج میرزا آقاسی پرسید: این حوض که جلو عمارت تخت مرمر واقع شده گنجایش چند

کاسه آب را دارد؟

حاج میرزا آقاسی هر چه فکر کرد جوابی به ذهنش نرسیده ناچار گفت: قربان من سواد کافی ندارم، این موضوع را بهتر است از

آخوندها که اطلاع کافی دارند سؤال بفرمائید.

شاه امر کرد یک آخوند مطلعی آوردند، سؤال خود را با وی تکرار کرد.

آخوند جواب داد: قربان تا کاسه به چه اندازه باشد؟ اگر کاسه به اندازه نصف حوض باشد، دو کاسه و اگر به اندازه ثلث حوض باشد

سه کاسه و اگر به اندازه ربع حوض باشد، چهار کاسه و...

شاه گفت: بس است بقیه را فهمیدم و امر کرد به او انعامی بدهند و روانه اش کنند برود! (۱۷۳)

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

تا تو این صورت و این سیرت زیباداری

در دل و دیده صاحب نظران جا داری

بس که ای دختر چهره ظریفی و قشنگ

یک جهان عاشق دل خسته و شیدا داری

من زلزل تو یکی بوسه تمنا دارم

بگو ای شوخ تو از من چه تمنا داری

خوب رویان جهان پیش رخت منفعلند

بس که رخسار دل آرا و فریبا داری

چه بگویم ز کمال تو و زیبائی تو

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری (۱۷۴)

لطیفه

یک نفر دهاتی از شهر برای زن جوانش که در عمر خود آئینه ندیده بود، آئینه ای خریداری کرد هنگامی که آئینه را به خانه آورد

زن بیچاره همین که صورت خود را در آئینه دید تصور کرد شوهرش زن تازه ای به خانه آورده و شکایت پیش مادرش برد و آئینه

را به او نشان داد، پیرزن هم که هرگز آئینه ندیده بود همان صورت زشت و پرچین خود را در آئینه دید و در مقام دلداری به

دخترش بر آمده و گفت : ننه جان غصه نخور که این عجوزه هرگز جای تو را در دل شوهرت نخواهد گرفت. (۱۷۵)

لطیفه

روزی یکی از دوستان که از تبلیغ ماه مبارک رمضان با مریدانش برگشته بود، ناگهان به مغازه ای رسید که آئینه ای بزرگ بیرون

ان بود آن روحانی هم همینکه نگاهش به آئینه افتاد بلافاصله سلام کرد به خیال اینکه یکی از علماء با مریدانش از روبرو می آیند.

لطیفه

روزی یکی از دوستان را دیدم که سوار بر دوچرخه شده یه او گفتم برای شما که روحانی هستی زشت است که با این وضع سوار

دوچرخه شوی ، در جواب خواست بگوید نه مهم نیست ، چون من دیده ام که بعضی از روحانیون با عمامه سوار موتور سیکلت می

شوند اشتباها گفت : نه مهم نیست من دیده ام بعضی از روحانیون را که با موتور سوار عمامه می شوند.

لطیفه

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اتفاق عمر و ابوبکر به راهی می رفت و حضرت علی در مابین آن دو قرار گرفته بود چون

حضرت علی کوتاه و چاق بود و ابوبکر و عمر هر دو بلند قد و دراز بودند عمر از روی شوخی گفت : ((انت فی بیننا کنون لنا)) ((

یعنی تو در میان ما دو نفر مانند نون لنا هستی و این اشاره به کوتاهی قد امام بود.

ولی امام لطیفه عمر را بی جواب نگذاشت و در جوابش فرمود: ((انا ان لم اکن فانتم لا)) ((یعنی اگر من نباشم شما نیستید چون

اگر حرف نون را از میان لنا برداریم می شود لا که بمعنی نیستی است. (۱۷۶)

تهدید گدا

گدائی به دهی رسید و جمعی از کدخدایان را دید که آنجا نشسته اند، گفت: مرا چیزی بدهید و گرنه به خدا قسم با این ده همان کنم که با آن ده کردم ایشان ترسیدند گفتند: مبدا که او ولی یا ساحر و جادوگر باشد که از او خرابی بده ما رسد آنچه خواست به او دادند، بعد از او پرسیدند که با آن ده چه کردی؟ گفت: آنجا در خواست کمک کردم به من چیزی ندادند لذا به اینجا آمدم اگر شما هم چیزی نمی دادید اینجا را رها می کردم و به ده دیگری می رفتم (۱۷۷)

از سخنان علی علیه السلام پند بگیریم:

اربع کلمات قالها امیرالمؤمنین علیه السلام:

((۱- اطع الله بقدر حاجتک الیه .

۲- واعص الله بقدر طاقتک علی عقوبته .

۳- و اعمل لدنیاک بقدر مقامک فیها،

۴- و اعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها. (۱۷۸)))

این چهار سخن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده:

۱- خدا را به اندازه نیاز و احتیاجت به او اطاعت کن

۲- به اندازه ای که طاقت عذاب را داری گناه و معصیت کن .

۳- برای دنیایت به اندازه ای که در آن میمانی کار کن .

۴- برای آخرتت به اندازه ای که در آن باقی خواهی ماند کار کن .

مؤلف گوید: این روایت در المخازن کاشانی در صفحه ۳۳۵ اینطور نقل شده است .

العلم اربع کلمات یعنی علم در چهار جمله است .

((سئل الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام عن العلم؟ قال اربع کلمات ۱- ان تعبدالله بقدر حاجتک الیه ۲- و ان تعصیع بقدر

صبرک علی النار ۳- و ان تعمل لدنیاک بقدر عمرک فیها ۴- و ان تعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها.))

ترجمه، از امام علی علیه السلام درباره علم سؤال شد، آن حضرت فرمود: علم در چهار جمله است .

۱- خدا را به اندازه ای که به او احتیاج داری عبادت کن و بقیه روایت مثل همان است که بالا ذکر شد.

خواص نماز شب در دنیا

نماز شب بیست و دو خاصیت دارد که یازده تای آن متعلق به امور دنیا است و یازده تای آن متعلق به امور آخرت است اما آنچه که

متعلق به امور دنیا است عبارتند از:

۱- کسی که اهل نماز شب است روی او نیکو و نورانی می شود (((لأنهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره)) زیرا آنها با خدا خلوت نمودند در عوض خدا آنها را به کسوت نور خود در آورد.

۲- محبوب القواب مردم می شود و مؤید مردم می شود و زنی که شوهرش به او مایل نباشد از برکت نماز شب ، بسیار به او مایل می شود.

۳- باعث شرف و بزرگی او می شود.

۴- باعث مانع شدن درد از بدن او می شود.

۵- نماز شب موجب قوت و نیروی روز او می شود.

۶- به سبب آن خوشبو و خوشرو و خوش خلق می شود.

۷- غم را از بین می برد.

۸- باعث ادای قرض او می شود.

۹- باعث وسعت و گسترش روزی می شود.

۱۰- چشم را جلا و صفا می دهد.

۱۱- باعث صحت بدن و اعضاء و جوارح می شود.(۱۷۹)

خواص نماز شب در عقبی

اما آنچه متعلق به امور آخرت است :

اول مشرف شدن به مقام محمود است زیرا خدای متعال می فرماید: ((و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا.))

و مقداری از شب را به تهجد بپرداز و نافله شب را انجام بده شاید پروردگارت تو را به مقام محمود و مورد پسند برساند، که مقام محمود شفاعت گناهکاران یا مکانی در بهشت است .

دوم : آنکه متهمدان اول داخل می شوند، بعد از آن خداوند منان به حساب خلائق می پردازد.

سوم : نماز شب موجب مباهات خداوند بر ملائکه و فرشتگان می شود.

چهارم : کفاره گناهان او می شود.

پنجم : این آیه شریف ((وذاکرین الله کثیرا و الذاکرات)) شامل او می شود کسانی که زیاد ذکر خدا را می گویند از مرد وزن

هر که باشد (خداوند بهشت را برای آنها مهیا می کند)

ششم : مشرف به جواب لبیک از جانب پروردگار عالم می شود زیرا خداوند مجیب الدعوات است و دعای بندگان مخلص را اجابت می کند و نور خدا در قلب او ثابت می شود و گناهان او آمرزیده می شود.

هفتم : زینت آخرت است ، چنانکه مال و فرزندان زینت دنیا هستند.

هشتم : نور چهره و جمال او در قیامت طبق روایتی پانصد سال راه و طبق روایت دیگر سه هزار سال راه می رود و روشنی می دهد.

نهم : هفت صف از ملائکه که هر صفی از مشرق تا مغرب باشد در عقب او صف می بندند و به عدد هر ملک و فرشته ای به او درجه و مقام دهند.

دهم : خانه ای که در آن نماز شب خوانده می شود، برای اهل آسمان روشنائی می دهد چنانکه ستارگان درخشنده برای اهل زمین روشنائی می دهند.

یازدهم : باعث خشنودی خداوند می شود و موجب رضوان الله اکبر است یعنی سبب بزرگترین رضا و خشنودی خدا می شود.(۱۸۰)

اشعار در مورد نماز شب از عارف برغانی

شب رسید ای هوشیاران الصلاة

الصلاة شب زنده داران الصلاة

هیچ دانی چیست شب ای هوشیار

محفل شب زنده دار کردگار

چیست شب وقت دعای مؤ منان

چیست شب بزم نیاز عاشقان

چیست شب وقت مناجات خلیل

در منی با حضرت رب جلیل

چیست شب بزم کلیم الله بحق

پرده پندار در شب گشته شق

حضرت موسی به شب چون شد قرین

در ثلاثین و تمام اربعین

چون به شب با سوز و درد و آه شد

زان سبب در شب کلیم الله شد

احمد اندر شب به قوسین پا نهاد

از سرای ام هانی شد به صاد

شب شد او از مسجد بطحا به عرش

سطح اقصایش شد اندر عرش فرش

در شب هر جمعه شد بهر وصی

لیله المعراج باشد دان جلی

هر شبی در ثلث آخرها بدان

کاروان ناله آید زاسمان

در نوافل ناله مستغفرین

آه زار راکعین و ساجدین

می رسد بر محفل محمودیان

میل داری شب بود تحصیل آن

پرده شب کو لباس هر تنست

پرده شب عارفان را مءمن است

بر محب محبوب شب سامان دهد

بر بشیر لیل عاشق جان دهد

شب در آمد مژده باد ای عاشقان

شد چراغان چرخ بهر سالکان

از دررهای نجوم شاهوار

هر فلک دامن پر از بهر نثار

بهر هر شب زنده داری از فلک

در دعا و ناله جمعی از ملک

هان بدان شب چیست ای مست غرور

شب بود بر عارفان دار السرور

شب در آمد دیده ها در خواب شد

مرد چشم عارفان غرقاب شد

چشم خون آلوده شد لبریز خون

آه آتشبار می آید برون

عارفان را خواب می باشد حرام

دیده احباب بالله لاینام (۱۸۱)

کیفیت نماز شب

در فضیلت نماز شب روایات زیادی داریم و ما مختصراً به دو روایت اشاره می کنیم ، در مفاتیح الجنان آمده است که : ابن ابی جمهور از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمود که هرگاه کسی خوابیده شیطان بر پشت سر او سه گره می زند، و بر هر گره ای گوید علیک لیل طویل فارقد یعنی شب دراز است بخواب ، پس هرگاه بیدار شد و ذکر خدا نمود یک گره باز شود و اگر وضوء گرفت گره دیگر گشوده شود و اگر نماز خواند گره دیگر باز شود آنگاه داخل صبح شود با نشاط و پاکیزه نفس و گرنه در حالی صبح می کند که خبیث النفس است و با کسالت است و این روایت در کتابهای اهل سنت نیز ذکر شده است .

روایت دوم : قطب راوندی روایت کرده که : حضرت عیسی علیه السلام مادر خود حضرت مریم علیه السلام را پس از مردنش صدازد و گفت : مادر با من تکلم کن ، آیا می خواهی بدنیا برگردی ؟ مادرش گفت : بلی دوست دارم به دنیا برگردم برای نمازگزاران در شبهای بسیار سرد و روزه گرفتن در روزهای بسیار گرم ، ای پسر جان این راه بیمناک است .

نماز شب وقت آن از نصف شب طلوع صبح صادق است و هر چه به طلوع صبح صادق نزدیک تر شود فضیلتش بیشتر می شود اگر قبل از طلوع صبح صادق چهار رکعت از نماز شب رابجا آورد بقیه را می تواند فقط باحمد و بدون سوره بخواند.

نماز شب بطور مختصر به شرح زیر است :

نماز شب مجموعاً یازده رکعت است که هشت رکعت آن را که بعد از هر رکعت مانند نماز صبح سلام می دهد به نیت نماز شب می خواند و اگر خواست می تواند فقط حمد را بخواند سوره را نخواند گرچه با سوره فضیلت دیگری دارد و بعد از آن دو رکعت نماز شفع مانند نماز صبح بخواند و بعد از آن یک رکعت نماز وتر بخواند و در نماز شفع وتر بهتر است بعد از حمد سوره توحید را بخواند تا ثواب یک ختم قرآن را ببرد.

مستحب است که در قنوت نماز وتر به چهل مؤمن دعا کند مثلاً بگوید اللهم اغفر آیه الله البروجردی و غیره و اگر نتوانست چهل مؤمن را به این نحو دعا کند فقط یک مرتبه بگوید ((اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات))

و بعد از دعا به چهل مؤمن سزاوار است که هفتاد مرتبه استغفار کند یعنی بگوید ((استغفرالله ربی و اتوب الیه)) و خوب است که دست چپ را به دعا بالا برد و استغفار را با دست راست بشمارد تا هفتاد مرتبه شود و پس از آن هفت مرتبه بگوید: ((هذا مقام العائذ بک من النار)) این جایگاه کسی است که از آتش قهرت به تو پناه می برد.

و بعد از آن در ادامه قنوت نماز وتر سیصد مرتبه بگوید: ((العفو العفو...))

و پس از آن به رکوع و سجده رود و نماز را تمام کند و تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را بگوید د بعد هم دو رکعت نماز نافله صبح را بخواند.

اگر می خواهید دزد را در خواب ببینید

در بعضی از کتابهای خطی قدیمی از شیخ بهائی نقل شده که فرمود:

هر کسی این حروف را بنویسد و بگذارد در زیر سرش ، دزد را در خواب خواهد دید:

ح لا ح ی ح لا ا ملح لز ناح سلح مسح (۱۸۲)

چرا پدری با پسرش چنین می کند

جوانی با اصطلاح روشنفکر که فارغ التحصیل شده بود، پدری داشت که بر اثر شکسته و نابینا شده بود و بدون راهنما از راه رفتن عاجز بود، جوان عار داشت که دست پدرش را بگیرد و او را تر خیابانها و کوچه ها عبور دهد، پدر پیر نابینا همواره فریاد می زد که شخصی خیر اندیش و مؤمن بیاید دستم را گرفته از خیابان عبور دهد.

روزی پدر هرچه تقاضای کمک کرد کسی را نیافت به پسر تحصیل کرده اش گفت دستم به دامنات ، ستم را بگیر و مرا به مقصدم برسان پسر امتناع ورزید پدر بیچاره خیلی اصرار کرد تا پسر پذیرفت دست پدرش را با هزار ناراحتی گرفته و با زور کشان کشان از راهی عبور داد، در این میان یکی از دوستانش او را به این حال دید، و پرسید این کوری را که اینطور می کشانی کیست ؟ او دید برایش ننگ و عار است که بگوید پدرم هست ؛ ناگزیر گفت : این کور، نوکر ماست .(۱۸۳)

دانشمندی در میان نادانان

گویند خطیب دانشمندی بعنوان ارشاد و تبلیغ عازم سرزمینهای عشایر نشین شد وقتی که بر آنها وارد شد، مقدمش را گرمی داشتند وبا کمال احترام از او استقبال نمودند ولی خیلی نادان بودند، تا آنکه بدستور خطیب ، منبری در مکانی گذاشته شد خطیب روی منبر رفت و گفت : بسم الله الرحمن الرحیم همه شنوندگان با هم گفتند بسم الله الرحمن الرحیم ، خطیب گفت : آنچه را من می گویم نگویند، آنان هم گفتند ((آنچه را من میگویم نگویند)) خطیب گفت : شما فقط مستمع هستید گوش دهید، آنان هم گفتند: شما فقط مستمع هستید گوش دهید خطیب بنظر تند بآنها نگاه کرد، آنها هم به نظر تند به خطیب نگاه کردند.

در این پشه ای به گردن خطیب نشست ، فوری با سرعت بوسیله دستش به گردنش زد تا پشه بلند شود، دید مستمعین هم ، همین کار را کردند، خطیب دید عجیب گرفتار شده ، سر افکنده شد و از منبر پائین آمد، ولی بی آنکه با آنان حرفی بزند رفت .
امام صادق فرمود: من به سه کس رحم می کنم

((عن الصادق علیه السلام : انی لارحم ثلاثه و حق لهم ان یرحموا: عزیزا اصابته مذلّة بعد العز، و غنی اصابته حاجّة بعد الغنی ، و عالم یرتخف به اهله و الجهلة (۱۸۴)))

از امام صادق نقل شده که آن حضرت فرمود: من به سه کس رحم می کنم و سزاوار است که آنها رحم شود:

۱- به عزیزی که پس از عزت و احترام خوار و ذلیل شده باشد

۲- به ثروتمندی که پس از ثروت و دارا بودنش محتاج شده باشد

۳- به دانشمند و عالمی که خانواده اش و نادانان او را پست و خوار شمارند.

و در حدیث دیگری آمده که آنحضرت فرمود: ((اكرموا عزیز اذل و غنيا افتقر و عالما ضاع فی زمان جهال)) ((

یعنی : اکرم و احترام کنید عزیزی را که ذلیل شده ، و توانگری را که فقیر گشته و دانشمندی که در میان نادانان قرار گرفته و ضایع شده است (۱۸۵)

قدر علم به مال است

خدا رحمت کند آیه الله ایزدی نجف آبادی امام جمعه محترم نجف آباد را که پای درسش بودیم داستانی را تعریف کردند، که یکی از علماء دارای معلومات زیادی بود ولی پول نداشت و به سختی امرار معاش می نمود، که روزی فهمید علماء در فلان مکان جلسه دارند، او خود را به آن جلسه رسانید، ودم در نشست ، و بحثهای علمی را گوش داد، ولی آخر کار نظر خود را بیان کرد و نظرش از همه بهتر بود ولی چون لباس ژنده ای دربر داشت هیچکس به حرفش گوش نداد او رفت ، ولی فرداشب که این جلسه برقرار شد، قبا و عبای زیبایی را از کسی عاریه نظری پیش پا افتاده را گفت ، ولی همه به او احترام نمودند و احسنت احسنت آنها بلند شد، در آخر که سفره پهن شد او آستین خود را در میان غذاها میکرد و می گفت بخور، به او گفتند چرا این کار را می کنی ، او گفت : رفقا، من همان فرد دیشبی هستم ولی لباسم را عوض کردم ، و آن شب چون لباسم بی ارزش بود نظریه ام را که بهترین نظریه ها بود گفتم و شما نپذیرفتید، ولی الان که لباس خوب در تن دارم نظرم را که بی ارزش بود گفتم و همه شما آفرین گفتید پس این آستین سزاوار است که غذا بخورد و بعد این شعر را خواند:

مرا به تجربه معلوم شد در آخر کار

که قدر مرد به علم است و قدر علم به مال

قضیه میرزای قمی

قضیه میرزای قمی (۱۸۶) در ذهنم هست و نمیدانم که از کسی شنیدم یا در جایی دیدم که ایشان در دهی برای تبلیغ و ارشاد مردم رفته بود در حالی که از علماء بنام آن روز بود، ولی در آن ده که مردمش بی سواد بودند شیادی آمده بود و از بس پرحرف بود مردم کلام او را پسندیده و همیشه از او تعریف می کردند، به طوری که هر چه مرحوم میرزای قمی می گفت از او نمی پذیرفتند، تا این که بنا شد هر دو را امتحان کنند

و قرار شد ماری بنویسند، آن شیاد که بی سواد بود عکس یک مار کشید و میرزای قمی لفظ مار را نوشت (یعنی م ار) مردم به میرزا گفتند: تو سواد نداری و مار اینست که این شخص کشیده ، ولذا میرزای قمی در آخر این شعر را گفت و از ده خارج شد

ده مرو ده مرد را احمق کند

مرد حق را کافر مطلق کند

اگر کسی این سه خصلت را داشته باشد شایسته رهبری و امامت است

((عن ابی عبدالله علیه السلام عن ابیه قال : ان الامامۃ لا تصلح الا لرجل فیه ثلاث خصال : ورع یحجزه عن المحارم ، و حلم یملک به غضبه ، و حسن الخلافۃ علی من ولی .))

امام صادق از پدرش حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: همانا امامت و رهبری شایسته کسی است که دارای این سه خصلت باشد ۱- ورع و تقوایی داشته باشید که او را از هرگونه حرام باز دارد.

۲- دارای حلمی باشد که او را از خشم و غضب باز دارد.

۳- بر مردم ، خوب رهبری و حکومت نماید، به طوری که برای آنان مانند پدری دلسوز و مهربان باشد.

سه چیز موجب قساوت قلب است

از جمله روایاتی که اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند این است که آن حضرت فرمود: ((ثلاثه تقسی

القلب : استماع اللهو، و طلب الصيد، و اتیان باب السلطان .))

سه چیز موجب قساوت قلب و سنگ دلی می شود: ۱- شنیدن لهو و لعب و حرفهای بیهوده ، ۲- دنبال صید و شکار رفتن ، ۳- به

دربار سلطان و حاکم وقت رفتن (و عرض خلعت نمودن در پیش سلطان)

و در روایتی از حضرت رسول (ص) نقل شده که فرمود: ((من لم یتورع فی دین الله ، ابتلاه الله بثلاث خصال : اما ان یمیته شابا

او یوقعه فی خدمۃ السلطان ، او یسکنه فی الرساتیق .))

کسی که در دین خدا تقوا نداشته باشد، خداوند او را به سه خصلت مبتلا می کند، یا او را جوانمرگ می کند، یا او را در روستاها و

دهکده ها ساکن می کند و یا او را به خدمت سلطان و حاکم وقت می گمارد.(۱۸۷)

در روز قیامت از چهار چیز پرسش شود

عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله : لاتزول قدم عبد يوم القيامة ، حتى يسال عن اربع ، عن عمره فيها افناه ، و شبابه فيها ابلاه ، و عن ماله من اين اكتسبه و فيها انفقه ، و عن حينا اهل البيت ،)) از علی علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت هیچ بنده ای قدم بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسش شود، عمر خود را در چه گذرانیده ، جوانی خود را صرف چه چیز نموده ، دارائی خود را از کجا آورده و در چه راه خرج کرده ، و دوستی ، خاندان را در دل داشته یا نه ؟ (۱۸۸) تصوف ماده اش از سه حرف است ؟

((قال علی علیه السلام : التصوف ثلاثة احرف : الصاد صبر و صدق و صفاء، و الواو: ود و ودود، وفاء و الفاء: فرد و فقر و فناء.(۱۸۹)))

حضرت علی علیه السلام فرمود: تصور از سه حرف تشکیل شده است

۱- صاد(ص) علامت صبر و شکیبائی ، صدق و راستی ، صفا و صمیمیت است

۲- و او (و) نشانه ودودودو وفاء است که همان دوستی و محبت و وفاء باشد

۳- فاء (ف) علامت فرد و تنهایی ، فقر و نداری ، فناء و نیستی است .

مؤ لف گوید: که تصوف از صوف بمعنی پشم گرفته شده است چونکه فقراء در آن زمان از لباس پشمین استفاده می کردند که ارزانتر از پنبه و ابریشم و لباسهای تجملاتی بود و برای بدن هم زبر و خشن بود یعنی از همان پشم حیوانات اهلی برای خودشان لباسی ساده می بافتند و می پوشیدند لذا کم کم به درویشها و کسانی که چنین لباسی بر تن داشته متصوفه اطلاق شد و به مسلک و مذهب آنان که مذهب خاصی است تصوف گفته شد و آنها را متصوفه یا صوفی می نامند که گویند:

مائیم گلیم و نمد و کهنه و کنجی

بر سر هوس جبه و دستار نداریم

معما به اسم اسفند

عجایب صنعتی دیدم در این بر

یکی بوته بد او بالاش صدپر

هر آنکس نام او را زود گوید

غلام او شود پور سکندر

معما به اسم نمک

چیست آن دانه های بی بر و پوست

که از او می خورند دشمن و دوست

خواهی آنراشناسی ای دانا

او در آبست و آب دشمن اوست

معما به اسم شمع

آن چیست که در هوا رود شعله او

هم سوختن و گریه بود پیشه او

از دور چو استخوان نماید تن او

خواهی که شود زنده بزن گردن او

معما به اسم چراغ لامپا

یک عجائب حوض دیدم آب روشن در میان

مار سیمین خفته در آن مرغ زرین در دهان

آب قوت مار گردد مار باشد قوت مرغ

مار چون بی قوت باشد مرغ می ماند بجان

معما به اسم ذرت

کم بها چیزکی بدیدم من

پیرهن سبز کرده بود به تن

از سرش تا بپای دانه نشان

دانه های زرین نورافشان

باشد افزون بفصل تابستان

میکنندش کباب خرد و کلان

نام آن از سه حرف افزون نیست

زود پیدا کن و بگو او گه گاه

معما به اسم منقل

آن چیست که باشد او بیجان

چهار پا دارد و دو گوش عیان

گه خوراکش بود ذغال سیاه

کنج خانه بخوابد او گه گاه

آنچه که قبل و پس از مرگ مسلمانی باید بداند:

انسان از دو چیز بدش می آید

((ان رسول الله (ص) قال : شیئان یکرههما ابن آدم ، الموت ، و الموت راحة المؤمن من الفتنه ، یکره قلة المال ، و قلة المال اقل للحساب .(۱۹۰)))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دو چیز است که انسان از آن بدش می آید و کراهت دارد (یکی) مرگ است ، و حال آنکه مرگ راحتی مؤمن است از فتنه ، (و دومی) کمی مال است در حالیکه کمی مال حسابش در قیامت کمتر است .
زیاد به فکر مرگ باشید

((قال رسول الله (ص) : اکثرُوا من ذکر هادم اللذات))

پیامبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه فرمود: زیاد به یاد از بین برنده و نابود کننده لذتها و خوشیها باشید.
یاد مرگ شما را به عمل وामी دارد

((عن ابی بصیر قال : قال لی الصادق علیه السلام : اما تحزن ؟ اما تهتم ؟ اما تألم قلت : بلی والله ، قال : فاذا کان ذلک منک فاذا ذکر الموت و وحدتک فی قبرک ، و سیلان عینیک علی خدیک ، و تقطع او صالک ، و اکل الدود من لحمک ، و بلاک و انقطاعک عن الدنیا، فان ذلک یحثک علی العمل و یردعک عن کثیر من الحرص علی الدنیا.(۱۹۱)))

ابوبصیر گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود آیا محزون و غمگین و دردمند نیستی ؟ عرض کردم ، چرا به خدا قسم ، امام صادق فرمود: هرگاه چنین باشی به یاد مرگ باش ، و به یاد تنهایی در قبر باش ، و به یاد گریه ات و ریختن اشکهایت بر گونه هایت باش ، و به یاد این باش که خویشان و اقوامت تو را رها می کنند و به یاد این باش که کرمها (در قبر) از گوشت (بدنت) خواهند خورد، و به یاد بلا و جدا شدن از دنیا باش همه اینها تو را به عمل وामी دارد و زابسیاری حرص بر دنیا تو را باز می دارد.
وصیت از نظر قرآن

خداوند متعال در قرآن در سوره بقره آیه ۱۷۹ درباره وصیت می فرماید:

((کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین .))

بر شما مقرر شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مال و ثروتی از خود به جای گذاشته ، برای پدر و مادر و خویشاوندان به اقتضای عدالت که شایسته پرهیزکاران است وصیت کند.

((فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یدلونہ ان الله سمیع علیم .))

و هر کسی بعد از این که وصیت را از (وصیت کننده) شنیده باشد عوض کند و تغییر دهد گناه آن فقط به عهده کسی است که (وصیت را) عوض کرد و تغییر داده و خدا شنوا و دانا است (و اگر دیگران نمی فهمند او که باید بداند می داند) ((فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بينهم فلاثم عليه ان الله غفور رحيم .))

و هر کسی بترسد که از وصیت کننده خطا یا ناروایی سرزند و اصلاحشان دهد، گناهی مرتکب نشده ، خداوند بخشنده و مهربان است .

وصیت از نظر روایات

((قال رسول الله صلى الله عليه و آله : الوصية حق على كل مسلم .))

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وصیت بر هر مسلمانی حق است (و هر مسلمانی باید وصیت کند) و نیز آن حضرت فرمود:

((ما ينبغي لامرء مسلم ان يبیت ليلئ الا و وصيته تحت رءسه .))

سزاوار نیست برای انسان مسلمان که شبی را بیتوته کند، مگر اینکه (حتما) وصیتنامه اش (باید) زیر سرش باشد. (۱۹۲)

و نیز آن حضرت فرمود:

((من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية .))

کسی که بدون وصیت از دنیا برود به مرگ جاهلیت مرده است. (۱۹۳)

کسی که وصیت نکند گناهکار است

((عن جعفر بن محمد، عن ابيه عليهما السلام قال : من لم يوص عند موته لذوي قرابيه ممن لا يرثه فقد ختم عمله بمهصية .))

امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که در هنگام مرگش (حتی) برای خویشانی که از او ارث نمی برند، وصیت نکند، عملش را به معصیت ختم می کند.

ضمنا همین روایت بدون ((ممن لا يرثه)) هم نقل شده که در این صورت معنایش اینگونه می شود: کسی که در هنگام مرگش برای خویشاوندانش وصیت نکند عملش را ختم به معصیت می کند.

وصیت در مورد دیون و بدهی به مردم واجب است

((قال اميرالمؤمنين عليه السلام : الوصية تمام مانقض من الزكاة .))

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: وصیت جبران آن چیز است که از زکات (و خمس و واجبات و خیرات) ناقص و ناتمام مانده و (خلاصه وصیت جبران بدهکاری ها است). (۱۹۴)

کسی که خوب وصیت نکند عقل او ناقص است

((قال رسول الله (ص): من لم يحسن وصيته عند الموت كان نقضا في مروته و عقله. (۱۹۵)))

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که در هنگام مرگ خوب وصیت نکند، عقل و مروتش ناقص است .

در مراسم عزای میت باشتاب باید شرکت کرد

((ان النبی صلی الله علیه و آله قال : اذا دعيتم الى العرسات فابطوا، فانها تذكرو الدنيا و اذا دعيتم الى الجنائز فاسرعوا، فانها تذكرو

الآخرة. (۱۹۶)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی که به مجالس عروسی دعوت شدید، تاءنی کنید و شتاب نکنید، زیرا این

مجالس انسان را به یاد دنیا می اندازد و هنگامی که به مراسم عزاداری میت دعوت شدید، شتاب کنید، چون انسان را به یاد آخرت

می اندازد.

این سطر جاده ها که به صحرا نوشته اند

یاران رفته از قلم پانوشته اند

لوح مزارها همه سربسته نامه ها است

کز آخرت بمردم دنیا نوشته اند

وصیت باید متضمن این نکات باشد

۱- معرفی خود از نظر دنیا برای آیندگان (یعنی نوشتن اسم و فامیل و مشخصات).

۲- محل دفن در صورت امکان و تهجیزات آن (یعنی نوشتن اینکه نحل دفن چه جائی باشد و غسل و کفن در کجا باشد.

۳- انجام وظائف شب اول قبر از نماز (وحشت) و خیرالاست (که در وصیت نامه اش باید بنویسد).

۴- وصیتنامه اش باید متضمن تعیین مقدار نمازهای فوت شده یا مشکوک و مافی الذمه واجب یا مستحب باشد.

۵- برای روزه های فوت شده و مافی الذمه واجب یا مستحب باید وصیت کند

۶- حج خانه خدا در صورت استطاعت ، که اگر حج به گردن اوست باید در وصیتنامه مشخص کند.

۷- اداء زکات و خمس و هر نوع صدقات واجب و مستحب را باید در وصیتنامه اش متذکر شود.

۸- رد مظالم است که باید مشخص کند چه قدر رد مظالم داده شود.

رد ظالم شامل ستمهای مالی می شود یعنی ستمهای مالی که احيانا از او به دیگران شده مانند برخورد به دیگری که اگر با ماشین

به دیگری زده و یا با وسیله اش به ماشین و موتور دیگری زده و یا هر گونه اذیت و آزار و یا شکستن ظروف و غیره که در دست

دیگری بوده و بدن او به آن جنس خورده و آن را شکسته است ، که باید برای هر کدام از اینها چیزی را حساب کند و به فقیر

بعنوان رد مظالم بپردازد.

مخفی نماند: که اگر بداند به چه کسی چه مقدار بدهکار است ، رد مظالم به فقیر دادن جبران آن را نمی کند، بلکه باید بدهی خود را که مشخص است به همان شخص که مدیون است بدهد، یا اگر طرف مرده است به ورثه اش بدهد، یا اگر هیچکس را ندارد که به او بدهد آن وقت باید به عنوان رد مظالم همان مقدار بدهی را به فقیر دهد.

۹- باید در وصیت نامه اش کفارات و دیه برخوردها و تصادفات با اتومبیل و غیره و کفاره قتل های عمدی را مشخص نماید البته اگر با اتومبیلی تصادف کرده و صاحبش را می شناسد باید برود و او را راضی کند، و در صورتیکه شناسد باید مقداری به عنوان کفارات و دیه پردازد و تعیین ثلث مال ، برای همین مصارف و خیرات است .(۱۹۷)

احکام وصیت

وصیت آنسکه انسان سفارش کند بعد از مرگش برایش کارهائی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش مقداری از مال او ملک کسی باشد، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است ، قیم و سرپرست معین کند و کسی را که به او وصیت می کنند، وصی می گویند.

کسی که نمی تواند حرف بزند، اگر به اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می تواند وصیت کند.

کسی که از روی عمد مثلا زخمی به خود زده یا سمی خورده است ، که بواسطه آن ، یقین یا گمان به مردن او پیدا می شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست .

اگر انسان وصیت کند که چیزی یا مالی به کسی بدهند، در صورتی آن کس چیز را مالک می شود که بعد از مردن وصیت کننده آن را قبول کند.

وقتی انسان نشانه های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند و بدهکاری های خود را به دیگران پردازد.

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر زکات و خمس و مظالم بدهکار است ، باید فوراً آنها را پردازد و اگر نمی تواند باید وصیت کند تا ورثه اش پردازند.

و همچنین است اگر حج بر او واجب شده باشد و اگر نماز و روزه قضا دارد باید وصیت کند که از مال خود برای آنها جبر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد، آنها را انجام می دهد باز هم واجب است وصیت نماید، و اگر قضای نماز و روزه او بر پسر بزرگترش واجب باشد، باید به او اطلاع بدهد، یا وصیت کند، که برای او بجا آورند.

کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر مالی پیش کسی دارد، یا در جائی پنهان کرده است ، که ورثه نمی دانند، چنانچه بواسطه ندانستن ، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد لازم نیست برای بچه های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتیکه بدون قیم مالشان از بین می رود یا خودشان ضایع می شوند، باید برای آنان قیم امینی معین نماید.

خداوند متعال در سوره مزمل آیه ۲۰ می فرماید:

((و ماتقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله هو خیرا و اعظم اجرا و استغفروا الله ان الله غفور رحیم .))

و هر نیکی و خیراتی که برای خود از پیش فرستید آن را نزد خدا بیابید و پاداش آن بهتر و بزرگتر است ، از خدا آمرزش بخواهید، که او آمرزنده و رحیم است .

برگ عیشی بگور خویش فرست

کس نیارد زپس تو پیش فرست

در وسائل الشیعه جلد دوم صفحه ۶۵۸ درباره پیش فرستادن خیرات از بعض ائمه نقل شده که خداوند می فرماید:

((ابن آدم ! تطولت علیک بثلاثه سترت علیک مالو یعلم به اهلک ما واروک و اوسعت علیک فاستقرضت منک فلم تقدم خیرا، وجعلت لک نظره عند موتک فی ثلاثک فلم تقدم خیرا.))

فرزند آدم ! بر تو سه چیز را انعام و تفضل کردم ، چیزهایی (عیبهائی) را از تو پوشاندم که اگر اهل و عیالت می فهمیدند نمی پوشانند، و به تو نعمت زیادی عطا کردم و بخشیدم و از تو خواستم که به من قرض بدهی (به بندگان محتاج من قرض الحسنه بدهی) و تو هیچ خیری را پیش نفرستادی ، و (باز) برای تو در هنگام مرگت ، در ثلاث مالت مهلت و فرصت دادم (که خیراتی برای آخرت خودت به محتاجان بدهی) و تو خیراتی نفرستادی .

شش چیز پس از فوت مؤ من ثوابش به او میرسد

((و قال علیه السلام : ستہ یلحقن المؤمن بعد وفاته : ولد، یستغفر له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه ، و بئر یحفرها، و صدقه یتجریهها، و سنه یؤخذ بها من بعده .))

علی علیه السلام فرمود: شش چیز پس از وفات مؤ من (پیوسته ثوابش) به او می رسد:

۱- فرزندی (که از خود باقی گذارد) تا برای او استفاده کند.

۲- کتابی (بنویسد) که بعد از او بماند (و دیگران از آن استفاده کنند)

۳- درختی بکار (که دیگران از ثمره اش بهرمند شوند).

۴- چاهی حفر کند (که دیگران از آبش استفاده نمایند).

۵- صدقه جاریه (مانند ساختن مسجد و مدرسه و پل عبور...).

۶- سنت و کارخوبی که پس از او بماند (و دیگران) به آن عمل کنند.

مسلمانی را که محتضر و در حال جان دادن است چه مرد باشد یا زن ، بزرگ باشد یا کوچک ، باید به پشت بخواباند، به طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد و اگر خواباندن او کاملاً به این طور ممکن نیست تا اندازه ای که ممکن است ، باید به این دستور عمل کنند و چنانچه خواباندن او به هیچ نحو ممکن نباشد باید او را روبه قبله بنشانند و اگر آن هم نمی شود باید او را به پهلوئی راست یا به پهلوئی چپ روبه قبله بخوابانند.

احکام محتضر غسل واجب و حنوط میت

و مستحب است بالای سر محتضر سوره یس و الصافات و احزاب و آیه الكرسي و... بخوانند و عهدنامه ای برای میت آماده نمایند و آن عهدنامه را بپيچند و مهر میت و شهود را پای آن بزنند و با جریدتین (یعنی دو چوب تر و تازه درخت بید) طرف راست میت بگذارند و لازم است وقتی که فرد در حالت احتضار و جان دادن است او را طوری بخوابانند که پاهایش رو به قبله باشد و سوره یس و دعاهائی را که وارد شده است بالای سر او بخوانند همانگونه که در مفاتیح ذکر شده است و چون فرد از دنیا رحلت کرد چشمانش را ببندند و دستها و پاهای او را بکشند تا صاف شود و دهانش را ببندند و در نزد میت فرد جنب و زن حائض حاضر نشود.

و کفن واجب میت سه پارچه است یکی لنگ دوم پیراهن و سوم پارچه سرتاسری که همه بدن میت را بپوشاند، و مستحب است که یک پارچه یمنی که به آن برد یمنی گویند به کفن اضافه کنند و عمامه هم برای میت مستحب است همچنین یک پارچه پنبه ای تهیه کنند و به رانهای میت بپيچند و بعد از آن مقداری کافور که آتش به آن نرسیده باشد تهیه کنند و بر کفنها شهادتین و شهادت به امامت هر یک از ائمه را که در کتب دعا موجود است بندیسند.

اما غسل میت : غسل واجب میت سه غسل است که واجب است میت را سه غسل به شرح زیر بدهند

اول با آب سدر دوم با آب کافور و سوم با آب خالص غسل دهند و طریقه غسل مانند غسل جنابت و غسل های دیگر است و سدر و کافور به اندازه ای نباشد که آب را مضاف کند و کم هم نباشد که به آن آب خالص گویند و

قبل از غسل دادن لازم است که بدن میت تمیز شسته شود و بعد از تمیز شدن به صورت غسل ترتیبی اول سر و گردن ، بعد طرف راست ، بعد طرف چپ را غسل دهند.

بعد واجب است که بدن میت را حنوط کنند یعنی به پیشانی و کف دستها و سرزائوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند

که مجموعاً هفت موضع از بدن را که در هنگام سجده واجب است به زمین گذاشته شود باید حنوط کنند و مستحب است قدری

تربت سیدالشهداء علیه السلام را با کافور مخلوط کنند و نباید آن تربت به جاهائی که بی حرمتی می شود مالیده شود فقط بر

جاهائی مثل دستها، سر و سینه بمالند.

بعد نوبت به نماز میت می رسد خواندن نماز میت واجب است حتی اگر بچه باشد و شش سالش تمام شده باشد و باید این نماز بعد از غسل و حنوط و کفن کردن خوانده شود و لازم نیست که نماز با وضو خوانده شود بلکه نماز میت بدون وضو هم اشکال ندارد گرچه با وضو بهتر است و اگر لباسش پاک نباشد یا حائض و جنب باشد می تواند نماز میت بخواند و صحیح است .

نماز میت

نماز میت پنج تکبیر دارد، و مختصر آن به شرح زیر است :

((۱- الله اكبر: اشهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله .

۲- الله اكبر: اللهم صل على محمد و آل محمد.

۳- الله اكبر: اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات .

۴- الله اكبر: اللهم اغفر لهذا الميت (اگر میت زن است بگویند لهذا الميت .))

۵- الله اكبر: و نماز میت تمام می شود البته اگر جزئیات و تمام مستحبات را بخواهید بدانید به مفاتیح و رساله های عملیه رجوع کنید.

نماز وحشت

مستحب است وقتی میت را به خاک می سپارند در شب آن دو رکعت نماز وحشت برای او بخوانند که ترس و وحشت تنهایی و ظلمت و سؤال و جواب الهی از او برداشته شود، نماز وحشت دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیه الكرسي و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه انا انزلناه فی الیلة القدر را بخواند و بعد از سلام نماز بگوید ((اللهم صل على محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی)) قبر فلان و به جای فلان اسم میت را بگوید یعنی خداوندا بر محمد و آل او درود فرست و ثواب این نماز را به روح آن مرحوم برسان

نقل چند روایت در ترغیب و تشویق به استخاره

((عن الصادق علیه السلام : قال يقول الله عزوجل من شقاء عبدي ان يعمل الاعمال و لا يستخیر بی .))

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل می فرماید: از شقاوت و بدبختی بنده من اینست که کارها را بدون استخاره انجام می دهد یعنی از من مشورت و طلب خیر نمی کند.

((عن الصادق علیه السلام : من دخل فی امر بغیر استخارة ثم ابتلی لم یوجر.))

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: کسی که در کاری بدون استخاره وارد شود و گرفتار شود، اجر و پاداشی نخواهد داشت .

((عن الصادق عليه السلام : قال : ما ابالی اذا استخرت الله تعالى على ای طرفی وقعت ، وکان ابی یعلمنی الاستخاره کما یعلمنی السوره من القرآن .))

و باز از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود: پس از استخاره و مشورت با خدا باکی ندارم که به چه طرفی از دو طرف خیر و شر واقع شوم و بیفتم ، و پدر من پیوسته به من استخاره یاد می داد همانطور که سوره (های) قرآن را به من تعلیم می داد و می آموخت . (۱۹۸)

استخاره

استخاره مشهور بر سه قسم است ، استخاره ذات الرقاع و استخاره با قرآن و استخاره با تسبیح ، البته اقسام دیگری هم گفته اند ولی همین سه قسم معروف است و ذات الرقاع چون کمی دشوار است ما اکتفا می کنیم به استخاره با قرآن و تسبیح و مشهور آن را از کتب معتبر می نویسیم

تفاعل به قرآن یا استخاره قرآنی

در تفاعل به کتاب خدا سه مرتبه قل هو الله احد بخوان و سه مرتبه صلوات بفرست بعد بگو، ((اللهم انی تفاعل بکتابک و توکلک علیک ، فارنی من کتابک ما هو المکتوم من سرک ، المکنون فی غیبک)) پس قرآن را باز کن و عمل کن به آنچه در سطر اول راست است و این استخاره از طرق اهل سنت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است (۱۹۹)

استخاره به قرآن نقل از امام صادق

علامه حلی (ره) از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر کسی بخواهد با قرآن مجید استخاره کند بعد از بسم الله الرحمن الرحیم این دعا را بخواند: ((اللهم ان کان فی قضائک و قدرک ان تمن علی شیعه ال محمد بفرج ولیک و حجیک علی خلقک ، فاخرج لنا ایة من کتابک نستدل بها علی ذلک ،)) بعد قرآن کریم را باز کند و شش ورق از طرف چپ بشمارد و از ورق هفتم شش سطر (خط) بشمارد در سطر ششم نظر نماید و مقصود را استخراج کند.(۲۰۰)

استخاره برای زن گرفتن

شخصی که قصد ازدواج داشت رفت پیش علامه مجلسی و گفت برای من استخاره ای بکن ، علامه مجلسی برای او استخاره کرد و گفت بسیار خوب است آن فرد رفت و بعد از مدتی آمد پیش علامه و گفت این چه استخاره ای بود برای من کردی علامه سؤال کرد مگر چه شده است آن شخص گفت شما برای من استخاره کردید و گفتید که استخاره خوب آمده و من رفتم آن همسر مورد نظر را گرفتم اگر چه زن خوب و زیبائی است .

اما هر شب که می خوابد در جای خودش ادارا می کند گرفتار شب ادراری است علامه گفت اشکال از تو است که به من نگفتی استخاره را برای چه می خواهی چون وقتی من استخاره کردم این آیه شریفه آمد ((جنات تجری من تحتها الانهار)) (یعنی باغهایی که از زیرش نهرها جاری است)

اگر به من می گفتی که برای زن گرفتن است به تو می گفتم که از زیرش آب جاری می شود.
لطیفه

و یا گویند شخصی که قصد ازدواج داشت ، برای انتخاب همسر مورد نظر خود به پیش یکی از علماء رفت و از او استخاره خواست ، او هم قرآن را باز نمود، این آیه آمد: ((جنات تجری من تحتها الانهار)) (یعنی باغهای ((زیبائی)) است که از زیرش نهرها جاری است) آن عالم به او گفت : اینکه می خواهی با او ازدواج کنی بسیار زیبا و خوشگل است ولی شبها در رختخوابش ادرار می کند، بعد آن شخص با او ازدواج کرد و قضیه درست در آمد.

لطیفه : استخاره برای قرض گرفتن

نگارنده نمونه یک استخاره را که برای خودم پیش عرض می کنم

در سال ۱۳۴۸ شمسی به خاطر مشکلات مالی تصمیم گرفتم بروم پیش خودم آیه الله قدوسی و از ایشان مقداری پول قرض بگیرم و چون مردد بودم پیش خودم گفتم به ایشان می گویم استخاره کن اگر خوب آمد آن موقع از ایشان پول قرض می گیرم لذا به آقای قدوسی گفتم استخاره ای کرد و گفت آقای احمدیان شما به غیر خدا اتکال نموده اید من هم خجلت زده از خدمت ایشان خدا حافظی کرده و بیرون آمدم .

طریقه دیگری برای استخاره با قرآن

ابن فهد در موجز ذکر نموده است که بعد از طلب خیر کردن از خدا قرآن بگشاید و آیه اول صفحه راست را ملاحظه کند اگر آیه رحمتی یا امر بخیری باشد خوب است و اگر آیه مذکور در مورد عذاب و عقاب یا خشم و غضب الهی باشد بد است و اگر آیه دارای دو جهت و مشتبه باشد متوسط است . (۲۰۱)

استخاره با تسبیح

این استخاره منسوب به امام زمان روحی له الفداء است شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده است که استخاره با تسبیح را از مشایخ و بزرگان علماء دست به دست دارم تا می رسد به حضرت حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف که : سه مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و با توجه یک قبضه تسبیح را بگیرد و دو دو بشمارد اگر دو ماند استخاره بد است و اگر یک دانه ماند خوب است . (۲۰۲)

استخاره با تسبیح به نقل از امام زمان

اول سوره حمد را بخوان بعد انا انزلنا را و بعد صلوات بر محمد و آل بفرست ، سپس دعای استخاره را بخوان (مانند دعای ((یا من
يعلم اهد من لایعلم . یا استخیرالله خیرة فی العافیة)) و بعد قبضه ای از تسبیح را بگیر و آن را هشت دانه هشت دانه بشمار و اگر
یکی ماند خوب و نیک است و اگر دو تا ماند بد است و اگر سه تا ماند میانه است و اگر چهار تا ماند بد است و اگر پنج تا ماند خوب
است ولی با رنج و سختی و اگر شش تا ماند خوب است باید عجله کند و اگر هفت تا ماند رنج و ملامت دارد و بد است و اگر

هشت ماند بد است (۲۰۳)

تفاعل به قرآن با حروف

گشا مصحف ورق زان هفت گردان

شمر از سطر هفت از هفتمین آن

زهفتم سطر حرف اول است فال

عقیدت را بر آن ای صاحب فال

چو فال آیدالف خیر و صواب است

ز(ب) از منعمانت فتح باب است

چو(ت) آید ببايد توبه زان کار

ز(ث) دنيا و دين بردست می یار

چو(ج) آید بکن جهدی و می کوش

ز(ح) از اقربا جام خوشی نوش

چو(خ) آید امان از خوف می جوی

ز(د) اصحاب دولت را خبرگوی

چو(ذ) آید تو خود آن خوار بینی

ز(ر) نیکی بود شادان نشینی

چو(ز) آید بیابی مال بی عد

ز(س) بینی سعادت های بیجد

چو(ش) آید خصومت پشت آید

ز(ص) ای خواجه صبر و مکث باید

چو(ض) آید در آن کار است گرانی

ز(ط) زاهد شوی تقوی برانی

چو(ظ) آید ظفر بر دشمنان است

ز(ع) (امر محبتها عیان است

چو(غ) (آید خطر باشد بده مال

ز(ف) (شادی ترا باشد بهر حال

چو(ق) (آید شوی مقبول در قول

ز(ک) (ایمن نباید بود از هول

چو(ل) (آید بر آید حاجت زود

ز(م) (آید ملامتهای مشهود

چو(ن) (آید بود آن کار نیکو

ز(و) هست نعمت تو تو بر توی

چو(ه) (آید خدا خشنود و خصمان

ز(لا) تشویش باشد نی نه چندان

چو(ی) (آید زغایب مژده یابی

که خشنود آنی از نعم المآبی (۲۰۴)

ختم آیه مبارکه بسم الله

آیه مبارکه ((بسم الله الرحمن الرحيم)) از برای هر حاجت و خواسته ای در یک مجلس هفتصد و هشتاد و شش بار این آیه را

بخواند بعد از تمام نمودن به همین عدد صلوات بفرستد مجرب است .

و در بعضی نسخه ها دیده شده که صد و سی و دو مرتبه صلوات بفرستد و نیز جهت هر مهمی دوازده هزار بار بخواند و دو رکعت

نماز حاجت به نیت نماز حاجت بخواند و بعد از حمد هر سوره ای که خواسته باشد بخواند به زودی حاجتش روا خواهد شد

و نیز از بزرگان مشایخ نقل است که هر که در بلیه ای گرفتار شود و راه نجات بر او بسته شود بعد از هر نماز نوزده مرتبه بگوید: ((

نجاه منک یا سیدالکریم نجنا و خلصنا بحق بسم الله الرحمن الرحيم))

و اگر در یک مجلسی این کلمات را هفتصد و هشتادوشش بار بخواند کاملتر و تمامتر خواهد بود.

و علامه مجلسی (ره) به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: ((بسم الله الرحمن الرحيم))

نزدیکتر است به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی چشم (۲۰۵)

به جهت رهائی از دست ظالم

به جهت رهائی از دست ظالم و حصول مهمات در خلوت هفتادو سه مرتبه کلمات فوق ((نجاه منک یا سیدالکریم)) را با طهارت بخواند و بعد از اتمام سه مرتبه صلوات بفرستد و از خدا حاجت خود را بخواهد ان شاءالله برآورده خواهد شد.(۲۰۶)
ختم سوره توحید

ختم سوره توحید برای هر حاجتی ، از مقاتل روایت است که مدت هفت روز بعد از نماز صبح هر روز صد بار سوره توحید را بخواند بدون تکلم با خضوع و خشوع ، هنوز هفته تمام نشده باشد که حاجتش برآورده شود(۲۰۷)
ختم سوره انا فتحنا

ختم سوره انا فتحنا در ایام جمعه بسیار خوب است و به سبب این ختم بسیاری به حاجت خود رسیده اند.
شروع کند از روز سه شنبه ، روزی پنج مرتبه بخواند، و روز جمعه یازده مرتبه بخواند بعد از هر مرتبه سوره ((اذا جاء نصرالله))
بخواند چون چهل و یک مرتبه تمام شود یازده مرتبه این دعا را بخواند: ((یا مفتح فتح یا مفرج فرج ، یا مسبب سبب ، یا میسر یسر، یا مسهل سهل ، یا متمم تمم ، برحمتک یا ارحم الراحمین))
سوره واقعه جهت وسعت رزق

نقل شده است که عثمان بن عفان به عیادت عبدالله بن مسعود رفت به خاطر مرضی که بواسطه همان بیماری از دنیا رفت عثمان بن عفان به عبدالله گفت از چه چیزی شکایت داری ؟ عبدالله گفت : از گناهان خودم ، عثمان گفت : چه چیز میل داری ؟ عبدالله گفت : رحمت پروردگار خود را، عثمان بن عفان گفت : آیا برای تو طبیب طلب کنم ؟ عبدالله گفت : طبیب خودش مرا بیمار کرده عثمان گفت : می خواهی امر کنم که به تو هدیه ای بدهند؟ عبدالله گفت : در وقتی که احتیاج داشتم به من ندادی الان که بی نیازم می دهی ؟

عثمان بن عفان گفت : آنچه می دهم برای رفاه دختران تو است عبدالله گفت : ایشان را به کمک تو حاجتی نیست ، چونکه من به دخترانم گفته ام هر موقع که تنگدست شدند سوره واقعه را بخوانند و من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام که می فرمود: هر سوره واقعه را در هر شب بخواند به او پیریشانی و (فقر) هرگز نخواهد رسید و به تجربه هم رسیده است .(۲۰۸)
فضیلت خواندن سوره نباء

شیخ صدوق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر که سوره عم را بخواند از سال بیرون نشود که زیارت کند بیت الله الحرام را البته باید در هر روز آن را بخواند و هر روز مداومت داشته باشد(۲۰۹) .

مؤلف گوید: به تجربه رسیده است و من خود خواندم و به حج مشرف شدم و به یکی از دوستان که تا حال به حج مشرف نشده بود و پول هم نداشت و اسم هم برای مکه ننوشته بود یاد دادم او هم مداومت کرد بر خواندن این سوره و از سال بیرون نرفته بود که به حج مشرف شد همچنین به همسر خود این سفارش را کردم و او هم توفیق زیارت مکه را پیدا کرد.

جهت باز شدن در بسته

هر گاه دری بسته شده باشد و کلیدش گم شده باشد با هر وسیله ای که در دست دارد و با آن می خواهد در را باز کند در هنگام باز کردن این دعا را بخواند ((بسم الله الرحمن الرحيم يا مفتاح الابواب افتح لنا هذالباب ،)) به لطف خدا در بسته باز خواهد شد و به تجربه هم رسیده است چون شب دزد خیابان سالاریه قم منتظر خانواده بودم که دیدم شخصی با خانمش آمد سوار پیکان شود که دید در ماشین بسته است و کلید را هم داخل ماشین جا گذاشته است و هیچ راهی برای باز شدنش نیست ، کلیدهای مرا گرفت ، ولی موفق به باز نمودن نشد با کلیدهای دیگر هم نتوانست در را باز کند ساعت ۱۰ شب بود زمستان و هوا سرد شده بود، پسرش را فرستاد کلید ساز بیاورد ولی آن هم فایده ای نداشت چون مغازهای کلید سازی همه بسته بودند همینطور که داشت به ماشینش ور می رفت به او گفتم به دعا اعتقاد داری ؟ گفت بلی زیاد به دعا عقیده دارم گفتم همینطور که داری برای باز شدن در سعی می کنی بگو ((بسم الله الرحمن الرحيم يا مفتاح الابواب افتح لنا هذا الباب به مجرد)) اینکه ذکر را گفت در جلو و در عقب سمت شاگرد باز شد، پس از آن آمد پیش من و گفت : حاج آقا این دعا را از کجا نقل کردی ، گفتم یادم نیست ، فقط این دعا در ذهنم بود گفت : ممکن است این دعا را برای ما بنویسی گفتم : اشکال ندارد و برای او دعا را نوشتم البته این بستگی به اعتقاد طرف هم دارد.

کرامت حضرت معصومه ع نسبت به این حقیر

نگارنده این سطور حقیر مرتضی احمدیان گوید: که در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی بود که از دبستان شیخ بهائی نجف آباد واقع در کوچه صفا از خیابان شریعتی گواهینامه پایان تحصیلات ابتدائی خود را گرفتم و پس از مدتی به کارخانه ریسندگی و بافندگی نجف آباد رفتم زیرا می دیدم که مادرم زندگی را به سختی می گذارند و پدرم هم چیزی در دست نداشت و او یک خانواده ده نفر را باید تأمین معاش می کرد و برای او بسیار سخت بود لذا من و برادرم حاج تقی احمدیان برای کمک کردن به معاش زندگی به کارخانه ریسندگی نجف آباد رفتیم ولی مدتی بعد من به در خواست پدرم رفتم طلبه شدم زیرا پدرم همیشه از مرحوم حاج شیخ احمد حجبی تعریف می نمود که نقش ارزنده ای در طلبه شدن خیلی از علماء داشته است و فقیه‌ی چون حضرت آیه الله العظمی منتظری را او طلبه نموده است .

لذا من پس از فوت حاج شیخ احمد به دنیا آمدم و پدرم برای زنده نگه داشتن نام او اسم مرا احمد گذاشت (لازم به ذکر است که نام من مرتضی نیست ولی چون برادری داشتم که یکسال قبل از ولادت من فوت کرده بود پدرم شناسنامه او را باطل نکرد و برای من گذاشت نام من هم ناخودآگاه مرتضی شد) و از من خواست که بروم طلبه شوم .

خلاصه این حقیر در سال ۱۳۴۰ طلبه شدم و تا تصریف خواندم و با آقای دری همدرس بودم ، اما همانطور که عرض کردم به علت مشکلات زندگی از طلبگی بیرون رفتم و به کارخانه ریسندگی رفتم و مشغول کار شدم ولی از آنجا که شاید خدا نمی خواست من مریض شدم و به تنگی نفس و سرفه های شدید دچار شدم بطوریکه سرفه هایم حدود یک دقیقه طول می کشید و از سینه ام اخلاط با خون خارج می شد که بعضی دکترها می گفتند این سینه درد کهنگی است بعضی می گفتند این درد برونشیت حاد و مزمن است و بعضی گفته بودند مرض سل است ، شدت سرفه و تنگی نفسم به قدری زیاد بود که الان که دارم شرح حال خودم را می نویسم و به فکر آن دردها می افتم بر خود می لرزم که چه دوران سختی را طی کرده ام .

مرحوم مادرم که وضعیت حال مرا اینگونه دید مرا به اصفهان پیش دکتری برد و دکتر مرا شانزده روز بستری کرد ولی نتیجه ای نگرفتم بعد مرحوم مادرم به اتفاق پدرم مرا به مشهد مقدس بردند، و مادرم آنجا گریه بسیار زیادی کرد و شفای مرا از حضرت امام رضا علیه السلام خواست ولی فایده ای نبخشید و پس از آن مرا به بیمارستان امام رضا در مشهد مقدس برد، دکتر دواي سه ماهه داد و ما برای زیارت راهی قم شدیم همینکه مادرم در صحن مطهر حضرت معصومه (ع) رسید و طلبه ها را دید که در صحن و مسجداعظم با هم مشغول مباحثه اند گریه اش گرفت و داخل حرم شده و مشغول گریه بود، من هم به دنبال مادر مرحومه ام داخل حرم شدم دیدم که مادرم اشک چشمش جاری است و به من هم می گوید: گریه کن و از خدا حاجت خود را بخواه و در یان حال گفت : یا حضرت معصومه می دانم من خود مقصرم زیرا من باعث شدم که بچه ام درس طلبگی را رها کند شفایش دادی دوباره او را طلبه می کنم .

در این موقع مرحوم مادرم گفت من همینطور که گریه می کردم التماس می کردم که حضرت معصومه واسطه شود و از خدا بخواهد که تو را شفا بدهد دیدم خانمی با حجاب که نقاب بر چهره داشت آمد و تو در آن حال سرفه می کردی و خلطی از سینه ات خارج شد و من منقلی پر از خاکستر در آنجا دیدم به تو گفتم خلط سینه ات را داخل منقل بینداز که حرم را نجس نکنی در یان هنگام آن خانم به من گفت : بچه ات خوب می شود و در ذهنم هست که ظاهرا گفت : این هم که از دهانش خارج شد این در است بردار و ضبط کن .

در اینجا لازم دیدم یادی هم از شهید بزرگوار مرحوم قدوسی (ره) بکنم وقتی من برای تحصیلات به قم آمده بودم مشغول سیوطی بودم که به مدرسه حقانی که تازه برنامه ای شده بود رفتم . مدتی در آنجا بودم که شهید قدوسی که تازه ناظم آن مدرسه

شده بود روزی مرا صدا زد، من هم خدمت او رفتم او گفت : آقای احمدیان شما مریض هستید و من نمی توانم شما را در این مدرسه قبول کنم ، من گفتم : آقا من قبلا مریض بودم ولی الان الحمدلله خوب شده ام .

شهید قدوسی گفت : آقا جان ببین فردا برو بیمارستان نکوئی رئیس بیمارستان آقای دکتر رفیعی است (البته تردید دارم که گفت رئیس بیمارستان رفیعی است یا کس دیگر) و یک دکتر خارجی در ساعت ۹ صبح می آید شما همینکه لباسهایتان را از تن بیرون می آوری و او شما را معاینه می کند می فهمد که شما بیماری دارید یا خوب شده اید گفتم : اشکالی ندارد و من فرداراهی بیمارستان شدم ولی متأسفانه دکتر خارجی نیامد رفتم و به ایشان گفتم : که من رفتم ولی دکتر نیامد گفت : اشکالی ندارد من می نویسم که شما بروید پیش دکتر ایرج کردستی او شما را معاینه می کند من هم رفتم پیش دکتر کردستی و دکتر پس از بررسی زیاد گفت : آقا شما دردی نداری و شهید قدوسی اجازه دادند که من در مدرسه حقانی ادامه تحصیل بدهم خدا این شهید بزرگ را رحمت کند و با اولیاء خودش محشور گرداند. ظاهرا در سال ۱۳۴۲ شمسی بود که به مدرسه حقانی برای تحصیل علوم دینی رفتم .

طلاب عزیز مواظب باشید امام زمان ناظر اعمال شماست

حدود سی و چهار سال پیش که هنوز عمامه نگذاشته بودم شبی در خواب دیدم که بر پشت بام خانه با عده ای از طلاب مکلا نشسته ایم و حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف روبروی ما نشسته در حالیکه ذوالفقار دو دو و طوماری به دست دارد و ما طلاب حلقه وار گرد او نشسته ایم ، همینکه هر دو نفر از ما با هم مشغول صحبت می شدیم او می نوشت ، و ما از هیبت آن حضرت خوف داشتیم و می ترسیدیم با هم صحبت کنیم (خدا به فریادمان برسد) خلاصه آن حضرت ناظر اعمال ما است البته بالاتر از آن خدا است که ناظر اصلی اوست ولی امام زمان هم ما را زیر نظر دارد و گرنه خداوند ملائکه را مأمور کرده که همه اعمال ما را ثبت کنند و زیر نظر داشته باشند و ما باید مواظب تمام اعمال و رفتار و گفتار خود باشیم خداوند در سوره ق آیه ۱۷ و ۱۸ می فرماید: ((اذ يتلقى المتلقيان عن اليمين و عن الشمال قعيد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد.))

(ما از رگ گردن به تو نزدیکتریم (۲۱۰)) دو فرشته رقیب و عتید (یعنی فرشته ای که مراقب و ناظر اعمال و مأمور نوشتن اعمال خیر و شر ما هستند) از طرف راست و از طرف چپ به مراقبت از ما نشسته اند سخنی (از خیر و شر) به زبان نمی آوریم مگر اینکه فرشتگان نگهبان آماده نوشتن ثواب و عقاب آن هستند.(۲۱۱)

مؤمن و علمی که از خود به یادگار می گذارد

((فی کتاب الامالی قال رسول الله : المؤمن اذا مات و ترک ورقه واحده علیها علم تكون تلك الورقة يوم القيامة ، سترا فیما بینة و بین النار، و اعطاه الله تبارک و تعالی بكل حرف مكتوب علیها مدینه اوسع من الدنيا سبع مرات و ما من مؤمن يقعد ساعه عند العالم الا ناداه ربه عزوجل جلست الی حبیبی و عزتی و جلالی لاسکنتک الجنه معه و لا ابالی. (۲۱۲)))

در کتاب امالی از حضرت رسول الله (ص) نقل شده است که فرمود: مؤمن وقتی که از دنیا رفت، و از خود یک صفحه بجا گذاشته باشد که در آن علمی باشد، آن صفحه روز قیامت سپری می گردد بین او و بین آتش دوزخ و خداوند متعال به هر حرفی که در آن صفحه باشد، شهری به هفت مرتبه وسیعتر از دنیا، به او عطا می فرماید، و هر مؤمنی که ساعتی در نزد عالمی برای (طلب علم) بنشیند پروردگار عزوجل به او ندا کند که نشستی پیش دوستم؟ قسم به عزت و جلالم تو را با او ساکن بهشتم گردانم و هیچ باکی ندارم.

لطیفه

حکایت شده که یک نفر یک چشمی پشت سر امام جماعتی نماز خواند، و امام جماعت پس از حمد سوره بلد را خواند و گفت: ((الم نجعل له عینین)) آیا برای او دو چشم قرار ندادیم، یک چشمی در نماز گفت: نه خدا برای من یک چشم قرار داده و تو دروغ گفتی، و نماز پشت سر دروغگو باطل است چون مرتکب گناه کبیره شده ای.

لطیفه

حکایت شده که یک نفر که از اهالی بصره بود با شخصی که از اهل کوفه بود درگیر شدند بصری به کوفی گفت: اگر یک سیلی به روی تو بزنم تو پرت می شوی به مدینه، کوفی گفت: در این صورت دوست دارم یک سیلی دیگر به آن طرف صورتم بزنی تا خدا حج را نصیبم گرداند و با دست تو به حج بروم.

لطیفه

گویند: که امام جماعتی نماز می خواند پس از حمد داشت سوره را می خواند که رسیده به این آیه ((و ما تلک بیمینک یا موسی)) دزدی که موسی نام داشت و چیزی دزدیده بود و دستش بود فوراً از آنجا بیرون رفت و گفت: این شیخ حتماً جادوگر است و با ترس از آنجا پا به فرار گذاشت.

لطیفه

گویند به شخصی آدرس دادند به نشانی (خیابان پشت خانه) و نقطه یاء و خ خیابان و نون خانه را نگذاشته بودند وی آدرس را اینطور خواند: به نشانی حنابان پشت خایه.

فرش ماهه

نقل شده یک نفر قمی فرش گم کرده بود (با توجه به اینکه قمی ها هست راهه می گویند) به این طرف و آن طرف در جستجویش بود تا آنکه گذرش به آرایشگاهی افتاد که بر تابلوی آن نوشته شده بود ((در اینجا فرش ششماهه)) او این جمله را اینگونه خواند ((در اینجا فرش شما هه)) قمی بیچاره خوشحال شد که فرشش پیدا شده، فوراً از متصدی آرایشگاه فرش خود را مطالبه نمود متصدی آرایشگاه به وی گفت: در اینجا فرش فروشی نیست که تو از من فرش می خواهی بلکه اینجا آرایشگاه است. (۲۱۳)

شخصی در حال خواندن شعر حافظ بود و با صدای بلند می خواند که این مصرع را خواند: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند، ولی مصرع دوم را فراموش کرده بود و اینگونه خواند سر هفتاد کچل را فر شش ماهه زدند.

لطیفه

فردی این شعر را خواند و بقیه اش را یادش نیامد ((ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است)) به جای بقیه اش گفت : ((میان کوشک و نجف باد و ملک کرسنگ است)) کوشک از شهرکهای نجف آباد است و کرسنگ که اصلش کهریز سنگ است نیز جزء نجف آباد می باشد و تقریباً دو فرسخی اصفهان و نجف آباد می باشد.

اشتباه خوانی

این حقیر تازه کلاس پنجم را خوانده بودم (حدود سال ۱۳۳۸) که تابلویی دیدم که روی آن نوشته بود عکاسی الکتریکی ، و من خواندم عکاسی ال کتر یکی .

باز تابلویی دیدم نوشته : دو لابسازی ، من خواندم دولا بسازی .

امان از سادگی

تازه تحصیلات ششم ابتدائی را تمام کرده بودم و طلبه شده بودم که یکی از اقوام و خویشان به من گفت آیا تو خوب درست را یاد گرفته ای ؟ گفتم : بله گفت : هر چه بگویم واردی بنویسی ؟ گفتم : بله می نویسم ، گفت : بنویس گوز من هم نوشتم گوزن گفت : نه ، دیدی وارد نیستی و بی سوادی گوز بدون نون است من هم نوشتم گوز، بعد گفت بنویس بریش من هم نوشتم بریش و اعراب گذاشتم ، گفت : نه اشتباه کردی اعراب نمی خواهد من هم بدون اعراب نوشتم گفت بنویس آنکه و اعراب نگذار من هم نوشتم آنکه بعد گفت بنویس (این خط را نوشت) من هم نوشتم گفت حالا بخوان من خواندم : گوز بریش آنکه این خط را نوشت گفت : باز هم اشتباه کردی و غلط خواندی باید بخوانی گوز به ریش آنکه این خط را نوشت .

اشتباه نویسی

یکی از دوستان به رفیقش املاء می گفت به او گفت بنویس : ((جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا،)) رفیقش نوشت ((جاعل الهغ و ضحغ الباتل عن الباتل كان ضحوغا،)) او هم املاء را صحیح کرد و زیر املاء نوشت سهیه عصط.

فراموشی

مؤ لف گوید: به یکی از اساتیدم خواستم به او سلام کنم سلام را فراموش کردم و گفتم ((بسم الله الرحمن الرحيم)) استاد هم ظاهراً ناراحت شد.

غلط خوانی

فردی به دوستش گفت : بالاخره تو قرآن خواندن را یاد گرفتی یا نه ؟ او در جواب گفت : یک سوره را خوب یاد گرفتم ، گفت

بخوان او گفت ((اذا جاء بسر الله و القبیح بعد گفت نمی دانم و رایت التاس یا رایت الفاس)) است .

مواظب قرائت نماز خود باشیم

نگارنده در یکی از سفرهای حج که روحانی دوم حج بودم و قرائت نمازهای مردم را صحیح می کردم به کسی گفتم حمد و سوره

نماز را قرائت کن ببینم او خواند ((و قل هو الله احد را می گفت قفل و الله احد)) به او گفتم اشتباه می خوانی و بارها این آیه را

برایش صحیح خواندم ولی آخرش یاد نگرفت و باز هم می گفت : ((قفل الله احد)) و این قفل تا آخر قفل بود که باز نشد و

همینطور هم در نماز طواف اشتباه خواند.

جز زفضل خدا دوا نطلب

ابوذر غفاری رحمه الله علیه روایت کرده که حضرت رسول (ص) آی ن آیه را بر من خواند (((و من یتق الله یجعل له مخرجا و

یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه))))

یعنی آنکس که تقوی داشته باشد خداوند برای او راه خروجی (از مشکلات و بلاها) قرار می دهد و او را از جایی که فکرش را نمی

کند روزی می دهد و آنکس که بر خدا توکل و اعتماد کند خداوند او را کفایت کند.

پس آن حضرت فرمود: ای اباذر اگر همه آدمیان این آیه را بخوانند و بخدا در شدائد و بلیات در دنیا و آخرت توکل کنند آنان را

کافی است .

و سعید بن عیینه روایت کرده که روزی نشسته بودم ، و مردی هم با من نشسته بود و با سنگریزه بازی می کرد ناگاه سنگ ریزه

ای در گوشش افتاد و دیگران سعی بسیار کردند تا سنگ ریزه را از گوشش در آورند ولی نتوانستند و باعث دردی عظیم در گوش او

شد و از شدت درد آن سنگریزه که در گوشش بود بیهوش می شد و مدتها آن بلا را تحمل نمود و ندای نجاتی به گوشش نمی

رسید.

تا روزیکه امید صحت و سلامت از او سلب می شود و از مداوا و درمان آن ناامید می شود و دل شکسته به گوشه ای نشسته و باور

کرده بود که هلاک خواهد شد ناگاه شنید که کسی این آیه را می خواند (((امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم

خلفاء الارض الیه مع الله قلیلا ما تذکرون)) (۲۱۴)

آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می رساند و رنج و غم آنان را بر طرف می سازد و شما مسلمین را جانشینان

اهل زمین قرار می دهد آیا با وجود خدای یکتا خدای دیگری هست افراد کمی هستند که این حقیقت را متذکر می شوند و می

فهمند.

آن فرد گرفتار بلاء گفت : خدایا اجابت کننده توئی و مضطر و بیچاره منم آیا وقت آن رسیده که در رحمت خود را به روی من بگشائی و مرا از این بلاء نجات بخشی ، هنوز این سخن در زبانش بود که آن سنگریزه از گوشش بی سعی و کوشش بیرون افتاد، و آن در بسته بی دست گشاینده ای بگشاد و آن درد را بی تکلف دوائی حاصل شد.

چو تو در محنتی فرومانی

جز زفضل خدا دوا مطلب

مرهم دردها خدا بخشد

مرهم خود جز از خدا مطلب

درد دل راز غایب اخلاص

هیچ شافی بجز دعا مطلب (۲۱۵)

خاصیت سوره والضحی و سوره واللیل

یکی از بزرگان بغداد که صدق و راستی از سخنش هویدا بود نقل کرد که در بعضی از کتابها خواندم که چون کسی را واقعه ای سهمناک پیش آید و بیم هلاکت باشد باید که وضوء بگیرد و لباس پاک و تمیز بپوشد و به رختخواب برود و و در هنگام خوابیدن سوره والضحی و سوره واللیل را هفت بار بخواند پس بگوید ((اللهم اجعل لی مخرجا من امری)) ((خدایا راه فرج و گشایشی از بلائی که در آن هستم برایم قرار بده ، فورا درهای فرج و رهائی از مشکلات به روی او گشوده شود.

او می گفت پس از سالیان دراز حادثه ای برای من پیش آمد که مرا به خاطر آن زندان کردند و حبس من به طول انجامید و این روایت از خاطرم محو شده بود تا روزی بیادم آمد شاد گشتم ، در همان شب این سوره رات خواندم تا شب چهارم به خواب دیدم که گوینده ای به من گفت : که رهائی تو بر دست علی بن ابراهیم است بعد از آن روز جوانی به نزد من آمد که او را نمی شناختم و گفت : که من تو را کفایت کردم و ضامنت شدم و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد از خویشاوندان پرسیدم که این کیست ؟ و سبب احسان او در حق من چیست ؟

گفتند: جوانی است بزاز از اهل اهواز که او را علی بن ابراهیم گویند، و او با آن شخصی که تو را به زندان انداخته دوست و رفیق بوده از او خواهش کردیم تا شفیع تو باشد وقتی به او گفتیم جوانمردی نمود و شفیع تو شد و من دراین مورد گفته ام :

((و للرحمن فی کشف البلیا

خفیات العواطف و اللطائف

یزول بذکره همی و غمی

لذاک جعلته خیر اللطائف))

زلف ایزد و از فضل او طلب درمان

بهر بلا و زهر رنج اگر تو درمانی

اگر چه لطف خدا هست ظاهر و پیدا

هزار چندان بیش است لطف پنهانی (۲۱۶)

خداوند هنگام خشم ، اگر عذاب نازل نکند، هفت بلیه بجایش بفرستد:

((روی عن الامام امیر المؤمنین علی علیه السلام انه قال ، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : اذا غضب الله علی امه و لم ينزل بها العذاب ، غلت اسعارها، و قصرت اعمارها، و لم تربح تجارتها، ولم تزک اثمارها، و حبس عنها امطارها و لم تجر انهارها، و سلط علیها اشراها.))

روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که آن حضرت فرمود: پیامبر اکرم (ص) فرمود: وقتی خداوند برامتی خشم کرد عذاب را بر آنها نازل نکند (به جای آن این هفت بلیه را بر آنان مسلط گرداند) ۱- قیمت های اجناس گران شده و گرانی رواج گیرد ۲- عمرها کوتاه گردد ۳- تجار از تجارت خود سود نبرند ۴- میوه جات خوب و پاکیزه نشوند ۵- از آسمان باران نیارد و در نتیجه خشکسالی شود ۶- جویبارها و نهرها از آب خالی شوند و در رودخانه آب جاری نشود ۷- بر آن امت اشرار و بدان مسلط گردند (۲۱۷)

اشتباه فهمی

یکی از فقهای به نام و مشهور که شب در خانه مشغول مطالعه بود، در حین مطالعه بنا کرد با صدای بلند گریه کند، به طوری که خانواده اش فهمید از او پرسید چه شده ، او گفت : هیچ ، تا با اصرار گفت : اشتباه کردم و فتوا دادم ، درباره وضو و غسل دارد که ((یجب رفع الحاجب)) من حاجب را به معنی ابرو گرفتم و حال آنکه به معنای مانع است و نوشتم در هنگام غسل و وضو باید ابرو را بالا ببرند و حال آنکه معنای صحیحش این است ، واجب است در وضو و غسل چیزهایی که مانع وضو و غسل است بر طرف نمود.

بهاریه در میلاد ولی عصرعج

این اشعار از مرحوم آیه الله علامه حاج آقا مجتبی لنگرانی نجفی قدس سره است و تخلص شعریش حاتمی است که ظاهرادر سال ۱۳۴۷ شمسی سروده و من در نجیف اشرف در همان سال دفتر اشعار را از یکی از شاگردان او به نام آقای سید محمد رضا طباطبائی گرفتم و نوشتم و در آخر اشعار مدح و ستایش حضرت آیه الله العظمی مرحوم امام خمینی (ره) را نموده است که اینک این اشعار را که ظاهرا برای اولین است که چاپ می شود به پاس احترام استاد عزیزم به شما خوانندگان عزیز تقدیم می کنم .

نفعه اردی بهشت صفحه غبرا (۲۱۸)

نکبته مشکش فزود و عنبر و سارا(۲۱۹)

دیده نرگس خمار نزمی خلر

سرخ رخ ارغوان ولی نه زمینا(۲۲۰)

شاخه نسرين زنانه ختن و چین

گوی سبق بر گرفت و قدح معلا(۲۲۱)

ناله مرغان صباح گلشن قمصر(۲۲۲)

همینه (۲۲۳) (بارید) (۲۲۴) به برد و (نگیسا)

طرف چمن همچو دلبران ختائی

جامه دیبا به بر زلاله حمرا

بلبل شوریده در برابر سنبل

قیس روان باخته به طلعت لیلا

هر طرفی بنگری زساخت بستان

بزم زفاف گل است و قمری شیدا

ابر بهاری سپند ریخت در آتش

برق جهنده از آتش گشت شررزا

قطره شبنم بروی شاخ زبرجد

فرق عروسان نثار لوّ لوّ لالا

رعد زند کف به تنبک از سر شادی

سارچه را مشگران به نغمه و آوا

ساغر مهوش بریز باده بساغر

صبح صبحی خوش است و چهره زیبا

خمر طهورش فشان نه ام خبائث

محفل قدس از چنین خطاست مبرا

اهل ولا راست رای صوفی صافی

دختر زر نشمرند اطیب و احلا

طره دلبر ربوده هوش من از سر

مستم و لیکن نه از تجرع صهبا

قنطره (۲۲۵) میدان مجاز سوی حقیقت

سر حقیقت از آن کجاز هویدا

صحبت اردی (۲۲۶) گذشت سبزه و ریحان

نوبت دی آمده و خزان ورقها

لفظ ربیع آورم به رمز و لیکن

مقصدم از وی بهار عالم معنی

آسیه کف برزند زشادی مریم

دلخوش و خندان به رقص آمده لیا

روی جهان خرمی گرفت چه نرجس

نیمه شعبان بزاد سوسن طاها

چون شب از آفتاب لمعه ستان شد

شمس به نصف النهار خوانیش اولی

نور ربوبی نخست بار عیان گشت

مشعل تاری نمود نخله سینا

تابش دیگر گرفت قله ساعیر

نیز زفاران ستود مشرق و مجلی

باز پسین سر من رای زفروغش

پشت زمین شد بنام طارم اعلی (۲۲۷)

نور بتاریخ نور مولد پاکش

مظهر اسرار حق و مظهر اسما

مهدی آل رسول و هادی امت

زاده ساسان و نسل سید بطحا

عنصر سامی زباب احمد و حیدر

جد گرامی زمام قیصر و کسری

اوست که بخشد روان بملت اقوام

دست کمی نبودش زحضرت عیسی

اژدر صمصاش بتازی سرکش (۲۲۸)

میرسد آنچه به قبط زژ در موسی

عرصه آتش فشان عصر نماید

همچه خلیلش بدل به جنت ماءوی

دیدی اگر چهره عدیم مثالش

دامن یوسف کجا درید زلیخا

نام نیاکان او به لوحه کشتی

ایمنی آرد زغرق نوح نجی را

مسلم و کافر در انتظار قدرمش

پیرو زرتشت و تابعان مسیحا

کرده ((اوستا)) (۲۲۹) به سوشیانس ملقب

یا که به ((پارا کلیت)) رهبر ترسا

حبر یهودان دهند مژده که یا شیخ

پرکند از عدل و داد نسخه دنیا

مصلح کل نزو سالکان طریقت

پرده ستاند زسر وحدت اشیا

توده غبرا برد بطارم اخضر

عقل نخستین کشد به صقع هیولی

نسل شه عسکریست هر چه بنامی

وحدت (۲۳۰) حسن و چه غم به کثرت آرا

گر کند انکار ابن حزم و غزالی

گرد به دامان کبریایش معاذا

آدم و نوح و خلیل و خاتم مرسل

مژده دهند از ظهور خسرو والا

نام به تورات برده موسی عمران

درج در انجیل کرده مرقس و متی

((فہوا ورا نشر کل ضیم وجور

یملاء وجہ الارض قسطا و عدلا))

قربت عین رسول احمد محمود

درہ تاج ملیکہ حضرت زہرا

بیت حزن را بساط عیش بگسترد

مقدم آن پر شکوہ ناظم اعلا

مژده زداود وصفنیا(۲۳۱) بکف آور

ملحمہ (۲۳۲) از دانیال بشنو و شعیبا

آنکہ در آخر زمان بہ یہوہ (۲۳۳) گراید

چار (۲۳۴) نژاد بشر چہ پیر چہ برنا

عدل ازو برستد سراسر گیتی

فخر بدو آورد ثری بہ ثریا

میش ستاند امان زچنگل گرگان

صعود بخصبید از آشیانہ عنقا

وارہد ار ترکتاز و حملہ عدوان

قارہ آسیا و قطر اروپا

زژدر(۲۳۵) غواصہ و زدان (۲۳۶) شربنیل

ہم سرخشکی سلیم و ہم دل دریا

کہنہ شود داستان ہتلر و ہملر

یا درود و یتنام و شورش و غوغا

دم نزنند کس زمونت گری وردمل

رستم و اسفندیار عرصه هیجا

حزب کمونیست بر گوازی و فاشیست

بر سرشان لا ولم در آید و لما

قومی و بعثی زعرو تیز برفتند

کر نشود از میتینگ گوش من و ما (۲۳۷)

از پس آن لاله پیش کمونیست

برکشد الله را به حیز الا (۲۳۸)

مهر نهان بر گشای برقع غیبت

صبح منیرش نمای لیل و هما

قبط زمان رابه ذوالفقار ادب ده

کایت ثعبان تو راست در ید و بیضا

پهلوی خیر النساء و تارک حیدر

کام حسن یاد رفته حاشا و کلا

بخت نصر دستخوش نمود جهودان

سیم و رز اور شلیم برد به یغما

واقعہ جان گداز طف نه برابر

گر توبه سنجی به سر بریدن یحیی

حاشا رسد پایه سلاله احمد

در شرف و مجد زاده زکریا

از افق باختر درآی و نشان ده

مهر رخت کان زمهر انور و ابھی

سر و قدا شرمسار ساز به کشر

سرو روان را فدای آن قد و بالا

سوق شریعت کساد خلق زمان بین

یکسره ملحد تهی ز دین و ز تقوی

مرد علن گر خورد شراب چه ترسی

زن که ستاند زرخ نقاب چه پروا

حکم ((و قرن فی بیوتکن)) فراموش

خانم عصری گزیده راءى حمیرا(۲۳۹)

جرگه رندان چه باک گرهمه وامق

ژیگولوان (۲۴۰) را چه شرم گز همه عذرا

روی نهاده به سینما و به تأثر

پشت فکنده صلوات و...

مسلک داروین یگانه درس مکاتب

حضرت بوزینه گشته جدک الاعلی

تاج ملائک زسر ربوده تمدن

در عوضش واژگونه قصرى ... (۲۴۱)

نغمه کلثوم مصر و دلکش ایران

مجمره نار کرده سر سویدا

امر به معروف شد به نجم سماکین

نهى زمکر پرید کوکب شعرى

کیست نگوید سقط به شیخ محنک (۲۴۲)

وانکه خیو (۲۴۳) نفکند بریش محنا(۲۴۴)

بند زبان ناظما ز شکوه گردون

راه مده حزن و غم به بزم تولى

دست دعا درگه مجیب برآور

همدم توفیق ساز بارالها

مادر دوران نژاد همچو خمینی

هم بتوان گفت تا قیامت کبرى

کعبه اسلامیان و رکن شریعت

حامی دین مبین و آیت عظما

خلق نکویش تراش ختم رسولان

مفرد آن مهر از این مه است مثنی

تالی علامه است و خواجه طوسی

گوی سبق زبن فهد برده بتقوی

من بشگفتم که زنده گشت محقق

نامده رجعت چگونه آمده دنیا

ران ملخ را کند قبول سلیمان

حاتمی ار نشمرند نظم تو شیوا

(رباعیات مرحوم لنکرانی نجفی)

او در اواخر اشعارش رباعیاتی سروده که موضوع آن رباعیات فکاهی یا مناجات با روح ملا نصرالدین است البته در این اشعار مدح

مرحوم امام خمینی هم شده است و اینک این شما و این هم اشعار مرحوم لنکرانی نجفی :

در همه قطر جهان یار شفیق

کس چو آقای کلانتر (۲۴۵) نرسید

شیکتر مدرسه ای (۲۴۶) کرده بنا

پایه اش جامع از هر نرسید

گوشزد گشت همی هشت بهشت

دلربا مدره آمد نهمین

گویم و حمل بر اغراق مکن

سینمائست ز فردوس برین

آسمان است و کلانتر ماه است

اختران هیئت علمیه او

کس مقدم (۲۴۷) بمقدم نشود

همتش شاهد خیریت او

آیه الله خمینی بنجف

در شهوار که اندر صدف است

بربلاد است غری شاهنشاه

وان هما مرتبه تاج شرف است

صحبت فقه چو آید بمیان

اوست علامه و یحیی بن سعید

در فن حکمت و در علم کلام

تالی خواجه نصیر است و مفید

برد از یاد بهنگام عطا

حاتم طائی و معن اموی

گر بخوانی زکرم چون دگران

ذره ای فهم نداری اخوی

ناظما سعی نما چند صباح

توشه برگیر از آن وجه منیر

زبها و زکمال و زجمال

همچو خورشید شده عالم گیر

غروپها همه دلجوی تواءند

دل بهواشان برجاست

گو تو را در صفحات گیتی

دوست چون فاضل بیدخت کجاست

از خراسان رسد این فیروزه

گر زملک یمن آرند عقیق

نشاء یابی زبلیغ سخنش

طرز سرمست که از شرب رحیق

خوئیت نازکش و شارودی (۲۴۸)

بر تو لطف و کرمش افزون است

نیست ذوالکفل اگر خلخالی

که دهد نقد ولی ذوالنون (۲۴۹) است

آنکه آواره نمودت روطن

پسرت بود و کنون آدم شد

دلخوشی چیست ترابا این مرز

اول ما خلق آیا کم شد

حاتمی کله شقی را بگذار

پند لقمان شنو از نصرالدین

برهل (۲۵۰) این ریگ روان سامرا

جوی از ارض غری (۲۵۱) در ثمین

اشعار فارسی اطراف ضریح ابوالفضل بن امیرالمؤمنین ع در کربلا

یارب این بارگه کیست بدین جاه عظیم

کاسمان خم شده پیش در او در تعلیم

نفسه ساحت قدمش دم جانبخش مسیح

پنجه گنبد بامش ید بیضای کلیم

بقعه ماه بنی هاشم عباس علی است

که بود خاک درش پادشهان را دیهیم

ساقی تشنه لبان باب حوائج که بود

روضه مشهد او غیرت جناب نعیم

در سقایت بود آن چشمه رحمت که زفیض

رشحه اوست یکی زمزمه و دیگر تسنیم

گر فشاند زکرم جرعه آبی بر خاک

سر بر آرد زلحد رقص کنان عظم رمیم

ساحت روضه او کعبه ارباب نیاز

پایه بقعه او پایگه رکن حطیم

در حریم حرم آمنش از سعی و صفا است

آن مقامی که بر او رشگ برد ابراهیم

دست افشان ز سر عشق گذشت از سر و دست

هر دو را کرد بمیدان شهادت تسلیم

هر که در سایه لطف و کرمش جای گرفت

ایمن از هول قیامت بود و نار جحیم

بسلام در او هر که شد از راه خلوص

بشنود قول سلام از قبل رب رحیم

وانکه چون دال نشد بر در او پشت دو تا

پیچ در پیچ چو یا باشد و دلتنگ چو میم

باری این روضه بود مرقد عباس شهید

که ز چنان خلفی مادر دهر است عقیم

و این ضریحی که بر او نو شده بینی باشد

صنعت اهل صفاهان حسب الامر حکیم

آیه الله زمان سید محسن که بود

آل یاسین سند عترت و قرآن حکیم (۲۵۲)

زیور ملک عرب فخر عجم صدرا نام

شیعیان را به جهان سید و سالار و زعیم

وی بفرمود که شایسته این مشهد پاک

تازه سازنده ضریحی که بود از زر و سیم

صهر فرخنده وی سید همنام خلیل

یافت از سعی در این مرحله توفیق عظیم

الغرض در اثر راءى حکیمانه چو گشت

صنعتی تازه پدیدار نکوتر ز قدیم

وز صفاهان به عراق عرب این طرفه ضریح

رفت و بر مرقد عباس علی شد تقدیم

بهر تاریخ همائی سنا گفت ببین

کآیت صنع پدیدار شد از حکم حکیم (۲۵۳)

لطیفه

گویند طلبه ای کتاب مغنی می خواند از او سؤال شد درس را خوب فهمیدی ؟ او گفت من همه درس را فهمیدم ولی در یک جمله اش مانده ام و نمی دانم منظور این جمله چیست گفتند کدام جمله ؟ گفت : این جمله قیدا لما لقی قید است برای آنچه که ملاقات شود معنی ندارد و نمی فهمم منظورش چیست ، به او جواب دادند که این جمله در واقع این گونه است : ((قید الما لقی که ما لقی)) یکی از از علماء نحو است که شما اشتباهی خوانده ای .

اشتباه دزد

شخصی خانه اش دارای دو در شبیه به هم بود، جای یکی از آن درها رابست و آن در را به آب انبار نصب نمود، دزدی شبانه به خانه او وارد شد و مقداری اثاثیه جمع آوری کرده و خواست فوراً از خانه فرار کند بیچاره اشتباه کرد بجای این که از در خانه بیرون رود در دیگری که مشبه آن بود را باز کرد و به داخل آب انبار که پر از آب بود افتاد و شروع کرد دست و پا بزند و در و اثاثه هم در داخل آب ریخته شده بود صاحب خانه از صدای دست و پا زدن دزد بیدار شد او را دستگیر کرده و اثاثیه را تحویل گرفت. (۲۵۴)

عوضی انداختن

شخصی محصور بود و نیاز به دستشوئی داشت ، در خانه را باز کرد به سوی اطاق رفته که عباى خود را در اطاق بیندازد، و بعد دستشوئی برود، در همین حال چند سرفه کرده اخلاطی در دهانش جمع شد خواست اخلاط را در بیرون اطاق و عبا را در اطاق بیندازد اشتباها اخلاط را در اطاق و عبا را دستشوئی انداخت. (۲۵۵)

وضع آبادان در سال ۱۳۴۹ شمسی

نگانده در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی برای تبلیغ به آبادان رفتم ظاهراً دهه صفر بود در آنجا حجره ای در مدرسه علمیه آبادان گرفته بودم و با طلاب که برای تبلیغ آمده بودند برای روضه دعوت می شدیم ، متأسفانه شهر آبادان وضع خرابی از نظر بی بند و باری داشت دختران و زنان با بدن نیمه عریان و لخت در کوچه ها و در بیرون از خانه هایشان نشسته بودند، و بعضی از آنها با یک زیر پیراهنی و...

در این وضعیت من برای منبر به تکیه ای دعوت شدم ، همینکه در راه می رفتیم بچه ای حدود پانزده یا شانزده ساله که شراب خورده و مست شده بود سر راه ما پیدا شد و از رفیقش پرسید این کیست ؟ رفیقش به او گفت این آخوند است نوجوان مست دست

برد که عمامه مرا بر دارد رفیقش دست او را گرفت و نگذاشت من رفتم و به تکیه رسیدم وارد آنجا شدم دیدم صدای خواننده هائی (که ظاهرا به نام حمیرا و آغاسی بودند) و برای خوانندگی به آبادان دعوت شده بودند تمام آبادان را گرفته تمام بلندگوها صدای های این خوانندگان را با صدای بلند پشت بلندگو گذاشته بودند که وقتی من به منبر رفتم با اینکه چند تا بلندگو در تکیه بود ولی صدای من به مستمعین نمی رسید.

ما چقدر باید خدا را شکر کنیم که از چنین وضع نکبت باری خلاصی و نجات یافتیم خداوند انشاء الله ایمانمان را کامل گرداند.
لطیفه

دره سبزوار شیخی را

بدر قهوه خانه منزل شد

بود وقت فریضه و مؤ من

نتوان از فریضه غافل شد

دید ظرفی ز آب و ساخت وضو

چونکه کار وضوش کامل شد

قهوچی بهر پول آب وضو

مبلغ ده ریال قائل شد

شیخ خواست چو یک ریال دهد

بینشان اختلاف حاصل شد

قهوچی گفت پول آب وضو است

می نشاید در آن معطل شد

شیخ چون دید کز ره حيله

قهوه چی داخل مسائل شد

خم شدو پشت خود سوی او کرد

ضراطه ای داد و گفت باطل شد(۲۵۶)

خاطره تبلیغ و دیدن شیطان پرستها

باز خاطره ای از تبلیغ بگویم حدود سال ۱۳۵۰ شمسی بود که از طرف بیت مرحوم آیه الله گلپایگانی به اتفاق یکی از دوستان برای تبلیغ به سرپل ذهاب رفتیم و از آنجا سوار بر مینی بوس شده و حرکت کردیم ، شبی بارانی و بسیار تاریک و ظلمانی بود باران هم

به شدت می بارد، ما که نمی دانستیم کجا می رویم ، مینی بوس همه مسافرهایش را پیاده کرده ، و به ما هم گفت : آخر خط است پیاده شدید، من به اتفاق دوستم پیاده شدم و دیدم اینجا دهی است که همه اهالی آن کرد هستند و هیچ کس را در این دل شب نمی بینیم در این حال سگها که متوجه آمدن غریبه به ده شدند شروع کردند به صدا کردن ما گشتیم تا خانه ای نسبتا بزرگ و خوبی پیدا کردیم و به دوستم گفتم ، فعلا برویم در بزیم تا اینجا میهمان شویم ، دوستم به من گفت : تو برو در بزن ، من قبول کردم و رفتم در زدم ، کردی آمد و در را باز کرد و با لهجه کردی با ما صحبت کرد که شما کیستید و از کجا آمده اید؟ گفتم فعلا در را باز کنید ما داخل شویم ، او در را باز کرد ما وارد خانه شدیم ، ما را راهنمائی کرد به سالنی بزرگ ، وقتی ما وارد آن سالن شدیم با تعجب به اطراف آن سالن نگاه می کردیم ، دیدیم دیوارهای این سالن کاهگلی است و اطراف آن گونی های بزرگ گندم روی هم چیده شده است ، و حدود ده نفر از این کردها با سبیل های کلفت به این گونیها تکیه داده بودند ما رفتیم روبروی آنها نشسته و هیچ نمی گفتیم ، تا اینکه یکی از آنها در حالیکه سیلش روی لبهایش را پوشانده بود به سخن گفتن آمد و گفت : شما برای چه به اینجا آمده اید، گفتیم : برای تبلیغ آمده ایم ، او کمی ساکت شد، ما به بالای دیوار سالن نگاه کردیم ، تابلویی برجسته دیدیم که عکس طاووسی روی آن بود که دم خود را به صورت چتر نموده و چهراش زیبا و به صورت فرشته ای است و در زیر آن نوشته ((ملک الطاووس)) ما پیش خود فکر کردیم که این افراد شیطان پرست هستند و اگر ((اغوذ بالله من الشیطان الرجیم)) بگوئیم کار ما زار می شود.

گفتم : شما چه مذهبی دارید، گفتند: ما اهل حق یا آل حق هستیم که شما به ما نیازی می گوئید، و ما به شما نمازی می گوئیم ، که ما سالی یک نیاز یعنی نذر می کنیم و گوسفندی را میکشیم و آن را تمیز می کنیم و کامل داخل دیگ می گذاریم و آن را می پزیم و همه با هم می خوریم و شما باید بدانید که اینجا اشتباه آمده اید، بروید دهی است به نام گنجوره و سراب ، آنجا شیعه هستند، برای تبلیغ شما را می پذیرند، بعد هم برای ما مقداری برنج و خورش پختند و خوب از ما پذیرائی کردند، و صبح ما دهان و صورت خود را آب کشیده و پاک و طاهر نمودیم و بعد از انجام نماز راهی ده دیگری شدیم .

کلام حضرت امیر المؤمنان که به فاطمه فرمود

در حدیث آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: حدود ده سال است که با تو زندگی می کنم و در این مدت یک لقمه غذای خوب با تو نخوردم ، فاطمه علیها السلام گریه افتاد و رفت خدمت پدر بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کلام پسر عمویش را به او رساند و از فقر و نداری به پشگاه آن حضرت شکایت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وقتی خواستی غذائی برای او بپزی تدبیر و تفکر کن و غذای خوبی برای او بپز. فاطمه سلام الله علیها گریه نمود و عرض کرد: یا رسول الله وقتی در خانه چیزی نباشد چگونه غذای خوب بپزم ؟ بهترین غذای ما مشتی از آرد جوی غربال نشده است که با آب جوش پخته می شود بدون روغن و چربی ، پس بگو فاطمه با این حال چه کند؟

جبرئیل نازل شد، و عرض کرد: یا رسول الله فاطمه گناهی ندارد و علی هم راست می گوید و تا حال لقمه خوبی نخورده زیرا هر موقع که می خواهد غذا بخورد به فکر این آیه می افتد (((کل نفس ذائقة الموت)))) هر نفسی چشنده مرگ است ، لذا وقتی غذا به دهن می برد که بخورد به فکر قبر و سؤال دو فرشته الهی و هول و توسه های قیامت می افتد، و هیچگاه مزه غذا را نمی فهمد، همانا علی (ع) در یک وادی و فاطمه در ودای دیگر است .

جامعیت اشعار عربی

از یکی از علما شنیدم که فرهاد میرزا روزی به مرحوم علامه بحر العلوم گفت : اشعار عربی به شیرینی اشعار فارسی نیست ، و به شیرینی اشعار فارسی در میان اشعار عربی پیدا نمی شود از باب مثال ببینید این شعر فارسی چقدر مختصر و زیبا و مناسب است :

در این دنیا دل بی غم نباشد

اگر باشد بنی آدم نباشد

مرحوم علامه بحر العلوم در جوابش بالبداهه گفت : در عربی هم داریم به همین سبک که شیرین و مختصر و مناسب است مانند این شعر:

((لم یک فی الدنيا امر بلاهم

و ان یکن لم یک باین آدم))

فرهاد میرزا تعجب نمود و گفت : من تا حال این شعر را جائی نیافتم ، مرحوم بحر العلوم اشاره کرد به سینه اش و گفت : در اینجا است .

کندن در خیبر

نقل است که روزی مدیر مدرسه ای برای امتحان شاگردان مدرسه به کلاس رفت و از آنها سؤال کرد که در قلعه خیبر را کی از کجا کند؟ چه کسی می تواند به این سؤال پاسخ دهد؟ یکی از بچه ها بلند شد و گفت آقا اجازه من نکندم ، دیگری گفت من هم نکندم ، خلاصه همه گفتند: ما نکندیم تا اینکه معلم بچه ها آمد از او سؤال کرد او هم گفت : اینها بچه های مؤدبی هستند. و چنین کاری نکرده اند، معلوم می شود که او هم جواب این سؤال را نمی دانست .

طلبه و دانشجویان علوم دینی سه دسته اند

((قال امیر المؤمنین علیه السلام : طلبه هذا العلم علی ثلاثة اصناف :

الا فاعر فوهم بصفاتهم و اعیانهم صنف منهم يتعلمون العلم للمراء و الجهل ، و صنف منهم يتعلون للاستطالة و الختل ، و صنف منهم يتعلمون للفقه و العقل .

اما صاحب المراء و الجهل ، تراه موزيا مماريا للرجال فى انديه المقال ، و قد تسربل بالتخشع و تخلى من الورع ، فدق الله من هذا حيزومه ، و قطع منه خيشومه .

و اما صاحب الاستطالة و الختل فانه يستطيل على اشباهه من اشكاله ، و يتواضع للاغنياء من دونهم ، فهو لحلوئهم هاضم ، و لدينه حاطم ، فاعمى الله من هذا بصره ، و قطع نت اثار العلماء اثره .

و اما صاحب الفقه و العقل ، تراه ذاكابه و حزن قد قام الليل فى حندسه ، و قد نحى فى برنسه ، يعمل و يخشى خائفا و جلا من كل فقيه من اخوانه فشد الله من هذا اركانه ، و اعطاه يوم القيامة امانه .))

حضرت اميرمؤمنان على عليه السلام فرمود: طالبان و دانشجویان علوم دینی و دانشمندان بر سه دسته اند، آنها را با نشانه ها و شخصیت هایشان بشناسید. یک دسته دانش را برای خودنمائی و جهالت ورزی و بحث و جدل می آموزند.

دسته دوم برای گردن کشی و فریب دادن مردم تحصیل می کنند.

و دسته سوم برای فهمیدن و تعقل و تدبر و برای خردمند شدن .

اما نشانه خودنما و بحث و جدل کننده و جهالت ورز این است که می بینی مردم را اذیت و آزار می دهد و به مجادله می پردازد ظاهری خدا ترس دارد ولی دلش از ورع و تقوی تهی و خالی است ، خدا کمرشان را بشکند و بینی اش را ببرد.

و اما گردنکش و عوام فریب بر همرديفان و همقطاران خود، پیش دستی و گردن فرازی می کند و در برابر ثروتمندان فروتنی و

کوچکی می نماید، شیرینی و حلوای آنان را می خورد و دین خود را می فروشد، خدا از این راه چشمش را کور کند و از میان

دانشمندان ریشه اش را بکند. و اما نشانه آن فقیه فهمیده و خردمند این است که او را اندوهناک و غمگین می بینی و در تاریکی

شب بکار عبادت می پردازد در شب کلاه خود برابر حق خم شده کار می کند و هراس دارد، از هر کس در ترس و حذر است ، مگر

از برادران دینی و فقیه و فهمیده خود که با آنها انس می گیرد، خدا از این راه او را پایدار می کند، و در روز قیامت امانش

دهد.(۲۵۷)

کیفر کسی که زنش را در چهار چیز اطاعت کند

((عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال فی وصيته له : یا علی من اطاع امرأته اکبه الله علی وجهه فی النار، فقال علی علیه

السلام : و ما تلك الطاعة ؟ قال یاءذن لها فی الذهاب الی الحمامات و العرسات و النیاحات و لبس الثیاب الرقاق .))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن وصیت خود به علی علیه السلام فرمود: ای علی کسی که زنش را اطاعت کند خدا

او را به رو در آتش (دوزخ) افکند، حضرت علی علیه السلام سؤال کرد: آن اطاعت چیست ؟ آن حضرت فرمود: اجازه دهد او را که

به حمامهای خارج (۲۵۸) از منزل یا به مجلس عروسی و عزاداری رود در حالیکه جامه ها و لباسهای نازک بپوشد.(۲۵۹)

دعای چهار کس رد نشود

عن النبی صلی الله علیه و آله : انه قال فی وصیته له : یا علی اربعه لاترد لهم دعوه ، امام عادل ، و والد لواده ، و الرجل یدعو لآخیه بظہر الغیب ، و الظلوم یقول الله جل جلاله ، و عزتی و جلالی لاتتصرن لک و لو بعد حین .))

پیامبر اکرم در ضمن وصیت خود و علی علیه السلام فرمود: ای علی چهار دسته اند که دعایشان رد نشود (و مستجاب شود) امام و پیشوای عادل دوم دعای پدر درباره فرزند خود سوم مردی که برای برادر دینی خود غائبانه دعا کند، چهارم دعای مظلوم یعنی نفرین انسانی که به او ستم شده .

خداوند می فرماید: به غرت و جلالم قسم ، انتقام تو را هر وقت شده می گیرم (۲۶۰)

اگر این سه گروه نباشند خدا عذابش را بر ما می فرستد

قال ابو عبدالله علیه السلام : ان لله فی کل یوم و لیله ملکا ینادی مهلا مهلا، عباد الله عن معاصی الله فلولاً بهائم رتع و صبیان رضع و شیوخ رکع لصب علیکم العذاب صبا و ترضون به رضا.))

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا در هر روز و شب فرشته ای دارد که ندا می کند ای بندگان خدا، دست از معصیت خدا بردارید اگر به خاطر چهار پایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیرمردان پشت خمیده نبود هر آینه عذاب سختی بر شما می بارید که در زیر آن خرد می شدید(۲۶۱)

لطیفه

شخصی هوش و ذکاوت محصلین را آزمایش می نمود: از آنان پرسید قاتل امام حسن علیه السلام چه کسی بود؟ او نتوانست جواب گوید، از دیگری سؤال نمود که این سؤال را جواب نگفتی حالا بگو ببینم قاتل امام حسین علیه السلام چه کسی بود، عده ای که انجا بودند پا به فرار گذاشتند، کسی به آنها رسید از آنان پرسید چه خبر است ؟ او در جواب گفت : مثل اینکه کسی را کشته اند و می خواهند قاتلش را پیدا کنند ما ترس فرار کردیم .

تقلید کور کورانه

فردی روزی در حمام متوجه شد که پیر مردی که در حال غسل کردن است می گوید غسل حیض بجا می آورم قربۀ الی الله ، آن فرد او را صدا کرد و گفت ای پیرمرد تو که حیض نمی شوی حیض مخصوص زنان است ، گفت : من چیزی نمی دانم فقط می دانم وقتی بچه بودم و مادرم مرا به حمام زنانه می برد گوش می دادم و می شنیدم که مادرم می گوید غسل حیض بجا می آورم قربۀ الی الله من هم از او یاد گرفتم .

شوخی و خنده

معمر خلاد گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم : قربانت شوم ، مردی در میان جمعی است و سخنی به میان آید و آنها شوخی کنند و بخندند حضرت فرمود: باکی نیست تا آنجا که نباشد - به گمانم مقصودش فحش بوده - (یعنی در صورتیکه به

فحش و هرزه گوئی نکشد) سپس فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه بود که عرب بیابانی نزدش می آمد و هدیه ای برایش می آورد و همانجا می گفت : بهای هدیه ما را بده ، پس رسول خدا(ص) می خندید، و هر زمان که اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می آمد.

فضل بن ابی قره گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: ((ما من مؤ من الا و فيه دعابة قلت : و ما الدعابة ؟ قال المزاح ،))

یعنی هیچ مؤ منی نیست جز اینکه در او دعابة هست ، من عرض کردم : دعابة چیست ؟ فرمود: مزاح و شوخی

یونس شیبانی گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: شوخی کردن شما با همدیگر چگونه است ؟ عرض کردم : اندک است ،

فرمود: اینگونه نباشید زیرا شوخی از خوش خلقی است ، و تو به این وسیله برادرت را خوشحال می گردانی ، و هر آینه رسول

خدا(ص) با کسی شوخی می کرد و می خواست که او را شاد و مسرور کند.

عبدالله بن محمد جعفری گوید: شنیدم حضرت امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل آنکس که میان جمعی شوخی و

خوشمزه گی کند دوستش دارد، در صورتیکه فحشی در میان شوخی ها نباشد.(۲۶۲)

از شوخی های پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن حارث بن جزء سهمی که از اصحاب آن حضرت است گوید: که هیچکس را ندیدم که بیشتر از پیامبر خدا(ص) مزاح و

شوخی نموده باشد: و شوخی و مزاح او همه حق بود.

جریر بن عبدالله بجلی ، که یکی دیگر از اصحاب اوست گوید: پس از اینکه به آنحضرت ایمان آوردم و مسلمان شدم ، هرگز با او

ملاقات نکردم جز اینکه در روی من می خندید، و اخبار صحیح داریم که پیوسته آن حضرت متبسم و خوشخوی بود و با چهره

خندان با افراد روبرو می شد و نیز روایت شده که روزی یکی (از بزرگان صحابه به او عرض کرد: یا رسول الله تو با ما بسیار شوخی

و مزاح می کنی و این روش مناسب منصب پیغمبری و نبوت نیست آن حضرت فرمود: (((انی الاقول الا حقا)))) من جز سخن

راست نمی گویم .

و می فرمود: خداوند مزاح و شوخی راست را مؤ اخذه نمی فرماید، و فرمود: و ای بر کسی که سخن دروغ گوید تا با آن گروهی را

بخنداند و دوباره فرمود: که وای بر او وای بر او.

شیخ فریدالدین عطار گوید:

چو عیسی باش خندان و شکفته

که خر باشد ترش روی و گرفته

شوخی حضرت رسول ص با امیرالمؤمنین علی ع

صاحب کشف الغمه ، از مناقب خوارزمی بروایت ابن عباس آورده که چون حضرت رسول (ص) در سال اول هجرت میان مهاجر و انصار عقد برادری بست ، برای حضرت امیرالمؤمنان علی علیه السلام برادری تعیین نفرمود: حضرت امیر ملول و غمگین شد و از مسجد بیرون آمد و راه صحرا را گرفت ، در صحرا جوی باریکی بود که خشک شده بود، به آنجا آمد و پهلوی خود بر زمین نهاد و از شدت تارحتی بخواب رفت ، و تن او مقداری خاک آلوده شده بود، حضرت رسول (ص) که امیرمؤمنان را غایب دید، به نور فراست خود دانست که آن حضرت ملول و غمگین شده ، به دنبال او رفته و او را در خواب یافت ، بالای سر او نشست و خاک از تنش پاک فرمود و گفت : ((قم یا ابا تراب)) بلند شو ای خاک آلوده (۲۶۳) آیا در خشم شدی که ترا با کسی برادر نکردم ، بخدا سوگند که ترا برای خود ذخیره کردم ، آیا تو راضی نیستی که باشی برای من بمنزله هارون از موسی زیرا که بعد از من هیچ پیغمبری نیست ، یا علی هر که تو را دوست دارد، ایمان وجودش را احاطه خواهد کرد، و هر تو را دوست ندارد، خداوند او را به مرگ جاهلیت بمیراند.

و از عمار یاسر روایت شده گوید: در غزوه ذوالعشیره که در سال دوم هجرت دافع شد من در رکاب مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و هر دو در پای درخت خرمایی بخواب رفته بودیم ، رسول خدا(ص) بر بالین ما آمد و ما را بیدار کرد، و به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ((قم یا ابا تراب)) بر خیز ای خاک آلوده پس از آن فرمود: خبری دهم ترا یا علی : بدبخت ترین مردم دو کس اند، یکی آنکه ناقه صالح را پی کرد، دیگری آنکه محاسن تو را بخون (سرت) رنگین نماید و دست مبارک خود را به سر و روی آن حضرت کشید(۲۶۴)

مزاح و شوخی حضرت رسول ص با امام حسن مجتبی ع

در روایات صحیح آمده ، که حضرت رسول (ص) با امام حسن مجتبی علیه السلام در وقتی که کودک بود شوخی و بازی می نمود و آن حضرت زبان خود را از دهان بیرون می آورد و به امام حسن نشان می داد و آن حضرت چون سرخی زبان پیامبر صلی الله علیه و آله را می دید خندان و شاد می شد.

و از ابن عباس نقل شده ، که روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امام حسن (ع) را بر دوش مبارک خود سوار فرموده و راه می رفت ، مردی امام حسن را در این حال دیده گفت : ((رکبت نعم المركوب ،)) چه مرکب خوبی را سوار شده ای ، حضرت رسول (ص) فرمود: ((نعم الراكب هو،)) او نیز خوب سواری است .

و در اخبار آمده که روزی امام حسن علیه السلام در حالی که کودک بود به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت : ای جد بزرگوار می خواهم که بر شتری سوار شوم و هر طرف که می خواهم برانم ، حضرت رسول (ص) فرمود: چه اشکالی دارد که من شتر تو شوم ؟ امام حسن (ع) فرمود: بسیار عالی است ، پس حضرت او را بر دوش مبارک خود سوار نموده ، و از این گوشه حجره به آن گوشه حجره می رفت ، و بدین سبب آن حضرت مسرور و خندان و شاد بود، در آن حال حضرت امام حسن مجتبی علیه

السلام گفت : ای جد بزرگوار، شتران مه‌ار دارند و شتر من مه‌ار ندارد، حضرت رسول (ص) دو گیسوی مشکبار خود را به دست وی داد و فرمود: که این مویها مه‌ار تو باشد، پس امام حسن هر دو گیسوی آن حضرت رسول حالت خوشی بیش از پیش پیدا نمود باز امام حسن گفت : ای جد بزرگوار شتران آواز و صدا برآرند و شتر من صدائی ندارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شادان و خندان مانند شتران بنا کرد صدا کردن ، این بود، مقدار اندکی از شوخیهای آن حضرت ، و مولانا جلال‌الدین رومی در این معنی گفته است :

باز نگار می کشد چون شتران مه‌ار من *** یار کشی است کار او بار کشی است کار من
اشتر مست او منم خار پرست او منم *** گاه کشد مه‌ار من گاه شود سوار من
اشتر من چو عف کند وز سر ذوق کف کند *** هر دو جهان تلف کند در کف شهسوار من
شوخی حضرت رسول ص با امام حسین ع

در کتاب ((استیغاب)) از ابن صخر روایت شده گفت : به چشم خود دیدم و از گوش خود شنیدم که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو دست امام حسین علیه السلام را گرفته بود در حالیکه در پیش روی او بود و مکرر می فرمود که : (((ترق یا عین البق ((یعنی بیا بالا ای چشم پشه ، و در عرب رسم است که هنگامی که بخواهند کودک را به کوچکی چته و جسم توصیف کنند (عین البق)) گویند، و چون حضرت این عبارت را تکرار می نمود، امام حسین (ع) مثل اینکه از نردبان بالا رود، از پیش روی آن حضرت به کمک وی بالا رفت ، تا وقتی که قدمهایش بسینه مبارک آن حضرت رسید، پس حضرت فرمود: دهان خود را باز کن ، پس دهان او را بوسید و فرمود: (((اللهم احبه فانی احبه)))) خدایا او را دوست بدارد، زیرا من او را دوست می دارم .
و روایت شده که یعلی بن مره عامری گفت : به خاطر دعوتی که از ما شده بود باحضرت رسول (ص) بیرون آمدید ، و حضرت در راه امام حسین علیه السلام را دید که با کودکان بازی می کرد، حضرت به طرف او رفت و او از حضرت گریخت ، و پشت سر مردم پنهان شد و حضرت او را پیدا کرد، در حالی که تبسم می فرمود، باز امام حسین علیه السلام از حضرت گریخت ، باز حضرت او را پیدا کرد، و دهان کسی را که حسین را دوست دارد)). (۲۶۶)

از خلق خوش پیامبر درس بیاموزیم

نقل شده که پیامبر اکرم (ص) در حالی که انس با او همراه بود از راهی می گذشت ، عربی بیابانی او را دید و با او معانقه نمود، و آنچنان آن حضرت را در بغل گرفته و فشار داد که عبای خشن او که از پشم و مو بود، به گردن آن حضرت کشیده شد و اثر خراشی در گردن وی پدیدار گشت انس گوید به گردن آن حضرت نظر افکندم و دیدم که چگونه حاشیه عبا به گردن آن حضرت اثر کرد ولی در عین حال این عرب بیابانی به پیغمبر (ص) عرض کرد: از مال خدا که پیش تو است به من قدری ببخش ، رسول خدا روبه او کرده و خندید سپس دستور داد چیزی از مال به او بدهند.

و چون کفار قریش اذیت و آزار به آن حضرت رابه اوج خود رساندند و در واقعه احد سر آن حضرت را مجروح نمودند، عرض کرد: ((اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون)) ((خدایا قوم مرا هدایت فرما، زیرا آنها نمی دانند در این هنگام بود که این آیه نازل شد که :)) ((انک لعلی خلق عظیم)) همانا ای پیغمبر تو البته دارای خلق و خوی بزرگی هستی .

لطیفه

گویند که عربی بیابانی به نزد شخصی رفت ، دید که در پیش روی او ظرف انجیری است ولی آن شخص تا این عرب بیابانی را دید، عبای هود را روی ظرف انجیر انداخت عرب بیابانی آنجا نشست ، این شخص به او گفت : آیا می توانی مقداری قرآن بخوانی ؟ گفت : بلی ، و شروع کرد به خواندن و گفت : ((و الزیتون و طور سینین)) وی به اعرابی گفت : پس ((والتین)) آن کجا رفت ، اعرابی گفت : ((والتین)) رفت زیر عبای تو، مخفی نماند که ((تین)) در لغت عرب به معنای انجیر است .(۲۶۷)

و ای به حال ما، در آخرت

از پیامبر خدا(ص) نقل شده که خدای متعال روز قیامت از سه کس سؤال کند:

۱- از عالمی که خداوند به او مقام علم و معرفت را عنایت کرده سؤال کند، با آن علمی که یاد گرفتی (برای اینجا) چه کردی (و چه فراهم نموده ای ؟) او در جواب گوید: در دل شب از رختخواب خود بلند می شدم و نماز شب می خواندم و شب زنده داری می کردم و در روز هم عبادت خدا می نمودم ، خداوند متعال در جواب فرماید: دروغ گفتی ، ملائکه هم به او گویند دروغ گفتی چون قصد تو فقط این بود که بگویند فلان عالم چنین و چنان است (و تعریف و مدح تو را کنند)، که تعریف را هم کردند.

۲- از ثروتمندی که خدا به فضل و کرمش به او مال داده ، خدای متعال از او سؤال نماید، به تو نعمت و مال عنایت کردم با آن چه کردی ؟ در جواب گوید: پروردگارا با آن مال صدقه دادم (و هب فقراء در شب و روز کمک کردم و به آنها خوراک و پوشاک و مسکن دادم) خداوند در جواب فرماید: دروغ گفتی ، ملائکه هم گویند: دروغ گفتی ، بلکه خواستی با این کار بگویند: فلانی با سخاوت و با گذشت و با جود و کرم است ، که مردم هم گفتند و معروف به سخاوت هم شدی .

۳- از شخصی که به جبهه رفته و جنگ نموده تا به شهادت رسیده است ، خداوند متعال سؤال نماید: (برای اینجا) چه کردی ؟ (و چه فراهم نمودی ؟) در جواب گوید: خدایا به من دستور جهاد داده شد و من جهاد کردم تا کشته شدم ، خداوند در جوابش فرماید: ((دروغ گفتی))، ملائکه هم گویند: ((دروغ گفتی)) تو فقط قصدت این بود که مردم به تو بگویند: چه مرد دلیر و شجاعی ، و به تو لقب شجاعت هم دادند، (پس هیچ چیز و هیچ کاری برای خدا انجام ندادید و هیچ از خدا طلب کار نیستید)(۲۶۸)

کار را به خاطر خدا کنید نه به خاطر دنیا

در حدیث آمده : که عابدی سالهای سال عبادت خدا می نمود، به او گفتند: اینجا درختی است که مردم آن را عبادت می کنند و از عبادت خدا دست کشیده اند، او خشمگین شده تیشه خود را برداشت تا برود و درخت را قطع کند، شیطان به صورت پیر مرد

ناصحی او را در راه دید و گفت : کجا می روی ؟ عابد گفت : می روم بروم درخت را قطع کنم ، شیطان به او گفت : تو چه کار داری با درخت ؟ تو برو عبادت خود را بکن عابد گفت : قطع درخت از عبادت بهتر است ، شیطان گفت : به هیچ وجه نمی گذارم درخت را قطع کنی ، پس مبارزه در گرفت ، عابد او را بلند کرده و هب زمین زد و روی سینه اش نشست ، شیطان گفت : مرا رها کن تا با تو صحبت کنم ، بعد به او گفت : اگر امر به معروف تکلیف تو بود، تو تکلیف را انجام دادی ، تو با عبادت مردم چه کار داری ؟ عابد گفت ((من حتما باید این درخت را قطع کنم)) دوباره با هم مبارزه کردند، عابد شیطان را بلند نموده و بزمین زد و روی سینه او نشسته تا او را بکشد شیطان عاجز و ناتوان شد، به عابد گفت : مرا رها کن تا به تو حرفی بزنم ، عابد او را رها کرد شیطان گفت : تو آدم فقیری ، و تو کل بر جامعه هستی ، و تو باید پولدار باشی تا هم خودت خوب زندگی کنی و هم به فقرا کمک نمائی ، از کشتن من دست بردار، من هر شب دو دینار زیر سر تو می گذارم ، تا تو هر روز صبح بروی خرج کنی هم برای خود و هم برای صدقه و بخشیدن به دیگران و این برای تو بهتر است از قطع درخت که بود و نبودش برای تو ضرری ندارد، پس عابد به فکر فرو رفت ، و گفت : راست گفתי ، من که مأمورم نشده ام تا درخت را قطع کنم تا به ترکش گنهکار باشم بلکه من مأمور شده ام تا عبادت کنم ، پس آنچه این پیرمرد برای من متعهد شده برای من بهتر است .

پس رفت به عبادتگاه خود و مشغول عبادت شد، صبح که شد دید دو دینار بالای سر اوست فردا هم همینطور تا روز سوم ، ولی روز سوم که شد دیگر پولی بالای سر خود نیافت ، خشمگین و عصبانی گشت و تیشه را بر دوش خود گذاشته و رفت نا درخت را قطع کند، پس دوباره شیطان بصورت پیر مردی او را ملاقات نموده و گفت : کجا می روی ؟ عابد گفت : می روم درخت را قطع کنم ، شیطان گفت : دروغ می گوئی تو قدرت قطع درخت را نداری ، عابد آمد و او را خواست بلند کند و به زمین بزند دیگر نتوانست ، شیطان او را گرفت و محکم به زمین زد و او مانند گنجشکی بین دو پای او بود تا اینکه روی سینه عابد نشست و به عابد گفت : دست از این کار بر می داری یا اینکه تو را بکشم ، عابد دید که طاقت او را ندارد، گفت : رهایم کن ، و بگو به من که چگونه این دفعه تو بر من پیروز شدی و حال آنکه من قبلا بر تو پیروز می شدم ، شیطان گفت : ((بخاطر اینکه تو اول بار برای خدا و بخاطر خدا خشمگین شدی و نیت تو رسیدن به آخرت بود، پس خداوند تو را بر من مسلط کرد، ولی اینک تو به خاطر خودت و بخاطر مال دنیا غضبناک شدی پس من بر تو مسلط شدم و تو را به زمین زدم .(۲۶۹)

در خاتمه ما در مورد مقایسه زنان با مردان از قرآن و احادیث و کلمات بزرگان و شعرا مطالبی را یادآور می شویم و اولاً نظر قرآن را می آوریم و ثانياً نظر ائمه اطهار، و ثالثاً کلمات دانشمندان خارجی ، و رابعا نظریه شعراء را درباره زنان در ذیل می آوریم تا برتری هر یک بر دیگری روشن شود، البته الگوی همه زنان مسلمان ما باید تنها دختر گرامی حضرت رسول فاطمه زهرا سلام الله علیها باشد.

مرحوم شیخ انصاری در اوائل کتاب مکاسب محرمه چند مورد را جزء حرمت غیبت ندانسته و استثناء نموده و فرموده است در این موارد غیبت جایز است :

۱ - کسی که در مورد شخصی با انسان مشورت می کند و از او می خواهد که خوبی و بدی آن شخص را برای او بازگو کند، انسان باید برای او خیرخواهی کند و واقعیت را برای او بیان کند، مخصوصا در کارهای خیر مانند ازدواج ، که بخواهد دختر به او بدهد یا دختر از او بگیرد، و غیبت در این موارد اشکال ندارد، زیرا که خیرخواهی برای مشورت کننده واجب ، و خیانت به او حرام است ، زیرا خیانت به او چه بسا مفسده اش از واقع شدن در غیبت بیشتر باشد.

۲ - در مورد ظالم و ستمگر غیبت کردن و شنیدن غیبت اشکالی ندارد زیرا خدای متعال می فرماید: ((لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم)) ((

خداوند دوست ندارد که آشکارا بدی کسی گفته شود مگر در مورد مظلوم و ستمدیده))

پس مظلوم و کسی که مورد ستم واقع شده می تواند ظلم ظالم را در نزد کسی که از ظلم او خبر ندارد بر ملا کند و از دست او شکایت کند و بدی او در این مورد اشکالی ندارد.

۳ - اگر آدم فاسقی شهادت داد یا خبری آورد که فلانی چنین و چنان است باید به شهادت او ترتیب اثر داده نشود، و به محض شنیدن خبر نادرست او حکم نکنیم ، بلکه غیبت و بدگوئی او نیز در این مورد جایز است ، چون حکم نکردن به شهادت فاسق مصلحتش بیشتر از مفسده آن است ، و بدگوئی او در این مورد اشکالی ندارد، چون با شهادت به ناحق او یا به ترتیب اثر دادن به خبر دروغ او ممکن است بین چند طائفه بهم برخورد و بدینجهت مفسده عظیمی رخ دهد.

۴ - اگر کسی به شخص عادل تهمت زد باید کلام او را رد کرد و الا غیبت خود او که به مؤ من عادل تهمت می زند در این مورد جایز است .

۵ - کسی که ادعای نسبی را می کند که اهلیت آن را ندارد، باید او را رد کرد و حرفش را قبول نکرد و لو با غیبت نمودن و بدگوئی پشت سر او (در همین مورد).

۶ - کسی که حرف باطلی را در مورد دین اسلام می زند و یا مقاله ای علیه دین اسلام می نویسد، غیبتش در این مورد اشکالی ندارد.

۷ - کسی که علنا فسق و فجور انجام می دهد، مثلا علنا روزه می خورد و یا گناه کبیره انجام می دهد و یا زنا می کند و یا شراب می خورد، غیبتش جایز است .

و باید قصدش از غیبت و بدگوئی او این باشد که از کار زشتش بازدارد، و در واقع این احسانی است به حق او. چون می خواهد او را به کارهای خوب وادارد.

۸ - غیبت بدعت گذار در دین جایز است ، در صورتی که خوف داشته باشی که او مردم را گمراه کند.

۹ - غیبت در استفتاء از مجتهد جایز است ، مثلاً زنی می رود پیش مرجع تقلیدش و می گوید آیا می توانم طلاق بگیرم یا نه ؟ اگر استفتاء موقوف باشد بر ذکر کردن نام او جایز است و الا جایز نیست .

۱۰ - غیبت در مورد دفع ضرر از غیبت شده جایز است ، همان طوری که امام صادق (ع) بدگوئی زرارہ را می نمود و قصد آن حضرت دفع ضرر دشمن از او بود، و به عبدالله بن زرارہ فرمود از جانب من به پدرت سلام برسان و بگو من بدی ترا پشت ترا گفتم ، به جهت دفاع از تو، زیرا که دشمن و اهل سنت در اذیت و آزار به دوستان ما شتاب می کنند، و با آنها دشمنی می ورزند به جهت علاقمندیشان به ما، پس من غیبت تو را گفتم ، تا آزار و اذیت آنان را از تو دفع نمایم و تا این که مورد تمجید و ستایش آنان قرارگیری ، زیرا خدای متعال می فرماید: ((و اما السفینۃ فکانت لمساکین یعلمون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینۃ غضباً)) ((

اما کشتی مال فقرائی بود که در دریا می کردند، پس خواستم آن را عیب دار و ناقص کنم ، چون در اطراف پادشاهی بود که کشتی سالم (سالمی) را به زور و به غصب می گرفت ، امام در تجویز عیب زرارہ به این آیه استدلال می فرماید که این کلام خدا است ، به خدا سوگند او آن را معیوب و ناقص نکرد جز آن که هدفش این بود که از غضب نمودن شاه در امان باشد.

۱۱ - جایز است عیبی از او بگویند که به عنوان صفت خصوصی او گشته ، به طوری که تا آن عیب و نقص را نگویند، آن فرد شناخته نشود، مثل دست شل ، و یا پا شل و یا لوچ و یک چشمی و یایک دستی ، و در حدیث است که زینب عطاره لوچ آمد پیش زنان پیغمبر اکرم (ص) و با آنان ملاقات نمود.

پس این عیب را گفتن در صورتی که به این صفت مشهور شده باشد و با شنیدن آن بدش نیاید اشکال ندارد. البته این مبنی بر این است که فقط آن عیب ظاهر گفته شود و قصد مذمت او را نداشته باشد، بلکه قصدش شناختن یا شناساندن او به طرف باشد بعد مرحوم شیخ مرتضی انصاری می فرماید: البته فقهاء موارد استثناء حرمت غیبت را بیش از این بیان نموده اند، ولی ما ضابطه و قاعده کلی را در این مورد وجود مصلحت غالبه بر مفسده هتک احترام مؤ من می دانیم ، چون هتک احترام مؤ من حرام است و این به اختلاف مصالح و مراتب مفسده هتک مؤ من متفاوت است ، زیرا که مصلحت در قوت و ضعف مندرج است ، چه بسا مؤ منی که عرض و آبرویش هیچ ارزشی ندارد، پی باید در هر دو جانب مصلحت و مفسده را مورد سنجش قرار دهیم ، اولویت با رعایت مصلحت بیشتر است اگر غیبت مصلحت بیشتری داشت غیبت جایز است و اگر حفظ آبروی مؤ من مصلحتش بیشتر بود غیبت جایز نیست .

مؤ لف گوید: در همه این موارد که غیبت جایز است ، شنیدنش هم اشکالی ندارد.